

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228419

UNIVERSAL
LIBRARY

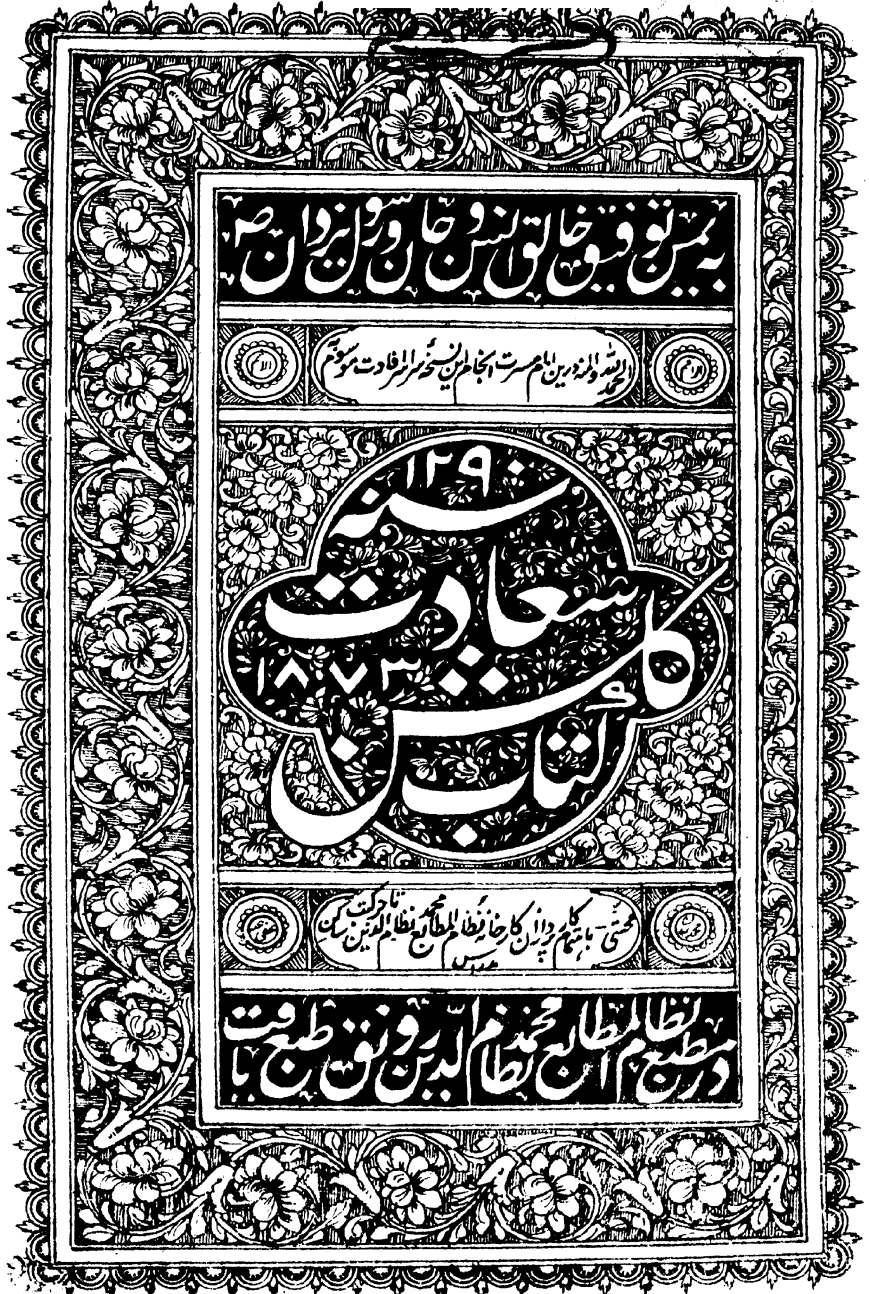
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۲۹
کتاب سعادت
کتاب سعادت
کتاب سعادت

مصحف جامع
مصحف جامع
مصحف جامع

در طبع آن نظام الدین و نقی طبع است



لیکن بدست آوردن درون شگیری که بیایم دستگیری او دامن رحمت تو بدست آمد
 ضرورت غفلت از سعی بدست آوردن چنین دستگیری نظر که از زیر بر نفی و غفلت بدست از
 عقل و دانش دور بدارا اجازت کبر بای تو آنست که از راه عطای مغفرت انما
 بسوی رسول باد نامحصر مصطفی بر مری فرما و جود و دامن بی و جاز را که بر دور و او هر
 لغت شفیق روز جزا احمد تجنی علیه التیبه و التنا مملو ناطق حکیم باغ صناعت
 شفاعت خواه شست بی بضاعت ز بی سلطان بیغتم قسیم افلاک که زید بر بر او
 تاج لولاک و طرفه شفاعت شفیعی که قسیم توقع شفاعت عشق عاصیان بی استطاعت را
 از شگونی اندیشه برایم بخت بخشیده و قوت امید محقق مجرمان غرق بحر معصیت
 را از گرداب بیم ناطم امواج عقوبت بر کنار کشیده کلیم اعجازش سنگ صامت را بر پایه
 نطق عطا فرمود و براق برق میرش فلک اطلس را از منج نخل کلید و ز منو ناطم زبان و عقل
 را نبود مجال و طاقت و یارای که آرد در بیان لغت ضد یودین دنیا را در تاج کبریا
 سرور عالم رسول حق که ایجادش زیا اگند کسیر طاق کسری را و شهنشاه سر رفیق و
 استغنا که در چشمش نباشد قدر با هر کجایان که او مظهر افلاک بیام براق برق ترازو

بنا بر شرف
 شکر و یاد کلمات آن بزرگوار
 آنکه در قلم بر خط غم خوابوست بایک
 و شکافتن در بعضی غمی غفلت و بیگانه
 و غیره و غیره از راه و در راه و در راه
 بدست آمدن کسری که از راه و در راه
 بیغتم لغات کلام لولاک است

خالق کائنات کون بخت
 وجود تو می تقدیر من نور کائنات
 نمی که علم غایت از امانت خدا کبریا
 و کبریا می بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 عجز است سلطان طاق کسری از راه و در راه
 کسری که در دست کسری که در دست
 سلطان دنیا که در دست کسری که در دست
 کسری که در دست کسری که در دست
 کسری که در دست کسری که در دست

و در زبان افلاک کلامی
 و در زبان افلاک کلامی
 و در زبان افلاک کلامی

و در زبان افلاک کلامی
 و در زبان افلاک کلامی
 و در زبان افلاک کلامی

بک جولان بکنطی عرصه بی انتهای راه بالارایه این در امید دولت ایمان

ز درگاه پیش که نبود اعتباری چون خیال اقبال دنیا را؛ صد تنگ و سلاکت بار بالعباد

در راه ایمان، هر که از کفر و جور و بی عدالتی بگریزد، به جبهه حق می رسد.

و آیه الامجاد و اصحاب الیه این علی اسمیل السدا که کشته شان وادی ضلالت را برون

پدایت فرمودند و ابواب رحمت عام بر رخ خاص و عام گشودند تا علم سزای مردم نغم

از هر موطنی که دارد نور ایمان در دل جا؛ ابو بکر و عمر عثمان و حیدر بن محمد بنی از بهر علمی و ادب

ای رسول که صلی الله علیه و آله وسلم

از اعمال حسن با خود ندارم؛ بجز خیرت حسین شهید؛ سبحان و باقر صدیقانه؛ جو

و باقر صدیق

میوسی رضا دارم؛ توی را چون نطفه از بند گانم؛ بفرج عسکری در رزم بکنیا؛ تو ماز

امام موسی کاظم

خاشنه هزاران عهدی بدل دارم همیشه این تنها؛ بود از دولت ایمان این؛ اسپین سودا

امام محمد باقر

بهر شاه کلا؛ بر ضمیر روشن ضمیران خورشید نظیر روشن باد که ذره مهر گزین محمد بن

بعد صحرانوردی بسیار و بیابان گردی؛ شیار بر بنیونی قاید قیمت که بیخ می جتا از جا ده

نقیداش قدم نتواند کشید سپین برات رنق بهر جا که کرده اند رقم ضرورت است

نهادن در آن دیار قدم؛ در سینه یکبزرگ و مکیصد و سوسی یکم سبزی نبوی در سینه است

سمات ارکات که در کثرت آبادی و آبادی از امصار و قصبات روزگار فصلی

است

در سینه یکبزرگ و مکیصد و سوسی یکم سبزی نبوی در سینه است

است

سلف تو را در کسوف از آن
دفا سران این
نور سینه در میان
سلسه حاشا تا به
بیا و بهستی و عیبت
و باکی و عاقل و کوشش
و با حق است برای در
سختی پیشین یعنی خیرین
بنت تو و اوراد حاجت
عشق قابل است که در وقت
ایمان بند حاصل شود
نقصدت که در زمین سودا
و عشق دولت با کرم دارم
و فرین آن نور را در بر
گرم در از آن خالی نمود
و این چنین نیست که عشق
غیر ایمان کسب دارم
صحنه غنی عشق
فدای کاش که در
که بخت از آن خالی
دست از غفلت و اشتغال کردن

۱۲
و باقی حاشا تا به
بیا و بهستی و عیبت
و باکی و عاقل و کوشش
و با حق است برای در
سختی پیشین یعنی خیرین
بنت تو و اوراد حاجت
عشق قابل است که در وقت
ایمان بند حاصل شود
نقصدت که در زمین سودا
و عشق دولت با کرم دارم
و فرین آن نور را در بر
گرم در از آن خالی نمود
و این چنین نیست که عشق
غیر ایمان کسب دارم
صحنه غنی عشق
فدای کاش که در
که بخت از آن خالی
دست از غفلت و اشتغال کردن

ترتیبش توجه گماشته لاجرا بحکم القدرات ^{و در مخرج المخرجات} این حرف ریزه چند را
 که فرزندان معنوی این ذره بیفقدار اند از روی مهر پیری که گفته اند **سپت** فرزند
 اگر چه عیب ناک است؛ در چشم پدر ز عیب پاک است؛ بخیال لالی آید در درشته
انتظام کشیده به گلشن سعادت موسوم و بچهار فصل مقسوم گرداند **فصل اول**
 صیغ ذوات سعادت انتساب بزرگان عزیزان عالی جناب **فصل دوم** رقابم را
 جمع صحیفه عمومی کتاب رساله ۱۲
 عالم آرا ما حوا و صدق **فصل سوم** معارف و سخاوت خان سرا یا فضل و حسن فضل الله جان
 با عرّه در بار و بزرگان روزگار **فصل چهارم** رقعات از جانب خود بجناب
 بزرگان قدر دان و دوستان مهربان اگر چه بکلام از کلمه من صنف قد استندف در
 تیر طعن مردم گردید اما چشم از انصاف نظران عالی نظر آن است که بنظر توجه ملاحظه
 نموده اگر جایی جائی اصلاح بنظر در آید انسان از سهو و خطا میانه انداخته بلکه انقیاد
 اصلاح فرمایند و کار بندگم گردیده بی تامل زبان عیب جوئی و بدگویی نگشایند
سپت چون رود قبول همه در پرده غیب است؛ ز بهار کسب کنی عیب است
 الله و له التوفیق و بیده از نه تحقیق **فصل اول** صحایف انتساب

قول خداوند عزوجل
 و من ذلک مصدق
 است و بجهت این کتاب
 الله الله تعالی صاحب
 توفیق است و است
 ز نام در کتاب کتبت
 چنانچه در کتاب کتبت
 در وقت چنانچه در کتاب کتبت
 کرد و در اصطلاح
 مواضع در این کتاب
 مورد نظر است
 خواهد شد در این کتاب
 الله

بگویش بجایون شهنشاه از زیاده جرات حد ادب ندیدنوشید جهان بینی از صلح
 ۱۱ ۱۱ ۱۱

کامرانی و شادمانی و جاودانی طالع باد بالنون الصاد بغالب خان

خان عزیز القدر هر بان سلامت طرب محیط صحیفه کبریا که آب تاب لاله
 ۱۱ ۱۱ ۱۱

مضا مینش تاب افزو سیراب نما از ما تا ما می است و شادابی جوهر نکات
 ۱۱ ۱۱ ۱۱

رنگینش رنگ آب کوه کجایی محله از در آید از آب تهنیت مایه حرارت در است
 ۱۱ ۱۱ ۱۱

سعی در سیده مایه نشاط شست کشید و مرآت انبساط را دو بالاکر زانیده
 ۱۱ ۱۱ ۱۱

سیرت چشم جوانمرد توفیق و در یادری نشاط رود داد و ظهور این مرآت
 ۱۱ ۱۱ ۱۱

دلخواه در نظر تصویر تیره توجه معنوی عزیزان الالاتوجه است و است تعالی این مزده
 ۱۱ ۱۱ ۱۱

راحت اشغال بر جمیع اجزای صداقت اتما علی الخصوص بان عالی قدر غالب توجه
 ۱۱ ۱۱ ۱۱

که بتوجه غالب همه جا و همه حال رونق بخش محفل خیال اند مبارک و هیولون و مقدمه
 ۱۱ ۱۱ ۱۱

اقبال روز افزون کردان دبا بنی آله الامجاد بنوا نظام الملک ضد شدت
 ۱۱ ۱۱ ۱۱

فدوی بلا اشتباه سعادت اند بعد فرق آرای بگلهای تسمیت است
 ۱۱ ۱۱ ۱۱

بعرض حاشیه گردان جناب فیضاب پرورش حقیقه زلاله العالی میرساند که
 ۱۱ ۱۱ ۱۱

دکتر و دکترای دوزخ و
 دکت و شوق دانا گنج کرا
 دکت آب فیض و فو
 دکت و جود در خدمت
 دکت و تریخ در زردی نام
 ماه دومی از غایت لغات
 دکت آب بعضی طاقت
 دکت و نانی و بعضی رونق و
 دکت و بعضی گرد و در ریختن
 دکت غایت اللغات
 دکت نکته باضم
 دکت و بعضی از زنده سخن
 دکت و لطیف حکایت کوه چو
 دکت غایت اللغات

خدا را که با عانت معین بمقال بمیان سبب عدو مال فتوحات تعالی که بتواتر
 و توالی حبیب و ایمان ادانی و عالی را بطاعتی متالی مرادات عقلی و خیالی مملو نموده رو
 نمود و زمان عالم و عالمیان را بسپاسش و اسباب علم و سبب اعطیه و دعای عملا
 اعلام اقبال حضرت الشام که بمفتاح فتوت و کون ابواب امن و ایمان بر روی
 جهان و جهانیا گشوده گشود **سبب** کلید فتح یعنی کونت در آبرو شمشیر است یک
 جنبش کشاید چین قفل از جنبه دریا پرکات حسن نسبت فیض طریقت معنی انبیا
 الالهی بالانسیات را بوجه حسن بعرضه ظهور رسانیده در جمع امور مخطوطه خاطر
 کرامت کجی تقدیر را معاون تدبیرت و طینت فیه و غیر ذری و ولایای دولت
 ابد مدت در سبقت اقیام افلاک بلند آوازه گردانیده گوش منتظران ندای نمید
 عنایت بی نهایت حضرت عزت را بصدا گویند تنبیت نوبت نظم رسید
 مرده که نواب غازی دینار بیچاره دانگ عدوی شه زمان نگذاشت و سردالاور
 و سرکش زدوش کرد جدا و غرور و تیره سران زیر آسمان نگذاشت و اسان گوی
 سر جابلان بر پا افکند و بلذخ کجمنشان نام عظیم و شان نگذاشت و پنجا کرد

کلمات متعجب و عجیب است
 دانسته است
 و مورد و در بطریق و معنی
 و آرزو زنده و کوی سبب
 زیر را طینت و تواتر
 در دنیا با نیت و نجات
 مع ذلک ششم حصه
 و بار اولی درین جا در اول
 بابت اول و کلام
 و در کلامی چهارم
 و صفت مندرستان در فتح
 بلند و در بنابر آن و در
 و طول مندرستان نوی
 در اول از آن و در کلام
 است یا کلام و در کلام
 در مندرستان و در کلام
 جادو است در این باب
 تمام عالم را یک و در این
 در مندرستان و در کلام
 که در چهار دانگ است
 نجات

ایزد مسمال که در همه جا و همه حال نصرت و اقبال شامل احوال نظر اشتمال دانند
 در این نوشته مختصاً وقت پیشه نگذشت آری بیت بهر کار که هست که در ده اگر آغازی
 بود کلمه گشته کرد و وقوع این مقدمات که امت آیات بر جمع خیر طلبان جناب فیض
 مبارک و مایون و مقدّمه فتوحات میمنت استماریات روز افزون باد با زواری کمال
بنواب مبارک زرخان نواب صاحب مهربان خوششید فلک لطف و احسان
 سلامت در ساعتی که گسوت سعادت در برداشت و قرآن کو اک بعد عممت
 در عرصه روزگاری از فرشت نوید سرت جا وید جس بر انجام یافتن شادی و خوش
 اختر برج مگرت و اقبال که بر درخ قوت و اجلال بیخه خود مژده والا قدر علی
 نژاد که به نسایم الطایف بار پیری چمنستان ایجاد ساهی سال در ظلال
 افضال فیض شتال انواع نمرات عمر و دولت بار و روبره یاب باد مساحه
 افروز کرده کلبن نوی بنواخوانان را با بیاری شاطبے انداره طراوت
 بخت و جود دامن دلهار البرز لالی انبساط گردانند آمد که فاضل قدر قدرت
 تضابر چار بالش صدق و صفاعفدن هر دو کو به بحرین کرامت و نجابت از بخار

کرامت و نجابت از بخار
 که در جمع کرامت و نجابت
 تعلق شادمان جایی
 که قبول شاطبے شادمان
 و قبول شاطبے شادمان
 شاطبے شادمان و نجابت
 تعلق شادمان و نجابت
 که در جمع کرامت و نجابت
 کرامت و نجابت از بخار

فرگزنده و محیط ۱۲

ظرف نگذشت ۱۲

ای هر روز زاده شونمه ۱۲

مختص شدنه ۱۲

۱۲

۱۲

تعلقه دنیا ۱۲

۱۲

تازه

ای تکرار خوانان چه بود یعنی آرزو آمده ۱۲

ای نوید سرت جاوید ۱۲

ای نوید ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

زواجر ائمه و منعقد ساخته بسجده بسجده جعل لهم الرحمن و در استوشیح و تر مین قبالة
جمع زائرین حضرت زین العابدین علیه السلام در روز شنبه در ماه مبارک رمضان
و در او پرداخته یکدیگر از چاشنی نعمت دیدار الی یوم انقضاء شریفین کام و کامیاب
داراد بمنده و کرمه قطعه بی شادی که از بسجده شریفین و برآمد از تر زنگ کلف
ماه و در خورشید بر کف با در قاضی بر بزدنش زهره با آینه یک لخواه و است متعال
این جشن نجسته فال را مبارک همایون و مقدمه الجیش عیشهای روز افزون کرد
بالنون و الصاد فضل دوم رقایم رای عالم آرا با حبا و اصداقا
بجناب نواب سعادت الله خان قبله روشن دلان سلامت
دو شمع از پر تو فروغش نه طاق سپهر عالی اسامین مشیت پامن خود را بگنجینه نور
سیرت نموده در شرف حجت بهم پنجگی نور بخشین جزخ چهارم علم تواند که دید دوست
کهری شگفت کلمه ارادت این یکد تا ز مضمات عقیدت را نور سعادت بخشید
بیت چو شمع سعادت چراغ بود مراد در دو عالم چراغ بود در آرزای این
عطیه نور پیراجین نیاز از بفرغ تسلیم منور گردانید و روشنی شمع عالمی تمام
شعبه پروانگی بود اجابت به محض ملاز غالی رسانید قطعه تابو در روز شنبه

سلسله خاتمه یافته خاتمی
نام و در وقت شریف یک
در ایام کون در غایت موم
سلسله و در او دوستی
در وقت و با دفع
و در وقت از شرف سعادت
سلسله این کتب است
صفت منسبتی الاعداد
سلسله با کبر
است ۱۳
اسم از دفتر با دفع
بسیار از غوی و معول
عربان خاست که اول
اسمان را بر سر او
میدان بگردانند و دنیا
بافت عرق نمیدان
آنها جانکاشده لاف
میتواند و بین خاست
مشهد میدان را بگنجد
غیبت

روز و شب آرایش نرم سما از مه و مهر رخ احسان تو باد شب و روز صبح و
 محض فضل و کرم و التفات پرورش آراسته بر ضیاء زیاده بزیر کوشش و نیاز
 چه عرض نماید بنواب مبارز خان ^{روشنی ۱۲} برضی بهر اندوزان حضور کرامت گنجور
 نواب مستطاب تفضل نایب میرساند در ساعی که خلعت سعادت در بر سعادت
 بود قرآن السعیدین در اعلائی لوی میمنت خرویه راحت بخش حسن سرانجام
 یافتن جشن طوی صاحبزاده عالی قدر بلند اقبال سامعه فرور بندگان ^{۱۲} صد
 اشمال کرده کلین آرزوی عالم و عالمیان را باز بار انبساط طراوت تازه
 بخشید ^{فاعل نکرده راحت بخش ۱۲} و در امن جهان میان را بر زین جوار نشا طر کردانید بقیصنا خلوص
 عقیدت بذریعگی گزارش کوشش ارادت سمات بقدم مرسم تهیبت این جشن
 سر ایامیمنت که بفضل او تعالی نشانه مطهره عیشیه با دلخواه بندگان جناب با
 باد پروخت و دسته دسته کلههای تیتما مبارکباد این نوید طرب بنیاد
 زینت فرای فرقی عبودیت سباحت بیست سر سرم سرود ستار رشک گلشن
 ترسکه چیدم بر سر زدم کل تسلیم زیاده حداد ندید ظلال افضان جاودان سایه

لطاف تو با کشتن کب
 خشنود صراط مستقیم
 یکجا رفتند در کعبه
 چون رفت که کعبه
 سوره ششمی که در این
 شمس طوی بنام طراوت
 غیر طراوت که در
 طاعت و سکون داد
 در کمال دمی را گوید
 در اصل تباری وقت
 است و در تباری با
 بلکه در اندام
 بنوع اول و معروف است
 و کسی را گویند با
 معنی معنی
 این بیت شکر
 معنی اول در این
 واقع شده ۱۲

کستبر مفارق فدویان را سنج باد بنوب باقر علی خان طراوت بخش گلشن
 لطف و احسان است رنگین با ماه نخایت شامه عالی با دالی ناریج و تریج که در خرب
 آب و رنگش ناریج مهر و تریج ماه شکسته رنگی انگشت نالتو اندید و در زمان ^{طرب}
 نشان در و فیض نمود فرمود و هر خواه صدقت شرفت را بنمال امتیاز و
 انبساط نمود و در از این عطای تغضلت تمام ایزان کلهای نیاز بدست
 عقیدت از شاخسار ارا دت چیده بقدم مراسم آداب اجب لاد اپردخت
 و نخل گلک بعبودیت سلک را با آساری دعا که همین شجر فدویت است ^ب
 ساخت الهی تا باغ زمین و حدیقه آسمان از طراوت و تازگی تریج و ناریج همیشه
 بهار ماه و چو شید سر سبز و شاداب است گلزار اقبال آن بهار پریری گلبن ^{فضائل}
 بر شحات سیاب الطاف ایزد متعال شکفته و بارور باد به قمر لباشخان ^{سه}
 خالصا حب کر مفرمای مهر با سلامت حرفی از داستان استیاق ^{لن} مالایطاق و لفظ از
 کتاب فراق بطق استانی طاق بدست یاری قلم صغیر تحریر صورت پذیر
 کرد این در معنی ^{موصوفی} تشکده به بنی تشک جو اله نمودن است ^ع مصرع پای چوبین ز کجا

سه جمال وقت نمودن
 نوشته و مکتوبه کباب
 حجابت افحاش
 شمع تا بکسرت لول قوی
 فغانی کسرت بافتن
 و معنی افروز شدن و
 بالیک و بعضی مردم کینه
 به بملوک و مدخلت
 افحاش شوق
 کستبر لفظ کسرت
 نخلک سوز و ناریج
 سیاهی افحاش
 پای چوبین چوبین
 بارنگان بر باغ و
 نغز و نغز شوند و
 جان بر او در نوب

عوضه آتش ز کجا پدید آمد و المنکه درین ایام مسرت السام و رود غایت منجمه طفت
 معلو الطاف قدیم بیاد داده بتصور استیجاب صحبتهای راحت نامابه مضمون دلنشین
 مصرع بود میرچین طاووس را بر کشته دیدن با دل و دیده مالوف گردیده خطا
 حضور بر سر سرور از بندالم هجرت نجات بخشیده زیاده از آنچه بشر خوش توان برد
 مسرور و منبسط خست مصرع چنان نورسند کردیم که پندارم ترا دیدم پر روانه بجز
 مطابق مسوکه سابق که سابق ازین ابلاغ یافته و روانه جوهری بازار حال اول
 صداقت اساس مدینگردا شده عمومی الیه روانه خدمت نموده با انشاء العزیز
 مقدمه زر بازگردانیدن نیز عقریبا انفصال می یابد ایما سیکه در باب اراده توجیه
 باین سمت ششما می تو بدیه رقم شده بود و بزرگان ابواب نشاط بر دل دوستی منزل کشود
 نظمو این آرزوی نامشها مستغای دلهای حجت انما هست و دیده شدت انتظار
 دیده و مبدم زبان جان این ترانه ثنا استمال لغمه بر سر بیت صحبت گرم من و آن
 بت مسرت بهم چه تماشا است اگر زود دید دست بهم و اوست متعال برحق حسب
 آرزو میر آرزو زیاده چه بر کار و جوژ تمنای دیدن با که انتها نازار و بغا لجان

لله صفت
 منسوب است
 یاد است را در آن
 محبت عالم الی
 است
 شده روانه
 بخش نظر عالم
 به اعمال غیره
 بر نجات جمع
 آن در آن تقاضا
 فارسی در آن مغز
 است که در آن زمان
 که لفظ فارسی
 است جمع در آن
 نه آرزو در آن

هر چند در شهرستان لفظ و عجز رنگ و دو نمود و بیداری ناپیدای تشبیه
 و استعارات را بکام ناملم بمیود مضمون و حرفی که از کتاب اشتیاق مصلحت
 سرپا راحت خان صاحب بسیار مهربان صاحب قدر دان سلمه الرحمان بلوح
 بیان تواند آورد دست نذارد ناچار بیان این معنی بدل نزدیک بود جان ضمیر
 که امت تحریف گذاشت و و ما تو من مومن یونان^{۱۲} ^{اشتیاق مصلحت ۱۲} جیسه جن ملحات آبی جی سے
 جان میوری جی کی بات پور و رعایت صحیفه مسرت نمود مضمون رسید چیدار
 بتفصیل تصدیقاً که بسبب برسات در راه رود داده اگر که نظر بر حصول
 مژده صحت عافیت باعث الطینان خاطر منتظر خار فرحت آثار کردید لیکن
 یاد احتیاط حضور سپا سپرد الم به جرت را بشو زان آورده نشسته شوق را
 دو مالا کردانید بیت رسید نامه و افز و واضطرار ابر بحیرتم چه مضمون داشت
 بست خواب مرا و ابرمت حال خیریت و اقبال بمنزل مقصود رساند که نو
 بغض صحبت نواب مبارزخان بهادر سلمه الله الا که مضمون راه فوراً راحت
 بیا اشتها مبدل کرد و مدارک سخن سردی که بالفعل کشیده میشود بپای

۱۲
 چنانچه در این کتاب
 کونجا کو کونجا کو
 ماه است ۱۲
 لغت لغات خوارزمی
 شعر اخلاص از استعاره
 حجازی در اخلاص استعاره
 خوانند چنانچه پیش
 نیز آنکه لفظ از معنی قطعیت
 نقل کرده اند که در این کتاب
 استعمال نمایند که نظر
 بنا که چشم مجلس جان
 بجای قدر اخلاص است
 من مومن لفظ کس بجای
 مصلحت لفظ کس بجای
 بدین من احتیاط و فرح
 که آن با شری را در این حال
 از آن خود را بوی کس راجح اخلاص
 من است ۱۲
 یعنی مضمون است
 که سحران حجت حصول
 گویند که در اسرار
 عارف سحر اسرار و حجاب
 عارف مقصود است
 ما مقصود و سحر اسرار
 آن که از قبول مبارزخان
 که ۱۲
 کتاب و عرب الیه واقع ۱۲

وقتی صورت بند که بمحاور و با سعادت در زم آن بساط را درون کج بشد و بالعموم
 برعت نشاید این اُفت را در منصفه ^{جمع کردن ۱۲} ظهوره که گرداند ز یادده آنچه نویسد
 شوق است و بس اند معکم اینجا کنتم بنواب مبارز خان عرض داشت فدوی
 صمیمی ^{۱۲ خطه بافتن ۱۲} و کهنه رای دادی اب عبودیت را وسیله بار یافتن در پیشگاه فیکر امت تخمیر
 دانسته و تقدیم مراسم عقیدت را واسطه حصول سعادت پنداشته بعرض بار یافتن
 جناب نواب فضل مآب خداوند فدویت کیشان خدا یگان صدقت اندیشان
 مدظله العالی میرساند که صباح و مسأ و لطایف دعای غلطی لای دولت
 انصار بمقتضای خلوص و توفیق از عبادت محمود در حق تصور نموده ^{بندت ۱۲} بالمش
 در استحصال سعادت و درین اشتغال دار و مجیب لعمریات مفرقی در ارج حاجت
 گرداند درین مدور و دوار شناسنامه نامی سر بلند می بخش گشت هر چند
 استدعای دوام این نوازش مقتضای ادب نیست لیکن نظر بر عطای افتخار
 اگر گاه گاه بر سخات کلک غنایت مسلک مورد فضل و کرم میشده باشد
 عین بنده نو ازی است از راه صدق ارادت چند تبار ^{تک ترقیم خطوط ۱۲} به نگرینی ^{مومنی}

۱۲
 خطه کهنه رای دادی اب عبودیت را وسیله بار یافتن در پیشگاه فیکر امت تخمیر
 دانسته و تقدیم مراسم عقیدت را واسطه حصول سعادت پنداشته بعرض بار یافتن
 جناب نواب فضل مآب خداوند فدویت کیشان خدا یگان صدقت اندیشان
 مدظله العالی میرساند که صباح و مسأ و لطایف دعای غلطی لای دولت
 انصار بمقتضای خلوص و توفیق از عبادت محمود در حق تصور نموده بالمش
 در استحصال سعادت و درین اشتغال دار و مجیب لعمریات مفرقی در ارج حاجت
 گرداند درین مدور و دوار شناسنامه نامی سر بلند می بخش گشت هر چند
 استدعای دوام این نوازش مقتضای ادب نیست لیکن نظر بر عطای افتخار
 اگر گاه گاه بر سخات کلک غنایت مسلک مورد فضل و کرم میشده باشد
 عین بنده نو ازی است از راه صدق ارادت چند تبار به نگرینی

که پسند طبع عالی پسند است ارسال حضور فایض النور نمود **مصرع** که قبول افتد
 مغر و شرف **بنیالجان** خاندان مستشفق مهربان سلامت زبان قلم و قلم زبان
 یک قلم بزرگ تصور آنست و اگر بگرداند که بنام شتیاق پردازند یا آلام فر
 در بیان همانند کمر میقول لولی تخصص حاصل بر او حق است **مصرع** چون تولی
 در دلمن با توجه گفتن دارد و در نظر بر مقدمه نامی خود را بجم علم مراتب عالم
 اتحاد علم ساختن که گفته اند **و ما جوین توین من جو کجین تو مینه نه**
 بر تیره کجین جی که بین سوریست **سجاست مانینه** پس جان اولی که بیان این معنی
 وجدانی را بوجدان همه دان و گذشته منتظر ظهور فضل او تعالی شانه باشد که کج
 دوری صورتی از میان برداشته دیده آرزو پرست بصورت فیه صداقت تخمیر
 ز شناس کشور سیم زمی دایمی دارد **دانه قرین** **نجیب بنیالجان** خان صاحب
 که رسم سلسله و رود نامه غمزدای عکسار طره عجزاری و غمزدای خاطر غمزه نمود
 بسجان البته حکایت کامله حکیم کامل اگر صبر و پختناری و در صطاری را در مان در غم اول
 نمی نمود **السنان ضعیف** که در اربعین تخمیر جزیکه و زبان سحاب شادی لب تر کرد

بهر قدر که
 بگویم که
 بگویم که

بیت در این اجابت
 کتفه معالی اوست
 صلح مراد است
 آدم علیه السلام است
 که چون غایت است
 تخمیر و استنشاد
 کسی و بنده
 خاک باران و بنده
 بارید و یک بعد از باران
 قوت می باشد ای قوت
 در عمل او ز قدرت
 و بعد از آن شک کرده
 که از تقییر غمزه

بنام شتیاق
 پردازند یا آلام
 کجین تو مینه نه
 سجاست مانینه
 منتظر ظهور فضل
 دانه قرین
 نجیب بنیالجان

بنام شتیاق
 پردازند یا آلام
 کجین تو مینه نه
 سجاست مانینه
 منتظر ظهور فضل
 دانه قرین
 نجیب بنیالجان

بنام شتیاق
 پردازند یا آلام
 کجین تو مینه نه
 سجاست مانینه
 منتظر ظهور فضل
 دانه قرین
 نجیب بنیالجان

از نجوم نجوم چسان می آسود و اگر سر رشته مار و پود و تعلق سلسله غفلت بر پای
 سرشنگان اوی اندوه می گذاشت شداید مصایب مصاعب بنای اتمام علم را
 از چارمیداشت بریت که هاندی درتپ عم آدمی پس قادی در زرابی و کئی از
 جهان ویران شدی اندر زمان هر صها بیرون ای از مردمان بریت رستن
 این عالم ای جان غفلت است؛ پیشاری این جهان از افت است؛ باقی حال چه گاه
 که درین کار گاه نایاب در عملت اقامت داده اند بجز آن ایام حیات مستعار
 پیشانی برابر سر که جنبی است بریت خوش باشن جهان تنگ مکن بر دل خویش کن
 خور دل عم قصا نکردم و پیشش با بقضای تکا و معنوی آن مهر بار در رنج و رحت
 شریک غالب خود میداند چون توجوه باطن کرمت موطن الحال به نسبت سابق
 صورت انبساط در آنسته خاطر غالب می بیند ترصد که مخالف گذشته حال ضمیر
 نیز همین حال استیلا داشته باشد زیاد چه زیکار و بیزار زومو صلت سر ایاست
 که نهایتی ندارد و بجا **الحان** خان صاحب سر ایام حال و کریم مستکوره و دامنه
 نامی یاد از شفقت و مهربانی قدیم در دوا نازم باید آورید با آئی آن یاد فرما

مطلبه در علم
 نایاب در علم
 که برین عالم نایاب در علم
 خلق جهان را گویند که
 نمیکند است خمیرت را
 شتر و مینوی آن سسکه غفلت
 یعنی آن را اگر غفلت امور
 مینوی با غفلت غفلت
 یعنی رستن نظم اوله و الت رستن
 عمارت را که برین غفلت
 این جهان را بنابر استون است
 که آن تمام این مقصود
 همه جهان تنگ مکن غفلت
 و اندک مینوی آن غفلت

عشق در گرفتار بند تقدیرم چو شیراز و طرف میکشند زنجیرم ^{ای جوان شو و یادگیر}
 است و پانصدی خیال ^{ای جوان کاتب}
 حالت پر مالک پر شش احوال کارنگ بر جرات میکند و استفسار و واد ^{ای جوان کاتب}
 کار سنگ بر شیا بیت بجان خم زده حرف الم ستم باشد چو اسرود دهد
 کس بیادستان را با حال وقت تو توجیه معنوی است که به صورت اینچنانندوه
 نجات دست دهم بیت من چه گویم که چه بسیارید که تو کن آنچه بسیارید کرد
 بغض الله خان شوق گلستان ^{سیر جادهای مرغوبه} عمری خان صاحب بسیار مهربان
 رزوق قراری بنم دل و جان سله الرحمان که بفضل الهی مدام مقیم قلعه رحمت و جمعیت
 باشند بدرجه است که در ظرف حرف تو اندک جنبه و بار الم مهابرت که دور
 بار این بار نه مقدار سنگین است که بدست یاری قلم دوزبان شمه از ان نیز
 بیان تواند سنجید و ما مکن ترا جو سبجی که سبجی مات سپار ^{ننگ زرد} تو نه تو تو ^{ننگ زرد}
 آن که شها کو بهار ^{ننگ زرد} الی الله که بعد مدت بعد صدور ^{ننگ زرد} صحیفه ^{ننگ زرد}
 بمضمون که سبب ^{ننگ زرد} که وصال دوست نمود با خیالشنیم خوشیم خانه درویش ^{ننگ زرد}
 شمع باز خنتاب نیست ^{ننگ زرد} فی الجمله با نطفای تش اضطراب پر درخت ^{ننگ زرد}

عشق در گرفتار بند تقدیرم چو شیراز و طرف میکشند زنجیرم
 است و پانصدی خیال
 حالت پر مالک پر شش احوال کارنگ بر جرات میکند و استفسار و واد
 کار سنگ بر شیا بیت بجان خم زده حرف الم ستم باشد چو اسرود دهد
 کس بیادستان را با حال وقت تو توجیه معنوی است که به صورت اینچنانندوه
 نجات دست دهم بیت من چه گویم که چه بسیارید که تو کن آنچه بسیارید کرد
 بغض الله خان شوق گلستان
 رزوق قراری بنم دل و جان سله الرحمان که بفضل الهی مدام مقیم قلعه رحمت و جمعیت
 باشند بدرجه است که در ظرف حرف تو اندک جنبه و بار الم مهابرت که دور
 بار این بار نه مقدار سنگین است که بدست یاری قلم دوزبان شمه از ان نیز
 بیان تواند سنجید و ما مکن ترا جو سبجی که سبجی مات سپار
 آن که شها کو بهار الی الله که بعد مدت بعد صدور صحیفه
 بمضمون که سبب که وصال دوست نمود با خیالشنیم خوشیم خانه درویش
 شمع باز خنتاب نیست فی الجمله با نطفای تش اضطراب پر درخت

و نکات رنگین سحر است که منش موجب ایمان مسرت انکار زبان نور خانی ظلمت زد
 ۱۰ ای سخن خوب در خوب ۱۲
 اسامعه فرور کرد دیده بتصور همه کلامی کلامی بهدوش شاه انبساط ساخت
 خوشدل کند خیال بجز آن کشیده را آتش گل است دیده گلشن دیده راه هر چه دوری
 ۱۱ و شتر به پیروی میسر بود
 ضروری بریم زن شیرازه صبر کمال است لیکن تقسیم توقع برت معاودت خاطر
 ۱۲ برین
 بهر چه شتاق را بهم خوش شاد بستی دارد در صورت ظهور این معنی از فضل تعالی
 امید قوی است که غمخیزان او دیده را از شکنجه مرگت گشتی نامه پیام برادر در تمام
 ۱۳ ای غمخیزان
 امتداد ایام سفر می بود نظر بر رفع کلفت تنهایی پیش از ورود نامه نامی ایما
 ۱۴ ای سفر کاتب ۱۲
 تکلیف لشرف فراموشی نمود با لفضل خاطر جمع عزیز مصلحت قامت بوده برگز
 عزم این سمت نمایند و غمخیزان محفل اسایش توجه فرمایند بیت شوا
 باش که ما خوی بجز آن کردیم پر بخود دشوار بر لو آسان کردیم از زیاده هر چه از
 مشوق دیدن با بقم در آیدیم است العاقبه بالعاقبه بقدر کبایش خان در حالت
 که دیدن نوعات احوال و تماشای شیرنگی روزگار شده باز که دمی گلشن وصال را
 ۱۵ ای تیرات ۱۲
 آب رنگ تازه می بختند و زمانه آتش افروز گلشن خرق میگرد و خاطر سر به بر کرده داد
 ۱۶

له کلمات کبیر
 کتبه و بضم
 رشت و در
 بضم از روز
 جمع است
 کتبه
 و کون فاصحه
 قوتانی
 و درشت
 و با بضم
 کورت و در
 و از راه
 معنی
 ۱۲
 ۱۳
 با بضم
 و نوع
 ۱۲

مهاجرت را بزرگ تصور و شناس کشور جیت داشت ^{المجرمان حضور طبرستان}
 هجران گرامی قدر پیوسته بدل نزدیک و جندی از دیده دور ^{همه سپهر عشق}
 قدر و ان شتاقان مجور غم ز مصلحان ^{بسیار} بسیار هجران سلسله از ^{سلسله} سلسله
 آه خونبار و دما و سودای دل ^{سطور} سطور در صبح ^{سینه} سینه می نگاشت و رود ^{گرم} گرم
 آمو در بازوی جان یعنی نگارین نامه ^{لقمه} لقمه نشان که ^{بیاض} بیاض نشان ^{صورت} صورت آینه
 سکنه محیط جام جمشید و سوادش مثل شب قدر ^{مطلع} مطلع صبح ^{دیاد} دیاد
 جوهر مراد و رسک آرزو کشید و تکفل عالم ^{نشاط} نشاط و خوشدلی ^{گردید} گردید بیت
 نامه آورده و قاصد حرف ^{ز فرشت} ز فرشت جمله ^{سحر} سحر ز غلط ^{گفتم} گفتم که نامه ^{بلکه} بلکه جاد و نامه
 سبحان الله بجزیة نوشتن ^{مجلس} مجلس اتحاد را که در ^{خلوت} خلوت کرده وصال خود را ^{محموم} محموم ^{نستند} نستند
 بمنت کشی نامه و پیام باید ^{پرداخت} پرداخت و عشرت ^{کرسیان} کرسیان ^{بهر} بهر ^{را که} را که ^{بگنم} بگنم
 از پیش چشم یکدگر دور بودن نمی توانستند ^{بخار} بخار را ^{رشد} رشد را ^{بفراق} بفراق ^{باید} باید ساخت
 نظر مبادا آسمان را ^{خانه} خانه ^{معمور} معمور که ^{یاران} یاران را ^{ز یکدیگر} ز یکدیگر ^{کند} کند دور ^{دو} دو ^{بهم} بهم ^{را} را
 میری که دارند ^{دلی} دلی ^{زیم} زیم ^{جد} جد ^{بودن} نیارند ^{چنان} چنان ^{دو} دو ^{را} را ^{کنند} کنند ^{که} که ^{بگنم} بگنم

لعل آینه کند
 آینه بود از نیامی اربط
 که بخت آگاهی از حال تو
 بر سر زارها کشند در غیب
 که در روزگار بران
 شعله با بقیع تن
 و تنهایی در دواج
 خالی ۱۳

بنام و نام کرده اند خرسند دل از دست دادگان شاید عبودیت محبت تقدیر از غیر
ای عاشقانه

سکوت از جان احوال نمیتوانند نمود و آبله با بیان دشت محبت که دور کرد و کوه نظر
ای محبت در زندگان

اند از بخت خوشی لب نمیتوانند گشود **دینیت** از حال خویش ندانم جز اینکه روزی چند نگا
ای حسرت آمیز

شوق تو بودم کنون خیال تو ام بهر چند اشتغال آتش مغارت برق خرم صبر
ای محله قصور و پندار

طاقت است و اشتند او از روی حصول دولت مواصلت موجد صحر اضر اضطر
دست و دست و کاسی مراد از حال چیزی باشد

و وحشت لیکن توقع سعادت اندفاع محبت مهاجرت حیرت دامن دل و جان را
دفع شدن

گو بر مودت علی و انبساط میسازد و مودم بنگساری دل غم دیده و دیده بر دیده
دیده

دوری ضروری می رود از **دینیت** مرا امید وصال تو میدیدت کین و اگر که سوز
ای غم خیز

بهر آن عینک لقصیر غالب که بروی زرقیم صداقت تضمین جان جمعیت اقبال زینت
ای صوفی

بخش منزل مقصود به باشند زیاده ازین دل اشتیاق منزل بخار خار درو
چیز

جدای نخواستند و نظر رجال منتظران چشم بر راه بقید تمام و اتمام نمود از سر تمام
چیز

همام ضروری السرا تمام فراغ حاصل فرمایند و زود بصیقل توجه و التفات رنگ
بفتحه

غم تنهایی از مرآت ضمیر کفایت بخیزد و ایند که جمال الام و اواق شایسته طاقت
بفتحه

طایفه استوار
افزودن مداره
کلی نویسی
استخوان
تغافل
۱۲۵۶

طاق سیرت خاطر مرازگ ترست از شیشه میدانی تو هم تا تو انی آمدن ای
 شوق مستگین دل بیایه حسب ایما و باب استر داد زربازگردانیدن از عابد خان بکجا
 نواب قدر دان عبدالنبی خان به یاد مرقوم کردید و خوبه های خان عالی شاه عفو علی خان
 از نوشته مسامحین انجامید بعد تشریف آوردن گرامی فکری که باید نظیر
 خواهد ستافت بالفعل در باب اجزای سبندی خان مذکور بدار و غیره منهن
 نگارن یافت ایام جمعیت بکام و توس مرام رام باد به مرقولباش خان
 افزای من مدیونش صهبای شوق سلامت امر و سیر باغ نوبنا بر تجویر عمارت تازه
 بطراحی آن نخلت جنستان التفات مرقور خاطر بود لیدر اینش از مرقوم عبدالعزیز ملا
 بالفتح و تشدید اشتق از طبع مجتبی قائم کردن بنای مکان و نمونه عمارت
 جدید را عازم کر ایمنیت نمود که در لویه یا درشتا فان کرد و مومنی الکر و ولتخانه
 خبر تشریف داشتن در مری رسانید نظر جمعیت استباعتش آنقدره مستیز
 معرکه رنگین صحبت از اینجا مجوز حرکت نشد بعد ورود سامی صحیفه کسبان در مان مذکور
 تاب تنهایی نیار و ه مهتدج کردید تا شام با وجود شدت سرما چتر راه بسره
 بسره کوهی صهبای اشتیاق گلگشت مانعی بر داحت و هر دم زبان بیار باز
 ای تشریف مکتوب الیه
 ای تقدیح بنده
 چه بیند و چه بچسبند
 ای نظار کینه

زانه و نواز منتزعم مساحت **بریت** تجلسن ^{بهرت} بصفای بنوا با ده ^{بهرت} همتا ای مرد و کت ^{تانه کوزه ۱۲}

من جای تو خالی است؛ اگر چه سیر اموز بے با ده سپای آن سانی نرم نشاط منحص ^{ملاذران بگریز حقیقت شراب خوری ۱۲}

صحبت بساط بود لیکن بقدر کلاکت گلشن عجمی روحانی آن تازه گل بوستان

و داد دل اتحاد منزل را بنیال خرمی منیو **بریت** بساخ بدینو که شدید داغ ^{دقت موزون نوشته و نوشتانه ۱۲ ب}

خیال روی تو که دیم و با غنای شندیم؛ بعد رسیدن مجلد خاندوق شب مفا و فضا ^{بعد رسیدن کاتبه ۱۲}

متضمن بوجه عدم توجه با وجود تقصیر اراده و اراده ایفا در عده اموز لغز او رود

بیعت آموذ فرمود و نشسته مشوق زاد و بالا نمود **بریت** چون نامه ات رسید بستم ^{در سیر هر جتد خنده کوبه ۱۲}

ز دست؛ در سجودی کل شتر این نوشته؛ تمنای دیدن یا زباده از است که به نگار ^{مخالف سخن ۱۲}

و کارش در آید یقین که صبر تکالیف تعاقب اموز زلفی و زو خواهد زیاد شدوق است ایام

جمعیت بکام و با ده آرام ندکام باد **بقر لباش خان** ^{خط آزادی دل دیده ۱۲}

مشاق از شکسته شده اید فراق یعنی نگارین صحیفه بدل فریبی طاقی بر قوم قلم طاعت ^{مشغول آزادی یعنی آزادی و در شکسته شده اید فراق دل دیده مشاق ۱۲}

رقم خان صاحب را با اشتقاق منبج مجموع افاق فیرست جریده حسن عساق عزیز ^{در جمله و کلام ۱۲}

مصدر لیبائی و فاقی که فرمای یکدگان مشفق محضاً سلمه الرحمان که شماره شاید رسید ^{دعا ۱۲}

سلفه تا غوغای کلماتی که بیان
در خجسته از آن بجز بجا

بلکه در اوسار گلاری کردن در بجهت
و نظایر مستحقان کوزه
بخاری

و بروی یکدیگر عکسند پذیرا فی الضمیر مخاطب مخاطب پذیرا بم اند در بیان این معنی
 بدل زد و یک گاهی است **سیت** دل پیش نشست صورت احوال از و سپهرین تا شرح
 اشتیاق کا بی بیان کند به بدرقه افضل از دستعال تا حال خیریت و اقبال تو
 بخش مجال جاگه کرده باشد در سر انجام امور ضروری نوعی تا کید بکار رود که از همها
 ابرم زود و مرغ دست دید و پیش از انقضای ایام و وعده غمان توبه با نصیحت
 یا بدتاد دل دیده مشتاقان مجبور بنور سر و حضور الطاف کنیز منور و سرگرد دریا
 ای اختر سعد برین مقصود بیا؛ با بخت خوش طالع مسعود بیا؛ این حرفی طلب نه
 از زبان قلم است؛ **دل میطلبد ترا** بیا زود بیا؛ تا ظهور این تنها از احوال نخست
 مال خود و اطوار خود در بزرگ آن دیار و صورت سر انجام کار تا نیکه باعث ظهور افتراق
 پراضطرار کرده دیده اطلاع فرما باشند که در بزم تنهایی غیر ازین وسیله تسلی خاطر منتظر
 مقصود سیت با جمعیت تمام بجام و نوسن آرام باد **بقدر باشخان** خاتما
 بسیار مهر با مهربان صاحب طافت نشان سلامت بعد مدت حمد و ورود التفات
 عنایت آموید از الطاف قدیم داده گلشن انبساط را تازگی تازه که است نمود

لله تعالی
 عکس
 ای با کجاست
 پذیرا اند
 عکس
 صراحت
 سرای
 است
 در اشتیاق
 رونق پذیر
 بزم محبت

در احوال جاگیر و معانی و مضامین دلپذیر مطلع فرمود نمیداند که از شدت حرارت
 فراق بر طراز دیاد حدیث اشتیاق را بیان سازد بهر حال **مصرع** و **داتا** **پنهان** و **دک**
شاید حال است که بے یاد بمهر معی مسرت بنیاد و معی نمیکند و دو ساعتی بر معی فکر انداخت
^{۱۳۵۱}
 جب مهاجرت که بفضل آئینی عنقریب بائین دلخواه صورت می بندد بسرنو و دین کا
^{ای نافع و حج مهاجرت ۱۲}
 معنی الامور بر مونه باوقا بتبا بصورت توجیه نواب نظام الملک بجانب هندوستان
 جلوه گرفته مشهور و قوی و تعلق در ظهور نتایج خدمت گذاری که دیده و الا تا حال از توجیه
 منت کشی را استلاجات بعرضه ظهور و میرسد از آنجا که **پیت** کار موقوف بوقت است
 که چون وقت رسیدن خوابی از بندر را ندیده کنعان را ترصد که نیز طلب ابو جهمی مقصود
 بتوجه باطن بفقده موطن اعانت فرما باشند که نتیجه سعی عجاله بر نصفه شد و شتاب اول
 و دیده در دوری دیده علی الرغم ^{السرور} سپهر از بند المجدانی رثائی یا بدست
 اگر دو یا موافق زبان گن سازند؛ فلک بیک تنها چه میتوان کرد؛ از راه بی تکلفی
^{الکوه}
 دو ساله که با اعتقاد این تجب یکنگ قماش قابلیت ارسال نداشت امثالاً لامر
^{جز بمشهور و صفت ۱۲ غیاث}
 ارسال داشت و منت بر سر و دو سخن گذشت یقین که بدست یاری پسندید **مشکل**

این کتاب
 نوشته مقامات کاتب
 و مستوفی الیه از دوره
 باشد که مستوفی
 بر او نظر الم
 بسوق هندوستان
 رفته است
 نفع اول و سکون
 ثانی خاک کوه
 شد ز کوه در دست
 و خواسته
 و مجاز استغنی
 کار استعجاب
 کوفه ایجات

پسند علم بر لذی نواید فرشت اند معکم ایما کنتم بقر لبا شیخان صاحب
 مهربان مخلصان سگاز شداید اشتیاق در وصلت سر ایا بیجت که بوجه نظر
 حرف کنجایش نپذیر نیست هر چند بسیار نویسد کم است ^{بیت} قصه شوق ترا که مختصر
 خواهیم نوشت ^{بیشتر از پیشتر} بیشتر خواهیم نوشت ^{اللهم والحمد لله} در حالت شدت انتظار از
 ساهی صحیفه دست با در تضمین ^{ترتیب} قیمة بحاب ثواب علی القاب باب اندفاع بعضی تو
 و سبکی و بی پریشانیست ^{تفویض} تمام اختیار کردار اندیش از نظر کم نظیر است بخوبی زدود
 صدقت مشرف و در احوال نمود و مطالعه مضامین طرب آئینش انبساط دلخواه عطا
 فرمود همین اغضال از دستعال که شامل حال اغضال شمال است اکثر اوقات بکده در مباح
 و هم حال صفا ذاتی آن بتجمع صفات کمال بوجود دلپسند مذکور محض است منزل ^{میکرد}
 و حرفی از آن بقوله که هر قوم عالم تو در قدم بود ^{مخطو} خاطر خاطر نیست لهند که را نندک
 هر قوم که حاصل این مناسب در بسته معوق نمود خبر نبیضت آیات نصرت سمات
 به بالا که مات دولت سامعه لامعه دریافت باشد ^{بفضل الهی} امید نوی است که عنقتر
 محض اتحاد و پیغمبری که امی رونق تازه گیر و مجاست روحانی رنگ مکالمه زمان نپذیرد

لله اعلم
 است مصلحت تالیفات
 و مطایع آن بر ما مقدم
 بود و نیز بعضی بر جویبار
 نویسد که است ایمان
 نظم و نیز خطابت هم
 در کتب شنیده
 و معنی کمال معنی کبر
 فایده ایست
 به موقوفیت در پیش
 که اولیای صلوات آرد بر ما
 چون حاصل شود در آن خطیب
 روشن و در خنده صفت
 آن پس صفات کسبه
 سامعه بواسطه حرف
 باشد یعنی بعضی از این
 دولت از صلوات آرد بر ما
 باشد ای بجز آن بجز
 شمار بسیار آرزای تو
 است که دولت حاصل
 شده است ۱۲

میرفت و تکلیف لشرف شریف بفرموده ظهور می شتافت مصراع تنادرد دل آردیدم
 درج انداختن و کار فرمودن کسی را ۱۲ اشعار

بهر حال ماضع اندیشه و غیر ذمیت سرکار تا حال نرسید بلکه خبر روانه شد نشانی حال
 سیله ۱۳

و اطلاع نارسانیش موجب فرح احتمال فراموشی که فراموش خاطر است گردید و در
 ای اطلاع مکتوب الیه بگاشته ۱۴ ای فراموشی مکتوب الیه ۱۵

محبت منزل نبار و وقوع تعویق در صد و بی صحایف تصور که توجیه بسیار بخود پیچید
 باز داشتن و در رنگ فکندن ۱۶

هر چند که غیر محبت بار منت نامه و پیام بر نمی ناید لیکن در ایام حجاب که آتش شوق
 ای طاقت بر شکست نبارد ۱۷

همیشه اشتعال دارد و سیله تسلی غیر از ساج کلک عاطفت لک تصور نیست نگاه کا
 ای بی سیله ۱۸

باین معانیات قانون مسیحائی بکار دارند بجا است بقدر لباش خان
 مراد از خط زبانی ۱۹

مشفق مهربان کافر می خوان مستجاب بدید رعایت نامه عاطفت طراز مضمین
 مهربانی ۲۰

شکایت نارسانی غمناق نیاز و رود انسا طامو خود معز و مسرور فرمود بیست
 جمع مینویسد ۲۱

ز شوق بر چشم پیش گذاشتم گفتم : عجب عجب که ایاد و دوستان آمدند درین ایامها
 ای بی سیله ۲۲

جان گزار که نصیب بعد با و کا بهی اتفاق نیفتاد که بعد صد و سی صحیفه در زقیم
 امر از گردیدن ۲۳

جوایش تقاعدی راه یافته باشد نارسانی نامه بر آن بپوش علاج بهر حال خط نیست که بپاید
 ای بی سیله ۲۴

مست بنیاد و تمنای حصول دولت بگذرد بیست و دو غایت از پیش چشم
 بیست و دو ۲۵

سه ای بود
 بیخون بیقرار
 سندان ۱۳
 سه باغ
 اشک درون و
 اشک درون و
 طراز با نقش
 نگاه بر غیر نظر
 و علم جامع و جاب
 اشعار ۱۲
 سه تقاعد از
 کردن کارهای بار
 نشستن در کارهای
 باز ماندن از بیخ

اگر دوری خیال در نظر درینو لاجب باز تشریف فرمود که بگوید را با دوا خارج
 مسیح کردی قینکه ما حال منزل مقصود رسیده باشند ز صد که بیاطور قدیم
 و توجیه صمیمی بود او مفصل و متواتر بگویم قلم در آید که اساس اتحاد حکام باید
 فرو حقیقت دیبای جاگیر حسب الامایر معلوم کردید و باید رسید لطعم کمزیر بچید
بغائب خان خان صاحب مشفق میر با سلا نامه مسرت شامه رسید و مژده فریب
 رسیده زمان مواصت رسانیده اعجاز مسیحانی بکار برد یعنی بجز در اتحاد این
 طرب جاوید در قولی که از چند گاه پیدایشین بود بکده فوه از پیکوتی نمود در آت
 بر احوت افزود حالاً بکلمه **سپید** و صلح چون شود نزدیک طایر شوق نیز کرد
 مراتب اشتیاق و مدارج انتظار آنا فانا ترسته دارد و فرانشاء الله تعالی دیده شوق
 کامیاب تمنا میکرد و دوازده منت کشتی پیام و نامه نجات دست میدید نیز زیاد شوق
بفضل الله خان خان صاحب بیان مسلا و قطعه عنایت نامه مسرت
 سبکنامه متواتر با الی انکور که هر دو انش فائوس شمع محبت بود در هنگام جوش
 صهیبانی انتظار و روش طأم نمود و کیفیت اشتیاق را دو بالا نمود و سپید زینا که نو

له
 فدا کرد و کسی نشود
 آن خود غافلین صفایند
 ناز در و خیالات در کسرت
 علت جزئی خود غافل
 مایع خود یکبار در خواب
 بنیز یاد بیداری تصور
 کرده شود اسلا
 با هر کس که نیت باقتن
 و بعضی با بدگلی و لغو
 شکر و خیالات است
 حاصل شود چو نیت
 دادن نیت حاصل
 شد ز نامه ۱۲

فزون گشت نشسته شوقم که ز تانک قلم بود و ز شراب مداد و بهر حال باد از یاد آید و بهر حال
نشسته شد ^{دور از دور} ^{سپاسی}

دو خانه که باد و سباب عیش زیاد با دگر چه درین سوغ قلیل انگر آینه بسیار اقبال سیر
جمع مکان بخفته جای ^{۱۲}

مخاطب شد لیکن بدون رفاقت رفیقان شفیق طبیعت خود پذیرفته صحبت ^{و افسوس}
دیدم ^{۱۲} ^{بافتن کمرشست و عادت ^{۱۳}} ^{ای کجا دست ^{۱۴}}

دوستی که با این مرغ خوب مخلوط شد ^{بیت} ^{بیتوز شیرین} ^{چید دل} ^{و کند گشتی} ^{بیتیم}
ای طرز دوروش ^{۱۳} ^{ای کجا دست ^{۱۴}}

منتظر چه تماشا کند گشتی عنقریب چون انشا و افتد العزیز راحت مایات فیض سما صیدت بند
بمعنی تفریح و دیدن شوق ^{۱۲} ^{باز گشتن ^{۱۳}}

داز تنگبندی انتظار قاصد نامه گشتی دست و پدیر کند شت ایام دوری ^{بالموجبه صورت}
دور ^{۱۲}

اظهار خوب یافت با اتفاق بکیر که تخطی انتقام از لؤلؤ ان فراق بجز عرصه ظهور خواهد شت
جمع آن بمنه وقت ^{۱۳}

زیاده شوق و اللعاف فضل الله خان خا نصاحب بیار حیرت سلامت کرامی صحیفه
چه چو در چه ندرت ^{۱۲}

هنرست کنجی با خوشبهای تکوید لذت محمود کینار دریا شور کسید و شور شیرینی از بهفت
بسیار تمام کرده ^{۱۳}

خوان سپهر کف نینده بسود موفور رسانید مصرح ای وقت تو خوش که وقت ما خوش
دوازده ^{۱۲}

کردی این مرتب این همه امتداد ایام دوری که و نمود هرگز متصو نبود بهر حال الخیر
دور شدن ^{۱۲}

فیماء وقع حال انشاء الله تعالی عنقریب جات جوت اندفاع می پذیرد و اهلها رتد اید
بمعنی مخلوقی است در هر امر که نظمو میرسد ^{۱۲} ^{دور شدن ^{۱۳}} ^{دور شدن ^{۱۴}}

فراق و مدارج بالموجبه صورت میکیر ^{بیت} ^{بیت حکایات شوق و شکایات} ^{بیتیم}
۱۳

روزی بهیم و کر نه قلم را چه یاری آن آ که از صد کی را نماید میان شزایده شوق و السلام
ای که یکدیگر ای که صورت طاقات دست نمید ۱۲

به سلطان علیخان بهادر خا نصاح قدردان سلطان قلم و لطف و احسان سلامت
۱۱۴۰ م جو غمسه ۹۰۹ هـ ۱۲۱۰ م بختیاری

صد موی صحیفه نسر ایالقیات درستی که دل صدقت نهن کمال القلیب الی القلب در
۱۱۴۰ م بختیاری لطف کرم چهار ۱۲

صد دان بود که بذریعه غمیه نیا زو خفته خود در ابریشکاه خاطر عاظم گذراند صورت
عطفه اسرار و عود نامه ایضاً دولت دهنه نوی خوش ۱۲

آئینه بنیت یعنی مریت دبا همه در زمین راز به یکدیگر اندر پیلو اندازد که دید و نشد
۱۱۴۰ م بختیاری

آرزوی خواصلت لازم المهر دو بالاکر دانید مریت کج خبر باز خود بخبر کردی فریاد
۱۱۴۰ م بختیاری

که مکتوب تو مشتاقی ترم کردی حقیقتی سبب که باسین دلخواه باعث حصول آن نماند
ای طرز دروشتن ۱۲

بخدمت ظهور آرد تا ظهور این امنیت هم برین آئین مترصد میاد و فرمایهاست زیاده
ای امیدوار ۱۲

عرض نیا ز جیر طراز محمد حسین حاکم الشریع صاحب شفق مهر با قدر دان خیر طلبا سلام
۱۱۴۰ م بختیاری

ورود که ای مغاوغه عدم المعاوقة غیر نمود و بر وارستگی مان فیض لنتراج مطلع
عزت داده شد ۱۲ ای در شکل رایج از امر دنیا ۱۲

هر چند عراض از امور دنی دنیوی امریست نظیر تو جو با صلح اسباب معاد دوست
عزت داده شد ۱۲ ای بزرگ عظیم ۱۲

به نظیر هر که توفیق ترک آستان آسین دوام یابد و چه کشور اسالیق ظاهر و باطن
ای ایقان اصلاح اسباب معاد ۱۲ ای ملک ۱۲

مقدور هیچی همه این توفیق رفیق کرد اندر هر معنی کام دل بمنزل مقصود اند لیکن
۱۱۴۰ م بختیاری

صد نفیجین از یک
دختر بود از ای قریب جمعا باغی
تقدیر بود در پیش من مستحضر
که در دیر از اغالی ناقص است
استن صد سراسر می صحیفه و غیر
تفاوت شایسته از سطح منافذ
ملک بیکر بر آن را بندگی کردن
با اینکاران در در محله ایست
تغنی ظهور ملک تکرار نشد
۱۱۴۰ م بختیاری
ذرات و غنای آن از دست
۱۱۴۰ م بختیاری
و مجاز عالم آخرت را کوید
۱۱۴۰ م بختیاری
اسباب را سلطان خورشید
تا بان قواش بند که انجام
یابد با غایت که تعلق از آن
و چون بعد از خوف با واقع بود
بختی از آن و بجا آوردن مستع
یک در غایت ملک کند
از رحمت باسد باب

کاپر در این کارخانه تقدیر کار یک آن کار بکار آمد بکارگاه تعلق متعلق نموده اند
مرا وقت حرکت ۱۲ گنایه از دنیا باشد ۱۲

بند بزرگان را است نشان آن که عالمی خوشه چینی خرمن ارشاد و نشان کامیاب
ای مقولان آنچه ۱۳ مراد بجام ۱۲ ای بی بی چه ۱۳ ای بی بی چه ۱۳ ای بی بی چه ۱۳

دولت دارین گشته اند دنیا را بجز آنست تعبیر فرموده اند فی الواقع مقام سعی
ای جای زراعت ۱۳ ای در حقیقت ۱۳

ببین است و این است از باطن تن چون بگذشتی دیگر معجزه نیست از او را است
ای همین در قیامت ۱۳ باطنش فرخانه ۱۳ یعنی بنده و آبادی خوشه ۱۳

نخنداری ازین منزل چای اگر چه اختیار کار هم به اختیاری اختیار می که متمم با اختیار
مرا در روزنامه ۱۳ ای بگزیند ۱۳ ای قدرت ۱۳ صفتها اختیار ۱۳

است نیست اما بتوقع اینکه شاید توفیق کاری که باعث ظهورش بدعا تواند
ای چه بگویم ۱۳ ای چه بگویم ۱۳ ای چه بگویم ۱۳ ای چه بگویم ۱۳

یافته شود در کار بودن نظر تا من به از تعطیل است بخاطر خواهد بود احوال خیر حال در زیر
ای با صلاح بسیار معاد ۱۳ بکار بودن ای بخاطر مکتوب ۱۳

بعد از زارت شب روز قیامت کجواب دیده اعمال خود چون روز روشن
ای چه بگویم ۱۳ ای چه بگویم ۱۳ ای چه بگویم ۱۳ ای چه بگویم ۱۳

کرد که حسانت تمام بخش با نصاب معامله موهبه که روزی از او بطلب خواهد بود
ای چه بگویم ۱۳ ای چه بگویم ۱۳ ای چه بگویم ۱۳ ای چه بگویم ۱۳

در میزان انصاف هم بکنند دنیا را از روی انصاف پله انصاف که انی نمود و دوران
ای میزان توفیق ۱۳ ای وزن کردن ۱۳

او را در بار از محشر از یک پهل از خود درین صورت دست بکار بودن بسیار از
ای وزیر را ۱۳ ای زیادتر ۱۳

همکار است باین دایم همه جا با هم که در همه کار امید از بنفست چشم دل جانها
ای چه بگویم ۱۳ ای چه بگویم ۱۳ ای چه بگویم ۱۳ ای چه بگویم ۱۳

۱۳
حق شناسی جز با نصاب
بافتن جامه در میان
سلسله طایفه تو را
دفعه بزرگ
انگشت
ببینم ترا ز کس
عقل ترا ز کس
آزوت را بزرگان
انصاف گفت ۱۳
تعلق ای انصاف بزم
که در معامله بزرگ
گرده بود ۱۳
با نصاب که در حق
آن با نصاب ۱۳

حضرت فاضل است ^{۱۱} مصرع زنیگان غیر نیکوئی نیاید، زیاده چه عرض نماید

بمیر خرف قلی میرزا صاحب مهربان سلامت عنایت نامه سراپا شکایت

رسید و موجب تعجب گردید فی الواقع سعی در تحصیل مقاصد خردوی در نظر گرفته

اولی است و صرف نقد اوقات در ستر انجام امور دنیوی پر بجا میریت ^{۱۲} چنانچه

چسبست که دنیا چسبست، انیکالی چسبست که عقبه کسبت در العباد همه را تو فرو ^{۱۳}

فکر معاد در فیتن گرداناد و نیز طلب بیچ جهان با میچکس لوس حرف نمند که باعث

از ردگی گردد در هر چینی تا مل نمود که باعث این همه کلاه تو اندند ^{۱۴} تا طمعت

که از زبان پادشاه باشد و قوی المقدور در تقدیم مراسم خدمت لزاری هم ^{۱۵}

نمانده بجز در سینه درینجا و خیل تعلقه شدند و جاگیری که سندان تا حال در میان ^{۱۶}

نیست یافتند معجزه بر وجه مورد این همه بے توجهی است درین صورت شعر ^{۱۷}

خواجها حفظ که از راه بی انصافی بغم آورده اند ^{۱۸} بی مزد بود و هر خدمتی که

کردم؛ یارب مباد کس را محذوم بے عنایت اگر از نیجانب نوشته شود کجا ایش ^{۱۹}

دارد در جهان با وجود عدم وقوع تقصیر معترف تقصیر است و متوقع عطا زیاده ^{۲۰}

له باضمینے
 از وقت دنیا و کوفتن
 باین نطق و خردی
 که قضا و قدر است
 که بری بسوغه و
 جاکو و جاگیر زیادت
 سخانی فکله از کس
 بیگانه تعین منصب
 از سر کار باریت بی
 با امر متفرک در دین
 لغز که در اختیار
 شایسته این واقع
 مگر مصلح سندان است
 نیز زبان خوبشان است
 عنایت

والدعا قبوله و افضل سیم مکاتبات خان سرا یا فضل و
احسان فضل الله خان با عمره در بار و بزرگان روزگار
بشاه نظام الدین قدس الله سره عرض داشت ارادت گناه
فضل الله شاه عبودیت را بکار خراسم کورنش آرایش پذیرد دانیده بعرض
بهره اندوزان چار بالش فضل و کمال قبله مال کعبه و فضل خداوند نیار کیشان
خداگان عقیدت اندیشان میسر نکرده در ایام حصول سعادت حضور کعبه گنج بسبب
شدت غفلت که مقتضای بشریت است طبیعت میل تحقیق جزئیات نبود و آنرا
توجه ظاهر و باطن بسیار غافل و محقق در یافت می نمود حال آنکه از دولت طارر
محروم و در گوشه تنهایی منور نیست اکثر اوقات تلف شده تا سفید
مید و فکر تنقیح بعضی مباحث می کند و می کند بعد از منور نشین شعر و نشین
میکرد و میست چون قدر دولت وصل بر انداختم فراق هر چه می کند نیز او را
بعضی عزیزان کرامت نشان که بالفعل درین دیار حکم اشتهار بر افراشته اند
بجای ضربت چهر و پایش نفاس که صیق آئینه دل است لقلقه زبانی که عبارت

لفظ و معنی مشخص
بزرگوار کسی که کام و رضا
باید اینجاست که
موجب جزو تصدیق است
ایست در ذکر کرده نشین است
که بجزر و نوبت
فرمان کنند
پس انقاس هم که است
غرض که در عرض معبود
بلکه آن لفظی است که
وقت بمبوه آن لفظ
الانته اثبات ذات
حق نمی آید

جمع اول بیخ امید
تبعی منند
تبعی صاحب خود نمک
ای سالیان جزای اعتراف
ای علم حقیقت
ای سالیان که هر روز
باید نندن
تبعی بسیار
است

از گفتن اسم ذات بزبان مقرر شده میگویند دل کجا است که تصنیف اش منظور
 ای الله الله ۱۲
 باشد اذافات الشرفات المشروطه و گفتن کلمه که علامت ایمان آوردن است
 و تکیه فوت گردد شرفوت گردد مشروطه ۱۲
 یکبار کافی هر مرتبه تجدید ایمان دلالت میکند بر بقیه کفر خدای شخصه ازین گروه در حاکم
 از تکرار گفتن ۱۲
 نفع بود عزیزی بقبر آن کلمه ای نمود گفت یکبار مسلمان شدم در دم و اسپین اگر کلمه
 جان کند ۱۲
 بزبان انم کافر مرده باشم و نقد نماز مطلق نذارند که شرک بهم میرسد یعنی عابد و
 بشکون بیخه عین کردن ۱۲
 متوجه میشود و امتیاز بر دو که باعث اثبات دو نیست شرک شخصی است مدعی خود
 انما الله بوده هر یک از این جدول مدار و اول در بعضی عرفان می بخشند عجز آنکه با وجود
 یعنی منم خدا ۱۲
 اینست تجلیات دور از کار تو سلسله چینی در اند دل ارادت منزل از دید
 جمع تجلی بی در خیال آوردن ۱۲
 این احوال تحت اسم استلای حیرت است که در یک طریقی انقدر در مخالفت طریقی از
 ای احوال که تعجب را فرارفته ۱۲
 قبیل یکبارم دو سهو که طریقی تصدیق توان کرد بر چیز مناسبت شد تسلیم که در رفع شکی
 فکر و اندیشه کنند ۱۲
 محمود بیرون نمود ضرورتی بعرض این ماجرا کار بند جرات کردیده از فضل قدیم
 ظاهر شد ۱۲
 امیدوار است که بدست یاری نتیجه کلک که است سبک عقده این مشکلات را تحمل
 عمل کننده جرات ۱۲
 اختلال پذیرد تا اطمینان خاطر صدقت ما تر صورت گیر و چون غلام نو چه بی لیاقت

ایمانت
 یک دکانی بسوزد
 سهواً از کد ۵۰

این امر خطیر در خود نمی بیند از راه غلام نوازی باین عجلیه سینه امتیاز یافته نوحی
 مشمول توجه خاص گرد که ثمرات خلافت صوری و معنوی جلوه ظهور نماید مصرع یک
 نظرها که مستغنی شوم ز انبای بخش نیاده چه و ضماید لیشاه نظام الدین
 بروضه اشنت غلام بها اشتباه فضل آداب وجودت را وسیله سعادت و استیاض
 بهره اندوزان جناب فصیاب قبله ارادت نشان کعبه شد پستان میرساند که نذر اثر
 نامه که امشب کامه صحیح صداقت دثار عبدالمستار متضمن نصیحتات بشمار دور و فیض آورد
 نمود که معزز و مفتخر بودی که درین و دنیا در لایحه نجات خود سالیان توجه خاص نمایند
 و بر اشکای افضال افاضت شمال در همه جا و همه حال با وجود اسباب ایشان جمعیت کامل
 مصرع بر کرسی نازد و مارا تو لیس درین ایام که تشریف آوردن نظام الملک درین
 ملک اتفاق افتاد و بزرگان اینجود و استقبال شناسنده کترین با وجود تقاضای قله واری بر
 اعتماد ارادت و اخلاص که نواب معزی امیر را بحجاب عالی متحقق است و بتوقع کلماتیکه
 وقت رخصت بایشان فرستاد ایشان را که در باب علم ارشاد شده بود کار بندجات گردید
 جمعیت ایست با نایب متعلق در قلعه گذاشته خود بر دیده بفاقت نواب قدر دان قدم

استیاض
 اب صاحب
 سفارت کاتب
 نواب نظام الملک
 کفایت

در نظر و بعد از آن
 حلافت صوری شماره بدینست که گاه از کتب امیر در وقت خطبه

۱۲۵۵
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۵

عکس کفایت

۱۲

الاحسان سعاد الشخان سلمه الرحمان عازم ملازمت شد انشاء الله العزيز عظم
 ای ملازمت فواید نظام الملک ۱۲
 داخل لشکر فتنه کشید و لیکن از بسکه کم توجهی نواب نظام بخش عالم در تفریح و تفریح داران
 ای لشکر لایب بر صرف ۱۳
 عموماً مجموع کرده و پنجاه که بدون دست آویز نواز نشاندند تا حصول ملازمت جسات
 ای نواز نشاندند ۱۴
 عزم ضمیمین و از فتنه خبر ۱۲
 نماید بعد از ورود دانسته عجماله قاصد جوهره دار روانه جناب عالی نمود و بجزرگه شتر
 ای زود ۱۵
 عرفیه نیاز از نظر مبارک نوازش صحیفه نواب مالک انتظام بمضمون که خوب
 ای انتظام و سینه مالک ۱۶
 اظهار همدقت غلام که در جناب کرامت تاب دار و توان پذیرند و انشاء الله نامت بنام
 ای جناب نواب بر صرف ۱۷
 غلام مشتمل بر ترغیب داشتن نایب و رقلعه و رسیدن باطنیان خاطر جناب نواب محل العالی
 در رغبت و خویش انداختن ۱۸
 زود تر حایت شود که در لشکر بودن ملازمت نمودند نماید نیست و پیش از رسیدن نواز
 مراد از حفات ۱۹ ای بنظر آید ۲۰
 سع ملازمت بجا در نیاب بر قدر زود تر توجه شود و بجا زیاده توقع لطف و عطا
 ای سعی در باب ملازمت ۲۱
 به حال و همه جان نواب امیر الامرا حسین علی خان بهیار در عرض داشت
 فدوی بلا اشتباه محمد فضل الله ای داب عبودیت را وسیله حصول معادین
 پذیرفته و تقدیم بر عقیدت را در رویه نیل مطالب این کجاست بعضی بار یا بان
 ای در فتنه ۲۲
 فیض گنج نواب ملک جناب خورشید رکاب حایا به گستره آفتاب در هر روز
 ای در حایا ۲۳

لایحه کی سبک کارانی
 چچو نوزده خورشید
 در شان بارشده و این
 نشانی در دست ملازمت
 است ۱۱
 درگاه شاهانه نوازگار
 درگاه و در مطور نواب
 حکمت و جناب
 با فتح میسر درگاه
 است از درگاه کارسرا
 ۱۲

نواب میر الام اسباده در نطقه اشدا لاکبر میرساند که فدوی از مدته بتقریر قلمه داری
ای بود خط ۱۳

تمری در زاویه از فاضل دارد و از شرف طاعت قدینا سان فیض سان داغ
نویسی ۱۲

حرمان بر دل هر چند بمقتضای بندگی قییم که از زمان حضرت خلد مکان در جناب
۱۱

نواب افضل باب قطب ملک موت و حسان هر سپهر فوت و امتنان نواب
۱۱

قطب الملک سلمه الرحمان متحقق سنت دل و جان ارادت نشان آینه شیشه نایب ارادت
۱۱

کرم تو امان میداند و بیاد کرامت بنیاد و دعا کردید ادم اب فیض بخش و عاثر
۱۱

نوازی روز را شب و شب را روز میرساند لیکن منتها تمنای آنست که چیزی در
۱۱

ظلال افضال آفتاب آمان کسب سعادت پردازد و جوهر فدویت و اعجاز رود
۱۱

کار آرد از آنجا که بدون آن فیض در تحصیل این آرزو جرات نمی تواند نمود
۱۱

از فضل و کرم امیدوار و رود صد عالم عالی است که نایب مستقل جمعیت شایسته در
۱۱

قلعه که بسته خود را در سایه التفات رساند و دیده دل را بکل الجواهر نواب
۱۱

اقدام فیض الترام نور یاب کرد آنقا قبایل بجزوال از مطلع اقبال طالع باد و با نوبی
واله الامجاد بنواب نظام الملک عرض داشت ارادت آکنه محم فضل اشدا

مجلس تعلیم در آن
در زمانه و در شهر
باز در جانب ناطق
الذکاک در ضریب
و شمال عالم
واقع شده
اندو کجاست
خود قلم اند
حکمت نمیکند داغ
مجلس به خطیب
کردن در دین
شدن در دم

تقدیم مراسم عقیدت را جمیع و مسدود حصو سعادت نشانتین پیداشته و عظیم
 زین ضریح است را منوعه در لویه دریافت دولت دارین انگاشته بعرض هر ه اندوزان
 جناب ارباب مستطاب محل القاب بنظر ارم فیض اعم مهربان فیض و کرم قلم معتقدان
 را سبب الا تحقیق و کعبه را سخاوت هدایت نژاد میرساند که صباح و مسا الترام تقدیم
 لوازم دعا اعتدالی اعلام دولت به التسام را نوعی از عبادت ذوالجلال و الا کرام در
 آناه خاندان و اقشای خایر اثر و وی کما عیست حکم الدعاء و بظهور الغیب استمع و الا حاجت
 بفضول فضل برحق ظهورنا بخش را بعیت تمام داعی است با نشن تا صبح ولنت بد
 کین اثر تا یقین سحر است و استعال نیز اقبال لاریان را با شتعال بر درجه کمال
 که در صورت و معنی زنبه بالاتر از ان منصفه نباشد منصفه عدگر داند و دعا گوینا
 و کلام جوان حاضر عام سبب افضال کرم و اکامیا مطالب عظمی نموده بکام دل
 بر تفصل عام و بحدقتنا از ادخاص که در جناب عالی دارد و با وجود عدم لیاقت امیدوار
 فضل و کرم است سبب هر چند شایسته نیست درین منکر بر کرم خویش نگردد

لله الصلوات
 و الطوبی فی جمیع احوال
 علی الخیر و الخیر
 ذاری خوف ۱۲ ام
 علی القاب و حج لوی
 بختی نامی در آن
 شیخ حاج بازم و خیر
 خلاف حکم در آن
 شیخ حاج منظر و خیر
 غایت علی آقا
 کربن و صالح
 نمون و مبارک و خیر
 حضرت شیخ و خیر
 زکی نامی و خیر
 دلی دوست ۱۲

سایه کرامت سرمایه جاودان نورپیرای آفاق **بنواب نظام الملک** عهده داشت

صدقت گفته فضل الهی آداب تسلیمات و گزارش لازم کوشش رازینت فریق
دستی نوشته بکنه چیزه رسیده ۱۲

ارادت الهیه بعضی بلایان آستان فیض نشان نواب عالم مات قبله مرشد پرستان کعبه
های بر ص ۲۴

عقیدت پرستان میرساند که در زمان سعید و ساعت اسعد که سعادت از ان بهرست
شیرت بکسر تین خیر و طینت و چهار تین طبیعت ۱۲ غایت

سرگرم کسب سعادت بود نسیم فیض میم نوید طرب جاوید ارالین چارالش وزارت بمرئوس
سرگرم بجد در کاره کنگره نشانی ۱۲

بهار گلشن کرامت التفات یعنی ذات تقدس صفات نخبه دایما معقد ان صدقت اشمارنگ
ای پند

گل بهار آشنای تشنگی دایمی نمود در ازای تسنیت این خزده جان بخش اگر سر را شاد قدم
شاد موی کند ۱۲ بالکسر نقا بدو برابر ۱۲

بشارت تو ام مطبوعتر این بشارت طرب اشعار نماید جای است اگر در تقدیم
ای خزده رساننده ۱۲

این عطیه سینه جبین نیاز بر زمین جوید بحر اندو دفر ساید نمر اسیرت برین خزده که
ارالین ۱۲

جان فشام رو است بلکه این خزده آسایش جان ما است پادشاه متعال انمقده متعال
عشیر

زجره واسطه آسایش فدویان راسخ الاعتقاد گردانده بوسیله فیض عالی آرزو طلبان
فدا شوندگان ۱۲

عالم را بر ادل رساند آفتاب ظلال انضال جاودان نور بخش جهان باد با لنون
ادله قیه اجبره

بنواب مبارز خان عرض نیاز مرشد بلا اشتباه فضل الهی کجاست مستطاب

سایه کرامت سرمایه جاودان نورپیرای آفاق بنواب نظام الملک عهده داشت
صدقت گفته فضل الهی آداب تسلیمات و گزارش لازم کوشش رازینت فریق
ارادت الهیه بعضی بلایان آستان فیض نشان نواب عالم مات قبله مرشد پرستان کعبه
عقیدت پرستان میرساند که در زمان سعید و ساعت اسعد که سعادت از ان بهرست
سرگرم کسب سعادت بود نسیم فیض میم نوید طرب جاوید ارالین چارالش وزارت بمرئوس
بهار گلشن کرامت التفات یعنی ذات تقدس صفات نخبه دایما معقد ان صدقت اشمارنگ
گل بهار آشنای تشنگی دایمی نمود در ازای تسنیت این خزده جان بخش اگر سر را شاد قدم
بشارت تو ام مطبوعتر این بشارت طرب اشعار نماید جای است اگر در تقدیم
این عطیه سینه جبین نیاز بر زمین جوید بحر اندو دفر ساید نمر اسیرت برین خزده که
جان فشام رو است بلکه این خزده آسایش جان ما است پادشاه متعال انمقده متعال
زجره واسطه آسایش فدویان راسخ الاعتقاد گردانده بوسیله فیض عالی آرزو طلبان
عالم را بر ادل رساند آفتاب ظلال انضال جاودان نور بخش جهان باد با لنون
بنواب مبارز خان عرض نیاز مرشد بلا اشتباه فضل الهی کجاست مستطاب

نواب تغضیب ماب هر چه لطیف احسان قدر شناس فیض سان ^{که گرامی درجه}
 جای بر جمع و مبارز گشت ^{در پیسیر که کسوف عانی}
 اجابت باد شرح آرزوی ملازمت فیض مؤنثیت و ایتب متعال بر وفق آرزوی
 نیر طلبان هدافت اشتمال استعجال تمییز کردانا دیرون از حوصله یوسف و عبارت
 دانسته بعض مدعای ضروری العرض کار فرمای جسات میگرد که حقیقت فریاد
 زین سدی بلال افیاض طلب را در نخست تمییز بقیمت سی و پنجاه روپیه ^{سه}
 پیش ازین ^{فخریه بنیای یقین او رنگ با دو که شیری نیست در دکن} هر چه با اظهار برادر گرامی قدر کرامت نشان خا لیا خان دولت سامعه
 بار یا بان حضور پر نور در یافته چنانچه در حکام اقامت الام نرفت التیام کباب
 بجو ازه پرو ابحاث تاکید در باب ایصال زرد مگور از راه فضل و کرم محبت شده
 بود با اینهمه حال که پنجسال گذشته داعی حاصل نگشته و قرض سامعه کاران بابت
 قیمت املاک مد بعینه سه و هر روز در ترقی است تغضیب اینمسی زبانی خا لیا صاحب
 بسیار در باران قرآن اشخان سلمه الرحمان فصل معروض خواهد شد بمقتضا الطاف
 قدیم این مرتبه در نیاب لغوی متوقع است که بدست یاری تو پر کار پر دازان حضور
 در شرح طریقه طلب بار تر و دد ایسی کباب کرد و زیاده پر و غنای این است

سه طرف ابالی
 در پیسیر که کسوف عانی
 سه کباب اول زمان
 با فک نشیده و
 تختانی زده میخ
 میل رغبت و
 خوارش قصد و
 و کنگ کباب

نواب حسا قدران فیض رسان علیان سلامت شرف نجات دستگاه ^{قدرت و شرف} دستگاه
 همیشه زاده خان مخوف نشان لبساتن خان زوی میرزا سلطان وکیل شاه شهبان دستگاه
 محمد عظم شاه بعلبیب روزگار از دست بسیار گرفتار شکنج اضطراب است درینو واقع
 قدر شناسی قدیم و فیض عم خود در رسانیه الطاف بکاف رسانیده مستعد علی که در
 سبک توکران عالی السلاک یافته بقیة عمر در ظلال فیض شمال سربرد از آنجا که جوان
 شایسته وارد و دومان عمده است بودن این قسم بجای زد و دطلب در سر کار و مقدار ^{در این مورد}
 دولت دانسته بعضی احوال مشارالیه آشنای قدیم خیر طلب اجرات زوده وار
 است که بشمول فضل و کرم امتیاز یافته در رکاب سعادت مستعد جان فشان باشد ^{ساختگی فنادکی در اینده}
به سعیدین خان خانصا مهربان مشفق مخلصا سلاخبر و حشمت از وقوع
 واقعه رونق بخش عشق عصمت ^{پردد} محدود عصر غفرانته تعالی تیر زده شکست و اوراق ^{پاکد منی}
 صبر چون برگ گل شدت صرصر عم از هم نجات از آنجا که درین رباط طبع ثبات میجاسر ^{با دانسته}
 زحمت دوام اقامت چنانچه آگاه دلی ازین معنی آگاهی میدهد رباعی اندیشه زمرگ
 مصطفی بایکدی در شادی و طرب جگر با باید کرد او با ترف و کمال خود زنده ماندن ^{ای از عدم دوام اقامت}

له آتلاف بافتح
 اوراق کتبه ما و
 آتلاف معنی بسیار است
 معنی نجات و
 فتح عظیم ز گوران و
 گزینگان است
 بکمال شرف و
 دفعه از این که
 بنده در رکاب سعادت
 ایضا که بایکدی
 حصول سعادت است

ما را طمع خام چرا باید کرد و غیر از آنکه مهر خموشی بر لبش که گزارد و چاره ندارد
 میخو است که باین قرب مسافت منت کش تعزیت نویسی نموده خود بخد مت
 فیض محبت برسد و بتقدیم مراسم فاتحه پرداخته شمه از ناپایداری نشاکون و
 فساد که وجودش ترکیب یافته افساد است بمعرض عرض در آرد لیکن بنا بر کید
 معنی و تقید متصدیان بادشاهی در باب بر نیامدن اعدا ران از قلعه که در سیر ملا
 مجددان بطور شتافته در ظهور این آرزو معذور است از صد که بمقتضای الطاف عظیم
 بعد مکانی را از نظر اعتبار و در انداخته در بجه جا و سیمه حال از صد وقت منزل دایره
 استان فیض نشان و شریک شادی و غم تصور نمایند و ضمیر صوب پدید آرزو از این مصیبت
 جان گزار باز داشته خود در بزرگ قبیل را بسوی کشور شکست را میری فرمایند
 بنا لیکن بر مرده میدارد که مرده صابری خواهد فریاد و استقلال معنوی
 حال شامل حال فیض اشتمان و برای که برای رام رای حسب بسیار مهر با کم کم فرما
 اشتیاق و اوصالت را پامست از صد تکریر و تکریر تجاود نمود و چند راه اتحاد و
 دولت پیمیزی و معانی همیشه حاصل است لیکن با وجود اینهمه قرب مکانی دوام بقدر

لفظ نادر است
 مشتق از آرزو و آرزوی
 نافرمانی است و اگر درون و بیرون
 معنی مخالف است و خطا است
 معنی آفریننده و نوپیدا
 کردن و مجازاً بمعنی
 و عالم متعلق است
 و بنا بر واقع که مضامین
 نشان است بمعنی
 شدن و تباها کردن
 و نظرات را بصورت
 نشاندن خطا است

جسمانی دل آرزو پرست را در گرداب اضطراب در دو غیر طلب ملاحظه قابو طلبی را با
 وقایع و سوانح از در قلعه قدم بیرون نینستواند که داشت **مصراع** در زبان شی شوق با
 مانع درود یواز نیست؛ اگر با ستر ضای آجای اجازت شود بخاطر جمع بخت بر
 و دل و دیده را بکام دل رساند و بر تقدیر تعدد آیین معنی مجموعی همه سیر این بوالع
 که پیش ازین مکرر از زبان فیض تر جان تراوش یافته چشم راه توجه و با نیست **نظم**
 غم استوار تو برده ام؛ ز پیچم در دفرده ام؛ قدیمی بر پیش من کشت؛ لفسه
 چو جان به بدن و آرزو زیاده شوق الدعا فیهو المدعا **بغا خان بهادر**
 خان صاحب که است انما شمسو ارضما استعنا سلامت از استماع خبر ترک تعلق
 ظاهر که بمقتضای همت ذاتی جو امر و آنه دست از دنیا و ما فیها برداشته
 اگر چه اول بنا بر استیلا اسباب بشریت الهی و نمود لیکن آخر کار دل عاقبت بین
 برد لاوری آن یک نام میدان طلب آفرینیا نموده بی اختیار زبان تحسین **شعر مصراع**
 این نیست کار دیگری این کار است این کار تو؛ هر چند وقت مقتضی این بهت نمود
 اگر چندی دیگر هم طوعا و کرها متوجه او نظا هر می می بودند و نظر ظاهر بیان مناسب

سلسله وقایع با نفع و یادگار
 دو حادثه در حال و اخبار
 کارزار و جمع و قطع است
 سوانح و سیر و یاد و حرات
 و از سر کمال این نقطه
 در دو بیگانه می خوش و نا
 پسندیده با شوق جمع و نا
 ۱۲ فاجت استقامت ای دیوار
 شدن از سفرهای ارباب
 سوانح و وقایع است
 تو جان نفع اولی نام جم
 که کلام در شخص تقابل
 انسان با کمال و بی نظیر
 ۱۲ غیبت

معنی فرست ۱۲

سلسله

یعنی اخبار نویسان ۱۲

خوشنودی خوانند ۱۲

نظم

چون در این همه چیزها که به چشمه جود است

۱۲

بایدان ۱۲

۱۲

بخطا من ۱۲

۱۲

۱۲

۱۲

بهر حال حال که طشت شهباز با مافتاد و خوشنیت در عرصه طلب لجان درآمدی
 مطلقند چنانچه علی فقیر که مقام شهباز است رسانند و کسب مقاصد مادی از غیر خداوند
 هدایت انقدر قوی یعنی ترک دنیا و غیر الله باعث بزرگی من است
سبب نیست جان بازی اگر داری خدا فرضت دما در کعبه از بین برون بیا
 دولت معور باد و یقینیکه بوام دروالتیرم فکره منقاج ابواب فیض سعادت است
 انتظام بخش حواصاوقات خواهند بود که فرض دایمی عبارت ازین عبادت **دو** و **ما**
 یا سو یا سو زین دل کیانی لوگ جیانه یا سو تین سو هی گنت اور کاشن یا نه یا اگر چه
 است ره با ستم ذات است یعنی یا الله یا الله
 الحال از ان هر سبب هر حال توقع مرعا برداری و اخلاص داشتن این سر دو فتن است
 چنانچه تجربه کاران جهان دیده گفته اند **دو** و **ما** جوگی کا گے سبت نه کی کیا پریت
 لیکن آن واقف واقف ظاهر و باطن هر خواهد بود که اختصار مدت عمر خادم فقر او
 عازم ترک دنیا است اما بقصای مشیت الهی با وجود سعی گاهی چندی از بندگی
 و این نمیتواند مانی یافت خصوصاً درین ایام سبب بنگامه حیالفا یا بند حضرت
 است و غم جرم دار و که بعد بر آمدن از قلعه در گوشه قناعت بیروان دل آرز
 دنیای دنی بر چند **سبب** زرم به زبان بخانه کس منزه بدید خدا هم این گز

طشت شهباز با مافتاد
 رسالت از دست رفتن است
 رازک عبادت سبب ای دل باز
 بیخ سبب با در عبادت از حق
 آنچه است است که نظر کردن
 صفات و ظاهر و باطنی بنا بر
 عدت دارد است تقار و احمق
 الله و الله که درانی است الله
 سبب در هر دو معانی است
 بزرگ دولت حق تعالی است
 دو صعبه در آن یعنی از آن است
 از راه تعالی است
 حاصل است و از آن است
 آرزو شربان دوست
 که می تواند دوستی اینان
 چه کار بود

احقر را بحد و دو هم رنگ و تصور نموده از دایره ارباب دنیا بیرون خیال فرموده
 ای بار و مانند ^{۱۲} ای بار و مانند ^{۱۲} ای بار و مانند ^{۱۲}
 یکبار عمل قافیض بار بهره و رسا زندگیا است و در ابتدا ای سلوک دیدن فقر از
 ای خیره بسیار غیر در نغمه چه با منجه خروست ^{۱۲}
 جمله واجبات است غالبکه دیدن خدا و فقر ایم از لالی جستانه تی دامن شبانای جهان
 چون کجیم تو تو اقل ان نمو تو از اقلیم ظاهر متوجه عالم باطن شده اند این ملاقات را
 ای بیری بر پیش از مردن خود ^{۱۲}
 در حقیقت ملاقات و آسین تصور نموده قدم بجه باید فرمود که احقر غیر متواذ از قلعه آمد
 و الا مقصرتی بود ^{۱۲} مصرح ^{۱۲} کرم اگر لطف نماییش زندگامی چند تا افامروت طالع باد
بغالخان خانصاحب کرامی نشان کرامت نشان سلامت شوق در یافت ^{۱۲}
 سراپا بجهت بد بجهت ایست که در ظرف حرف تو اند گنجی یا خرد نکته سنج شطری ازان
 ای رسم در نشان ^{۱۲} ای رسم در نشان ^{۱۲} ای رسم در نشان ^{۱۲}
 بیز ان عبارت تو اند سجد اگر رسم مترسمان روزگار و چون همه ان حواله نماید
 تحصیل حاصل بر داخته باشد که حال اول فراغت منزل ان شمع محفل موت و عطا
 مراد از بینه فائده زیرا که آنچه حاصل است بجهت شوق تو اند بجهت فائده ندارد ^{۱۲}
 از سوز و گداز دل های صدقت انما منزه و بی پروا است ^{۱۲} است ^{۱۲} است ^{۱۲}
 تست از بجهت کس بی نیاز از گویمه دلها بسوز و گویمه جانها با از بهر خدای تعالی
 ای بسوزد ^{۱۲} ای بسوزد ^{۱۲} ای بسوزد ^{۱۲}
 مانع تقارب روحانی که نا فانا روح پدور و روح افزاست نمیتواند شد لیکن

ایست و خزان
 تقاضای مقام
 مخوف یعنی
 نیز در خوب
 راست ^{۱۲}

بزمین صدق شون و دو مال با تو من کے ملین جو نہیں ملین سر پر تو کو کہد
 و یکمین کے جات متن کی پر تو من خواست کہ از تکلیف دل دیدہ با حصول
 موصلت و افرامت پر از چون درینو لالا از نوشته ارباب سوانح و وقایع حضرت
 و الارسیده کہ قلعا دران قلعہ کرنا تک در قلعہ متعلقہ نمی باشد و در زار ان برای
 تحقیق انیمعنی متعین شده اند و نواب سعادت انساب معالی القاب کتب قلعدان
 اقرار شایع است در باب بزایم از قلعه تا کید نموده اند لہذا بالفعل بطورین
 ارادہ مناسب ندیدر صد کہ بموجب عدہ کہ حکم او فو نا عہود و لازم ارباب کمال
 است چند ہی اسیرین دیار توہ فرمایند و لا بتوجہ باطن قضی موطن مجرب شوند
 کہ دل دوستی منزلت متابعت ضمیر حقانی تخمیر و شناس کشور فراموشی و بی پروائی
 بودہ مردم بیاد و گرامی تصدیق لایطاق کشد قطعہ مرسون غیایات توام کردہ
 الطاف بر خطہ قدم رنجہ نمائی بخاتم ہم عذر ز تقصیر خود ای دوست چہ تو ہم ہرگز
 بخیانت نسیم دای کمالہ مراج فراموشی در کابشتن مراتب یا فرمانی در فراموشی
 بہ قول باش خان خان صاحب بسیار مہربان جان دل و جان مستجابان

تو خود را در دست زاری
 چندی در روز از تو در دست زاری
 از دست زاری از تو در دست زاری
 باید دانست کہ در جمیع ایام
 است و در ایام غیبت و در ایام
 بقول ان بیات است
 شکر و دست زاری از تو در دست زاری
 از تو در دست زاری از تو در دست زاری
 تا ان حد است و در دست زاری
 چنانچه از تو در دست زاری
 مقصود اصلی تو در دست زاری
 از تو در دست زاری از تو در دست زاری
 کہ نسبت در دست زاری از تو در دست زاری
 خیال من مرسون غیایات تو
 کردہ ام و تم تقدیر کردہ ام
 بواقع کہ در دست زاری از تو در دست زاری
 عذر ان نمی آید کہ در دست زاری از تو در دست زاری
 این است کہ اگر غلط است
 خود خیال تو در دست زاری از تو در دست زاری
 ایات بطوریکہ ہم مہربان
 اصل قابل تصور است
 گذشتن تو در دست زاری از تو در دست زاری
 یاد آورستی ای مہربان
 کا ہی از دست زاری از تو در دست زاری
 ندیم تقصیر در دست زاری از تو در دست زاری
 عذر ای ان

داستان اشتیاق و شرح شداید فراق اگر بدست یاری ظلم و زبان مقصور بود از
 هزار گنجی از بسیار اندک بجزیره تقریر بر آورده ساعتی بدست آویز این مشغول دلائل
 از دست آلام دوری می آسود حیف که با دیباچه نغمه خوشترام درین وادی جان کز
 افکنده سرت زبان ناطقه شیرین کلام درین محبت روشن ربانم در کم بست ^{ای عشق از فراق ۱۲}
 اگر ز شرح اشتیاق نماند نامه ما چون زبان لکال هرگز نماند ^{کام و بدین سخن درین ۱۲} ضمیر نیز خبر
 آن مهربان بنظر که مشتاق انوار سینه صافی است و شاید بمعنی دلپذیر گامی است
فرد و جذب مهر و محبت از دو جانب میشود و یا رخسار او در چشم یا رخسار او در لب
 مدت بعد گرامی نامه غایت شمامه ^ع متضمن ^ع خصلت از جناب نواب ستاب
 عبد الرزاق خان بجانب جمالات جاگیر تهر ^{۱۲} انیکه پس از انقراض امور باز بجای از دست نواب
 مغزی لید رسیده باستحصال خصلت این سبت پردازند و اظهار مقدمه جاگم بر او
 اجاره نرسنگ اوقاف نون گو و وکیل مار و پندت و ^ع سندی عا پروانه ضبطی جاگم
 و لیدر بیگونت صدیوال نزول اجلاال فرمود و تصدیق امتداد ایام مهابرت و دل مشتاق
 را که چیم بر او قدم سرت لزوم بود همچنان اضطرار بیجا قتی نمود ^{۱۲} مصرع فریاد

کاف فارسی
 ایندو مینا
 بغیر سر دیبا
 و به تو کس
 سست متضمن
 مشتاق از رفتن
 با کبر معنی
 شکن و نور
 و زرب و جوان
 لب بطن از زبانه
 مضمون نامه
 سست مقدم
 مصدق بجنف
 آمدن از جانب
 و بجزو مختار
 سفر ۱۲

بنا تقضی مآب در کوشن جان دارد و مقتضای ارادت باطنی آنا فانا خود را در سنگ

باریابان نیم روحانی که تباغه جانی حاجت مجازان نمیتواند شد و نشسته حضور ^{۱۲} شمار

غیبت ندارد و مسلک ^{۱۲} شمار دو تقدیم اسم ادخیه نیاز از حکم الدعای بظهور ^{۱۲} ز

اشروح ^{۱۲} الراجیه جمیله وسیله حصول مقاصد نشانتین می پذیرد ^{۱۲} فرود دست ^{۱۲} هم

است از دامت ^{۱۲} ایمی دارم که با سر و بندت ^{۱۲} است تا حقیقت ^{۱۲} احوال ^{۱۲} شست ^{۱۲} است

زبان خان مهربان خان ^{۱۲} دولت ^{۱۲} سماعه فیض لامعه دریافتی باشد که با وجود ^{۱۲}

عدم اراده اقامت این ملک از چند گاه با مقتضای قید المار ^{۱۲} آشد ^{۱۲} من ^{۱۲} قید

الجدیه بتقریب قلعه داری ^{۱۲} تری متعلقه ^{۱۲} پایان ^{۱۲} است در کعبه ^{۱۲} حمل ^{۱۲} نمر ^{۱۲} نوی ^{۱۲} است و

بتکلیف دیده ^{۱۲} مد ^{۱۲} رسیده ^{۱۲} همیشه ^{۱۲} آرزو ^{۱۲} مند ^{۱۲} ادراک ^{۱۲} سعادت ^{۱۲} بزرگان ^{۱۲} صورتی ^{۱۲} و معنوی

شاه محمد المنه که درین ایام ^{۱۲} خجسته ^{۱۲} آغاز ^{۱۲} فرخنده ^{۱۲} انجام ^{۱۲} فرده ^{۱۲} قدم ^{۱۲} مهمت ^{۱۲} لزوم ^{۱۲} هم ^{۱۲} بود

خجسته نبیاد جان تازه ^{۱۲} بقالب ^{۱۲} افزوده ^{۱۲} دمید ^{۱۲} و سامعه ^{۱۲} راز ^{۱۲} شک ^{۱۲} مفر ^{۱۲} که ^{۱۲} در ^{۱۲} آید

بنا علیه ^{۱۲} عیض ^{۱۲} است ^{۱۲} بجای ^{۱۲} اب ^{۱۲} جعلی ^{۱۲} نقاب ^{۱۲} امیر ^{۱۲} الام ^{۱۲} انبیا ^{۱۲} در ^{۱۲} متقن ^{۱۲} است ^{۱۲} دعای ^{۱۲}

حکم ^{۱۲} ط ^{۱۲} حضرت ^{۱۲} و اجازت ^{۱۲} گذاشتن ^{۱۲} نایب ^{۱۲} در ^{۱۲} قلعه ^{۱۲} مذکور ^{۱۲} ابلاغ ^{۱۲} داشته ^{۱۲} در ^{۱۲} باب ^{۱۲} اجا

نام از ارض ^{۱۲} آن
سخن ^{۱۲} که ^{۱۲} در ^{۱۲} سفید ^{۱۲} گل ^{۱۲} است
سه ^{۱۲} قدم ^{۱۲} در ^{۱۲} پنج ^{۱۲} حال ^{۱۲} تو
غیبت ^{۱۲} جو ^{۱۲} غیبت ^{۱۲} کن
است ^{۱۲} در ^{۱۲} پنج ^{۱۲} ارض ^{۱۲} مایه
بنا ^{۱۲} که ^{۱۲} قدم ^{۱۲} نیست
جانش ^{۱۲} در ^{۱۲} است ^{۱۲} ای
با ^{۱۲} سه ^{۱۲} است ^{۱۲} ای
بر ^{۱۲} که ^{۱۲} کام ^{۱۲} ای ^{۱۲} ای
و ^{۱۲} در ^{۱۲} م ^{۱۲} م ^{۱۲} م

نوعی است

سنتیست
دوره
سفر

مکتوملث ^{۱۲} تو حق حاصل است که بدست یاری حکم حکم لبعادت ملازمت سیده
 دل و دیده آرزو پرست را کامیاب دیرین گرداند آفتاب فیض سانی
 تابان باد بقرلباش خان ^{۱۳} خان صاحب مهربان مسند نشین کشور
 دل و جان سلامت اگر بستانه جان عزیز تر کویم در شهنان انصاف
 سبیل به تمیزی خود درست نموده باشم که از جان بیوفائی مقدرست ^{۱۴}
 دوستان مهربان مقصود و اگر بخدمت عمر دلپذیر تر تو بسیم در اقیم زنده نشست ^{۱۵}
 ابواب طعن بر نموده گشوده باشم که از عمر بیکامی مقدرست و از آشنایان ^{۱۶}
 گرم گستره شعور جان تری قدر قبیل مراد جان می باشد که چه حیوت اگر ^{۱۷}
 اسمین آنچه تو مجتهد تباری آن سینه استیلا نمانی بهمیز می آن رفیق بخش بزم ^{۱۸}
 محبت التفات بالا ترا از آن است که طایر تیز پروهم و خیال در حوالی آن ^{۱۹}
 طیران تواند نمود فرو آرزو ما بچندین رنگ میکشد ز دل پروانه آشنایان ^{۲۰}
 طاووس است این دلی که من دارم بهر حال الحوان ^{۲۱} دل بدل او گذارن او لے
 که باو پاخانه با دو پیادین بید آبی نماید اگند پایست سرت محبت جاده ^{۲۲}

ندانه بر این نظر
 بانی تغییر است و بیعت
 حدود و مرز ممتنع
 همه سجا که سزایند
 لا محکم با مبر و نامه
 که بمورد اشتقاق فاضی
 درست نشود و قیاس
 شریعی و حکمی که فاضی
 سخن مری و اول
 اول دل کتاب و اول
 تاریخ دل کتب الهیه ^{۱۲}

وارد نهان در خلوت دلها؛ چو نارجه کم کردید این ره زیر منر لباها؛ اگر
 بفضل الهی امید قوی است که عقیق حب مهاجرت اندفاع پذیرد فرد
 الم فرقت مکرزه و صد که ملکیت؛ میکشد زیر گرانگ که بسیار است؛
 هر چند بجزعت مرآعت صورت بندد در نظرنا حسن بر دلها احسان ^{مصراع}
 آرزو دگر زو در آئی خوشتر؛ دستگ مسولر رسید و پروردجات قلاع انفصال
 یافته اما بنا بر تقدیم بعضی موانع دیر کشید متعاقب البته خواهد رسید حقیقت
 قلعجات موقوفی آرزو ^{فرد علیده} واضح خواهد گردید عزم بطغم کمزید
 رب الوحید بقبر لباش خان ^{نام خانقاها} غاضاب بسیار مهربان فرمان روای
 کسور دها صداقت انما سلامت در چینیکه دل جان محبت لوا اما بصو
 انفضای ایام و عده صدق نشان درگرو اضطرار بود و از استیلائی
 مراتب شتیاق و شدت الافراق دمدم مابین نژاده حسرت طراز نغمه محمود
 دو ما بین او دمیو بین من سهاولن آیونین و احمد انگری ریگینه
 گشت سبب گشت گشتین و کلام فصاحت التیام عزیزی از زبان نایان

بعضی بجهت
 بافتح خواندن خط است
 علی بن لطف من خیر لطف
 عریض نیست جا را در
 نظر من در این
 بجزع فرستاده
 با بکار در ۱۲ غایت
 کمال در فغانی دو دو
 بجزع زین و جارای
 قیود بی معنی
 حاصل نکات
 که ای قاصد انتظار
 جزیب است منقطع
 داوود عده خوردید
 تا که ای احمد ز کاروان
 با هم و خط و گفتن
 همه و عده در دیار

^{۱۱} که شش
^{۱۲} ای و عده شما
^{۱۳} ای و عده شما
^{۱۴} ای و عده شما
^{۱۵} ای و عده شما
^{۱۶} ای و عده شما
^{۱۷} ای و عده شما
^{۱۸} ای و عده شما
^{۱۹} ای و عده شما
^{۲۰} ای و عده شما
^{۲۱} ای و عده شما
^{۲۲} ای و عده شما
^{۲۳} ای و عده شما
^{۲۴} ای و عده شما
^{۲۵} ای و عده شما
^{۲۶} ای و عده شما
^{۲۷} ای و عده شما
^{۲۸} ای و عده شما
^{۲۹} ای و عده شما
^{۳۰} ای و عده شما
^{۳۱} ای و عده شما
^{۳۲} ای و عده شما
^{۳۳} ای و عده شما
^{۳۴} ای و عده شما
^{۳۵} ای و عده شما
^{۳۶} ای و عده شما
^{۳۷} ای و عده شما
^{۳۸} ای و عده شما
^{۳۹} ای و عده شما
^{۴۰} ای و عده شما
^{۴۱} ای و عده شما
^{۴۲} ای و عده شما
^{۴۳} ای و عده شما
^{۴۴} ای و عده شما
^{۴۵} ای و عده شما
^{۴۶} ای و عده شما
^{۴۷} ای و عده شما
^{۴۸} ای و عده شما
^{۴۹} ای و عده شما
^{۵۰} ای و عده شما
^{۵۱} ای و عده شما
^{۵۲} ای و عده شما
^{۵۳} ای و عده شما
^{۵۴} ای و عده شما
^{۵۵} ای و عده شما
^{۵۶} ای و عده شما
^{۵۷} ای و عده شما
^{۵۸} ای و عده شما
^{۵۹} ای و عده شما
^{۶۰} ای و عده شما
^{۶۱} ای و عده شما
^{۶۲} ای و عده شما
^{۶۳} ای و عده شما
^{۶۴} ای و عده شما
^{۶۵} ای و عده شما
^{۶۶} ای و عده شما
^{۶۷} ای و عده شما
^{۶۸} ای و عده شما
^{۶۹} ای و عده شما
^{۷۰} ای و عده شما
^{۷۱} ای و عده شما
^{۷۲} ای و عده شما
^{۷۳} ای و عده شما
^{۷۴} ای و عده شما
^{۷۵} ای و عده شما
^{۷۶} ای و عده شما
^{۷۷} ای و عده شما
^{۷۸} ای و عده شما
^{۷۹} ای و عده شما
^{۸۰} ای و عده شما
^{۸۱} ای و عده شما
^{۸۲} ای و عده شما
^{۸۳} ای و عده شما
^{۸۴} ای و عده شما
^{۸۵} ای و عده شما
^{۸۶} ای و عده شما
^{۸۷} ای و عده شما
^{۸۸} ای و عده شما
^{۸۹} ای و عده شما
^{۹۰} ای و عده شما
^{۹۱} ای و عده شما
^{۹۲} ای و عده شما
^{۹۳} ای و عده شما
^{۹۴} ای و عده شما
^{۹۵} ای و عده شما
^{۹۶} ای و عده شما
^{۹۷} ای و عده شما
^{۹۸} ای و عده شما
^{۹۹} ای و عده شما
^{۱۰۰} ای و عده شما

تو را که در بیان نبعنی داد و سخنوری داده ابواب اضطراب رخ در مکتوب
 ریاضی و یاد کرده که آیم آئی چند برود عدات نام آئی و ششست سینه دلم
 طول شده است پرزودا که الم بر آیم آئی غایت نامه شکایت به گامه
 متضمن بر بارسانی نیاز نامه رسید بر چند خرده خیریت رسانید و از
 اطلاع مقدمات انبساط خاطر بخشید لیکن از آنجا که مصرع شمارا لوده یوسف
 به پیر این بنحی سازد دل دیدم چشم بر راه رود و بیعت نمود و این بار با
 امتداد زمان مفارقت هم در شرح عالم خوش و خوش گزید داند ریاضی
 نالی با امید دل کند کرد و یاد دیده را انتظار مضطر کرد و نگذشته زنگ
 بر خم در فراق برگردد که زنگ رفتم ام برگردد و در نیت مهابرت کاهی
 اتفاق نیفتاد که نامه بری ازین سمت نیاز رقم عازم خدمت شده باشد
 مگر همین مرتبه که خیر طلب در ترمی بود و در نده شجر اطلاع نه نمود بنیاد علیها
 به سوسه در رضیه اخلاص در اخلاص خود را امور و محبت نیکو ساخت
 ز حرف سخن بر گزمره افانی نیست و کند برگردن خود شیشه بار سنگا
 ۱۲

امید با فضل و
 مهربانی و شکر
 و کلام بهیم است
 و با معرفت خواندن در
 آنجا در دست است
 علی شکر معرفت و در جای
 در از اول باشد و از یک
 کما باز در دوران و طوطی
 نمان علیت مطیع اول است
 مؤمنان هم تو از دست
 بعضی کاه در این بار
 در در فرق تو در رشته
 بانه از سخن به سخت و
 کجا با طمن را آئی بر ۱۲

بهر حال او عالم الغیب و الشہادہ شائبہ حال است کہ درمی از یاد مسرت بنیاد
 و مرعات مراتب حفظ الغیب بلکه از تقدیم مراسم و کالت غافل نیست ^{بدرست}
^{حفظ الغیب کیسے یاد عشق او آنجونی و یکی یاد در آشتن از آن}
 روز و شب و روز زبان است مرانام کسی من چه گویم کہ چه نام است تو ہم میدانی
 درین ایام اگر کابھی در تزقیم رقایم بود و شمایم تقاعد واقع شود نہ از اولموشی
 است بجان آرزو و سہر ایامی امید کہ زیادہ ازین دل مشتاق بابرست
 نامہ و پیام نمیتواند برداشت منتہای تمنا آنست کہ بزم محبت بندت
 مجمع الکمالات رونق گیرد و مجالست روحانی رنگ مکالمہ زبانی پذیرد ^{بدرست}
^{۱۱ در جمع ۱۲ چیتہ ۱۳ چیتہ ۱۴ چیتہ ۱۵ چیتہ ۱۶ چیتہ ۱۷ چیتہ ۱۸ چیتہ ۱۹ چیتہ ۲۰ چیتہ}
 کی باشد و کی باشد و کی باشد و کی من باشم و وی باشد و کی باشد و وی
 مقید و اعجمی شدن فرخ سیر و زیب یافتن اورنگات عالی صفا ^{الذخیر} محض فریج
^{نام ہوشہ دلی ۱۲}
 مستوع شدہ باشد ^{بدرست} جہان چون کمان حلقہ بیدرست است کہ ہر لحظہ
 قبضہ دیگر گیسٹ و سکہ کہ از حضور رسیدہ یعنی ^{بدرست} زد سکہ ہنہ با ہر
^{ای حضور و فریج الذخیر ۱۳}
 برکات و نشانہ کبر و بر رفیع الدرجات ہر زگان این دیار لفظ ہنہ کہ دل
 انحصار است پسندیدند لہذا انواب معاودت انساب القاسمہ با غی
^{کونہ خندان و در ہنہ در ہنہ ۱۴}

لے ایام است
 کیسے براتی تصویب
 کہ از ان بجای خاص در
 زمین ایام نمایند یعنی
 کہ در زمین قالیست و ان
 ذات مجموع او باشد
 طے تقاعد از روزگاری
 باز نشستن و از گاری
 باز آمدن از آن

که بعضی اعزّه در اینجا فکر نموده اند بخدمت آن محک عیار سخن اطلاق فرموده
اند لایقین که آن خسر و ملک سخن دانی بر آفتاب کتفانه نموده که تازه که صفا
سکه اقدیم بهتر تو اند شد دست نموده خواهند فرستاد که حضور علی
بفرستند زیاده بر شوق که مافوق تصور نیست چه گوید **بقره شایخ**
آنانا فانا نجاب حجاب جویان مستعدیست که ایام حرمان حضور موفور اگر فر
خانصاحب مهربان مهربان صاحب قدر دان ملک المنان بروفق آرزو
منتظران لبسعت نمایان منتقضه گردانده قریب مجیب است که بدنی چه
قد نشسته دیدار تو ام پخواهی مدعرق آلوده در آغوش مرا پیش ازین گاه
بعد سال و ماه ورود گرامی صحایف مسرت آمو و عکسار دل دیده غم دیده
مینمود و در نور دان و شیت اضطراب و شناس کشور انبساط میفرمود
بوقول مزاج که هر دم شعبه جدید بر روی کار می آرد و در کسب داغ تازه
بر دل ارباب وفا میگذارد و اینقدر هم توانست دید و بقریب هجوم
مجال جاگیر عثمان توجیه از یاد مجوران مشتاق معطوف گردانید رباعی که

اول دفعه سخن در
سنگ از زانین
سکه عیار اول
سپهر آریا سفیدی
انجمن است
دین و یونان اول
دینت دینده
دین بجزان
است ۱۲ انجمن
آورده حال
کنایه از دوزخ
باند و جنات
وق لاوله
بوتون
نوع از دیار
بخط
این بر دو
دفعه اول ۱۲ انجمن

داشتیم این گمان که شادمان گشتی کاروی چو زمانه بر مردم گشتی پادشاهان که
 بیادت بگذراند همه عمری گذرانی و تو یاد من گشتی پادشاهان که
 نمیکند که انتظار اجاب جمعیت ات را با انضمام الام دوری موجب
 جمعیت دل نگیرد در زصد که غم فراموشی علاوه در در جانی سازند و گاه
 با ایضا مواعی یاد آور بسیار دارند ^{بپوش} چه لازم است فلک ق ^{سه} فتنه را
 نقد ادب است بهره از آن اسیریک جلاد آفتاب یاد فرمایید طلوع ^{و ما با}
بوقلباشخان خانصاحب بسیار مهربان من رفیق بخش مجمل
 جانم سلامت هر چند وعده ملاقات بتفریب خصت بعد خصم ^{هفتم} رخصت
 از جناب نواب **مطاب** تغنی **اللقاب** مصمم است لیکن دل مشتاق
 تحمل انتظار بر خود شاق داشته امر و ز چشم بر راه قدم بجیت ^{دشمن} لزوم است
 که مره پیش از در میان آمدن حرف رخصت که هیچ گشتی نشنوا و طینت
 خاطر بدلت موصلت سراپا مسرت بهره ای نوز کرد و اگر تقبی ^{دشمن}
 متصدیان پادشاهی لغو بر آمدن از قلعه نمیبودد و دستار بر یادین روز ما

سلسله انتم
 ای بزرگ در وقت بم
 ننگین در سلسله مواعی
 میم که عین جمع معاد است که من
 و بعد درین و جانی در وقت
 مانند از تو مخلص فلک بر موم
 بغض ای فلک را با جانم
 بیرون فتنه گاری است و فتنه
 حاجت نیست چو فتنه را
 نورا اسیریک جلاد پس است
 تقوی نزدیک کران
 در اصلاح ما از سخن
 مستم و طلبی با بیجا

اکثر شرف تشییم آستان راحت بنیان حاصل نمود از آنجا که مصرع ما بدین
 منظر عالی ننوایم سید و نرسد که آخر در کلمه ^{۱۱} از آن رشک باغ غنای
 سازند و بانساکه بنشی خاطر اندو مگین بر دوازده بیت صحبت غنیمت است
 بهم چون رسیده ایم و دیگر کجا بهر ^{۱۲} مد این حکته پاریا ز یاد ه بر نشوق که هوا
 آن بدلبها اولی سے پندار در چه نگار در ^{۱۳} بقدر لباشخان خانباب
 کم توجه بسیار مهربان سلامت حکایت اشتیاق بگنک شکایت فراق که
 طاقتها طاق و وزندگی برجا بشاق ^{۱۴} نموده زیاده از گنجایش نامه بدین
 از جو صر خامه است ^{۱۵} نیست آسان مینوای جان زیستن ^{۱۶} سخت
 جانیه با حس ^{۱۷} دیگر است ^{۱۸} قبل ازین بعد که ^{۱۹} و ما بهی صدور می صحایف
 بجز ^{۲۰} المکتوب نصف المآفات دل دیده الام دوری کشیده را یک کوه
 انبساط عطا فرمود ^{۲۱} نیست پیش ازین پیش ازین ^{۲۲} عجزی است
 بود و چه زوری تو با ما شهده آفاق بود و چه حال کنی ^{۲۳} سپهر ما چه توبه
 گرامی لمن ^{۲۴} حیات صرف خبر گیری ^{۲۵} مقدمات جاگیر ساخته و به تضعیف

۱۱ منظر
 ۱۲ این لفظ که بهیچ
 ۱۳ بان چه کار است
 ۱۴ نظر و جای بیست
 ۱۵ بهر است و در
 ۱۶ چه در در می
 ۱۷ در وقت که
 ۱۸ بان در
 ۱۹ در وقت که
 ۲۰ در وقت که
 ۲۱ در وقت که
 ۲۲ در وقت که
 ۲۳ در وقت که
 ۲۴ در وقت که
 ۲۵ در وقت که

بافتن از زاده

بپروائی شریف از حال مجبوران نحیف پرداخته این جاده مستقیم را یک قدم مسدود

نمود **صیت** سرد مهربی بسکه در دلها مردم جا گرفت پد روی کرم از س

نمی نیم غیر آفتاب اگر چه فضل او تعالی نشانه امید را سخ است که طهور ناسخ ^{مستند}

که بیاس لوازم حفظ الغیب تقدیم رسیده و میر و بلا خطه اخلاص و شیرینا که شیوه

منتر سما روگار است با طهارت ^{مستند} نمیکند غنچه انتظار پیام و نامه ^{مستند}

بخشیده بگام دل کامیاب درین آرزو گرداند و تشنه لبان صبر چاکر ^{مستند}

مهاجرت را بسر حشیمه جان بخش مواصلت رساند لیکن تا ظهور این تمنا ^{مستند}

نظر را طینان خاطر منتظران اخبار رحمت آثار بطور قدیم که حشیمه زخمش ^{مستند}

مستدعی یاد آورید است **صیت** بمر است از ان چمن آرزو که بگام دل ^{مستند}

شمی رسیده من رفیقانی حشری که ز نامه کل بسری رسیده بعضی حقایق بود ^{مستند}

از نوشته میرزای مکرم میرزا محمد باشم که در تقدیم مراسم و داد شریک ^{مستند}

دوستدارند واضح رای تفقد آنها خواهد کرد دید زیاده هر چه تواند نوشت ^{مستند}

شوقست و بس ایام دوری ضروری کوتاه باد به قمر لباش **شیرخان**

خاتما صاحب بسیار هم پیاکم یاد آور میجو ران سلامت شرح در دوری که
 بهتقتضا اتحاد معنوی از هزار یکی و از بسیار اندک البته عکس بر میرات
 ضمیر هم تنویر خواهد بود تقسیم آوردن تحصیل حاصل دانسته با ظهار مطلب لازم
 الاظهار می پردازد که میرزای قدر دان مورد فیض ازلی میرزا نجف قلی کاشانی است
 العلیم العالی از مدتی کسان خود را جهت خریدی جیره و بازیم راه شاه باز
 صد گاه قدر دانی میرزا جانی به بنگاله فرستاده بودند کسان مذکور که
 جیره و باز بعد عمری بتلاش بسیار بدست آورده غم منزل مقصود نمودند
 ظاهرا حقیقت باز که در طول و عرض جوهر تیز پروازی از بخش دوستان
 داشت بعرض فرات جمع فرمایانم بنگاله رسید طلبیدند و دیدند که پسندیدند
 کسان مذکور که معرفت میرزائی مسطور در راه پایداری استکراه بواسطت رضی خان نام
 ناحی آنقدر شناسایی گشتی قدر حاصل کرده بودند هر چند سعی نمودند چون
 مذکور سفر نیکه عالم قدس شده بود نتیجه سعی آنها بعضی ظهور نمودند
 لاجرا باز که دیدند اتفاقا قادر اشتهار راه جیره تقصیاتی در فضا می پایداری

لله تحصیل
 حاصل بخیر حاصل
 را حاصل کردند و در این کار
 خود بسیار دست داشتند و در این
 نظر بازان تا راه میکشیدند و مطالب
 شرح دوری را بسبب آنکه بعضی
 میدانند پس بازان کار لغو بود
 قایده است ۱۲ آنکه میرزای
 معروف تر از تقاضا شاه
 زادگان بود و حال او در
 زادگان طلاق شده بود
 ایران رسادت اطلاق نمایند
 و نجف سخنانی از او در این
 استعمال کنند از این مضمون
 بعضی اول و کورگی که غلام
 بعضی از اول و کورگی که غلام
 زود و خلق مطلقا میخیزد باز
 خود را بینه جبهه است
 ماده آن ۱۱ عبات است
 بعضی ضعیفانی در این کتاب
 ملک آنوقت شایسته بود
 کسب فضا می پایداری
 که با زور که اجابت است ۱۲

برنگی پرواز نمود که باز گردید نشهر در صحرای محشر متعجب تو اند بود حال امیر
 ای بطرز چه در نوشته ۱۲
 معنی الیه که عازم اند که باز کسان خود را حجت آوردن کار آمدنش بدست
 بیان عزم میرزا ۱۳
 رقایم فیض شمایم بنام ناظم و سرور از خان نیر هاوله که زمام اختیار کار و بار آن دیا
 ای ناظم بنگار ۱۴
 بدست اقتدار اوست عمن مینما بدروانه نمائند انتظار خطوط مذکوره و در
 سرور از خان ۱۵
 راه بمهر نواب مبارز خان بیاد که وقت معاونت در راه مطلوب است و دارند
 صفت و رنگ
 در باب بدل تعجب درین باب که در عالم دوستیها و در حجت حاجت مبالغه
 صفت
 یقین که توجه خاص من ذول خواهد گردید الطاف کم مزید بر الوهیم بقدر شایان
 خانصاحب قدران مشفق مخصوصا سلامت شرح شوری کی حال که بسبب حرارت
 اشتیاق و شدت حرارت فراق در همه حال عارض احوال دیده حسرت
 مال است بدست یاری که در حق قلم گشتگی اشمال خیال مجال قطع کفتم ای سخن
 قول بر تیار کا متعلق بقوله شرح توری کی حال ۱۲
 پردازد بنویس آنچه در ضمیر هست گفت تو شرح عشق میجویی دنی و آتش
 این سخن است الحمد لله بعد مدت بعد کلامی نامه عنایت شما شرف ورود
 بخشیده به تیار خاطر مستهام الام مهاجرت برداشت و نوید بر ایا امید

صفت و رنگ
 در باب بدل تعجب درین باب که در عالم دوستیها و در حجت حاجت مبالغه
 یقین که توجه خاص من ذول خواهد گردید الطاف کم مزید بر الوهیم بقدر شایان
 خانصاحب قدران مشفق مخصوصا سلامت شرح شوری کی حال که بسبب حرارت
 اشتیاق و شدت حرارت فراق در همه حال عارض احوال دیده حسرت
 مال است بدست یاری که در حق قلم گشتگی اشمال خیال مجال قطع کفتم ای سخن
 قول بر تیار کا متعلق بقوله شرح توری کی حال ۱۲
 پردازد بنویس آنچه در ضمیر هست گفت تو شرح عشق میجویی دنی و آتش
 این سخن است الحمد لله بعد مدت بعد کلامی نامه عنایت شما شرف ورود
 بخشیده به تیار خاطر مستهام الام مهاجرت برداشت و نوید بر ایا امید

خیریت ذات ذات الکالات سامعه افروز گردیده سمدوشن شایب جمعیت دانست
ای صبح کالات ۱۲
برای کشته ۱۲

ساخت سبت از شوق بر سر و چشمش گذاشتم گفتم با عجب که ترا یاد دوستان
آمد و این صحت بهر زاری مغفرت انعامی را محمد نامم مرحوم اگر چه تخریب نمیکند نیاز
ای صبح کالات ۱۲
برای کشته ۱۲

دشوار منبمودم که مطلب غیر از اظهار این امر ناگزیر نبود و جوهر رسید این قافله
ای صحت ۱۲
برای کشته ۱۲

مکروه لائقه و لا تحسبست چه لازم که زبان قدم تو در قلم ما این خبر تا از آشنا
ای صبح کالات ۱۲
برای کشته ۱۲

کرد و کاقین سبت بلبلا ترده بیمار بسیار خبر بد به بوم باز گذارن معبذ
ای صبح کالات ۱۲
برای کشته ۱۲

بکالم الفروقات تهنیت المخطوبات مکرر ز قایم صداقت شمایم مرحوم کردید عجب بگرایی
ای صبح کالات ۱۲
برای کشته ۱۲

خدمت نرسید بهر حال زندگان ایندیار بعد وقوع این واقعه غم افروز
ای صبح کالات ۱۲
برای کشته ۱۲

اظهار التفات فرمودند بلکه بهر دن بخش از نیجا طوعا رضامند نیستند لیکن بموجب
ای صبح کالات ۱۲
برای کشته ۱۲

وصیت مرحوم بعد رمضان انشاء الله تعالی اسباب را به بیع در آورده بعد
ای صبح کالات ۱۲
برای کشته ۱۲

افسوس که موسم بر سبب منقضی میگردد تا بوقت مغفوره روانه حیدرآباد می نمایند
ای صبح کالات ۱۲
برای کشته ۱۲

بخیرت میسر آمد المجدانی انمیر بان عظیم البدل بغض صحبت میسر از مرحوم
ای صبح کالات ۱۲
برای کشته ۱۲

رو با خطاط می آورد و حیف که سپهر مهر انقدر هم نتوانست دید و بنیل از
ای صبح کالات ۱۲
برای کشته ۱۲

لطف کاتب
یاجار و اعطای
یعنی باغفور
صاحب معتمد
یعنی باغفور
بولی خیر
نیاز نیست
مکرر ۱۲
صاحب خطاط
افغان فرود
آوردن رخ
صاحب حیف
باغفور
کردن ۱۲

سابق در شکنجه در دهنهای کشید **سپت** فلک از رشک نگذار در کمال
 خود دو و هفتم راه بسنگ از نیکو ساز و جدا بادام توام راه احوال روزگار
 عمر چون روز روشن است خدا کند که چند روز بقیه عمر مستعار بسبای غم
 جدائی نگذار و مسبب الاسباب سببی باعث دوام وصال تواند شد
 بعرضه ظهور آرد آنه **وین مجیب بقربا شخان** خانصاحب
 مهربان مفرمای قدر دان سلامت النفات نامه عنایت آمو در درنگی
 آفتاب شتیاق نریا یا جمیعت تبحر یک تند باد الطاف بی اکناف که باز
 بفضل ساز بی نیاز حسب دلخواه جلوه کرد باد در کانون شهر گرم **ششخان**
 در و در انبساط اند و در فرمود و بقصود حکما می گرامی تسلی او دیده الم دور
 کشیده نمود سبحان الله در بیرون زمانه آنی بجدائی نمیکند شست یاد تو خائنه
 بیعت آشیانه بیت الشرف مخلصا بود یا کلبه اخوان بقدم مسرت لزوم
 رشک باغ جهان حال از نیک سازی مانه با ساز شعبه باز بعدی در میان
 آمده که سواد مشک بار در چشم مشتاقان کار کمال بر این میکند **سپت** در

سابق در شکنجه در دهنهای کشید
 خود دو و هفتم راه بسنگ از نیکو ساز
 عمر چون روز روشن است خدا کند که
 جدائی نگذار و مسبب الاسباب سببی
 بعرضه ظهور آرد آنه وین مجیب بقربا
 مهربان مفرمای قدر دان سلامت النفات
 آفتاب شتیاق نریا یا جمیعت تبحر یک
 بفضل ساز بی نیاز حسب دلخواه جلوه
 در و در انبساط اند و در فرمود و بقصود
 کشیده نمود سبحان الله در بیرون
 بیعت آشیانه بیت الشرف مخلصا بود
 رشک باغ جهان حال از نیک سازی مانه
 آمده که سواد مشک بار در چشم مشتاقان

سابق در شکنجه در دهنهای کشید
 خود دو و هفتم راه بسنگ از نیکو ساز
 عمر چون روز روشن است خدا کند که
 جدائی نگذار و مسبب الاسباب سببی
 بعرضه ظهور آرد آنه وین مجیب بقربا
 مهربان مفرمای قدر دان سلامت النفات
 آفتاب شتیاق نریا یا جمیعت تبحر یک
 بفضل ساز بی نیاز حسب دلخواه جلوه
 در و در انبساط اند و در فرمود و بقصود
 کشیده نمود سبحان الله در بیرون
 بیعت آشیانه بیت الشرف مخلصا بود
 رشک باغ جهان حال از نیک سازی مانه
 آمده که سواد مشک بار در چشم مشتاقان

چون طالع عشرت داتم در باغ وصل بنگلام و زاز و زاق یار می نیم چومار؛
 به حال مصرع چون را که تیون را جو بی سوسیه پیش ازین نواب علی
 القاب مبارز خان بهادر در هنگام تشریف داشتن بطرف بجواره مکرر و عید
 بذل فضل و کم بعد مر اجت نموده پروانه تکید در باب ایصال زرافیا که ازین
 سدی بلال بقیمت می پنج هزار روپیه خریده تا حال که مدت پنج سال گذشته
 دامی بوصول رسیده غایت فرمودند چون رایتا نظر آیات در مرتب بود از شر
 ظیو نمود و درینو لاکه شهر جدید را بادیات فیضیات نواب مستطاب بهره یاب است
 و انهم بان عالیقدر حلقه رونق افزایان محفل فیض منزل اندو عریضه نجاب عالی
 در باب یاد دینی مولی ایضاً در باره الفصا مقدمه مرقومه مرسل گردید
 بتوجه بوجه در وقت حاصل از نظر کبیر و دو نوعی تو جبه مذول که دو کله مضمون
 درجه اجابت یاد بویچه اش بحالته بعرضه ظیو شتابد زیاده چو لوب بد جز شرق
 که شرحش زبان قلم بر نمی تابد **نواب محشم خان** نواب صاحب فیض سان شود
 فکرت و احسان سلامت پشتر تمنای ملازمت فیض استا اگر بدست یاری حرف و

اینکه در وقت
 بیستم فروردین
 جمعی منقح
 عاقل و فاضل
 و آنکه در ماه
 سده از این
 یعنی ما در این
 آوردن بعضی
 قلمها و حقاقت
 شرح آن گذاردیم

عبادت و اعانت تشبیه و استعارت تصور میسود ساعتی باشغال تحریر مشغول
 پرداز بوده دل ارادت منزل الیحتی از نظار خارا از زو خالی منموده میباید که سمنده
 درین ای کندی است و عزم سعی درین سده اما پیدا بسایمی جوین پر بجا ^{سخت}
 قلم حکایت شوق از هزار باره بر نویسد ^{سخت} هنوز غم زرقه تقصیر بر کنار تو یست
 استمداد المکنه که دوام یاد فیض بنیاد بنصو حضور معنوی شد الم دوری صورتی بسیار
 کم بسیار و دو مبدم بر احت بختی خام ارزو پرست که شست در زار و مندود ^{سخت}
 بمبزمیستی پردازد ^{سخت} فاشی شناسن بر مغانیوم و در او غافل نام
 یک نفس از ذکر خیر او گزارش شکر غنایاتی که بر اتمام است حفظ الغریب
 مبدول احوال صدقت شمال شد و میشود مقدر زبان قلم و قلم زبان نیست
 دراز او این عظمای نیستها غیر ازین که در صبا و روح بو طایف دعای اعتدالی ^{سخت}
 دولت فیض بر استغنی پرداز باشد خد متیکر تقدیمش بالفعل تصور تو اند شد ^{سخت}
 منصوبه بگیرد در محبت حال کو که اقبال نجمه مال بر روی خود این طلب مترقی
 مدارج ترقی در شته ظلال افضال را جاویدان واسطه آسایش عالمین خصوصاً

طایفه خانوادگی
 تود در نظر و در نظر
 طبیعت برای او مرغ خوش
 طبع بسیار محبت
 و این نظر او در مقام شرف
 گویند یعنی بعد از
 مقصود در نظر است
 تجویف عجب اعمال
 است هنوز فخر قبول
 و در او معرفت محبت
 اکنون در این نظر
 تا ازین نظر است
 در فقط لفظ منو
 است این بجز در
 و مراد از غنای تقصیر
 در اندامی آن بود
 چه که غنای از نام
 تا از این غنای
 است که غنای
 است و لطف
 و خوش انبیا
 لفظ در از خط
 کشف است که
 عصر مغرب
 و این غنای
 و از زوال است

مخلصان وقت اشتغال دارد و بالذاتی آله الامجاد آفتاب فیض کجاستی ز اُنقی
 ای در سطر آفتابش محفوظ^{۱۲}

دوام طالع باد بجا **تم خان** خان صاحب کم یاد آور مهر بان سکه در ایامیکه
 تصور انقلاب^{۱۱} روزگار ناپایدار و عدم دریافت اخبار راحت آثار مهر بانان^{۱۰} تلفیق
 دستان خاطر تو دو ما تر گرفتار تسکین^۹ واضطرار میداشت خط اخلاص غلط سوار^۸

اسپاس و کالت رام سهار سپید و مژده خیریت احوال خیر مال ترقی مدارج اول
 آن برگزیده ایزد و ذوالجلال که از اصل^۷ اضافه بمحضت سزاری ذات هزارو
 پانصد سوار امتیاز یافته و بر در بازوی سعی و تلاش افکار و جانب اطراف و
 جوانب را بمناسب و رعایت بلا نهایت بهره و رگردانیدند رسانیده رطب
 الل شکرم و ارباب العطا با گردانیدند و المنه که دعای مخلصان ربا
 بآئین دلخواه بر عهده اجابت شتافت و دل دوستی منزل که جمعیت دوستان
 یک رنگ جمعیت خود و مقصود مینمایند جمعیت کامل یافت **بیت** مشرب و اندوام^۶
 در طریق دوستی پشاد دیگر دم چنانچه هر که روشن بشیو و در حجب عوات این نوبت
 نشاط حاو در امارت سماون و واسطه ترقی روز افزون گرداناد و عجب که در
 صفت نویسی^۵ نیز بر او هم نشاط نظر دارد^{۱۲}

له و در خود
 صورتی بی تن
 علی انقلاب
 بکار و در آنگون
 شدن و در تن از
 کارهای اغاث
 علی تقدیر حق
 در پیش نمودن حق
 بیغیر و در آن
 علی تا پیش از
 وقت نامی که
 هه اضطرار
 اجباری و مجاری
 کردن اغاث
 علی منصب
 هم که در و در
 براتندن و مجاز
 بیغیر و در
 جلیل القدر که
 از تصور داشته
 مندرستان و در
 و تقصیر و خطای

باز
 درین زمین
 در آن زمین
 در آن زمین
 در آن زمین
 در آن زمین

هنگام فیض عام مخلص مجبور از دید دور و بدن کمخون بر گردن میبندند گذشت و
 بجز آنکه فکر منصب اقبال آثار نور چشمی میر محمد علی طالب التعمیر و زاد قدره بنا
 اقامت داشتن در ظلال تفقد اشتغال مطلق مخطور خاطر گشت نظر بر الطاف قدیم
 استمال اینهمه تغافل عمد ازان ^{ای مهال حکمتو بلایه} مهربان شفیق **مصراع** تصور است که عقلش نمکند
 تصدیق و غالب که معجون دولت این روزگار را کیفیت فراز نشسته فراموشی
 نیست **سپت** هر که دولت یافت شست از خاطر خود نام مایه اوج دولت طاق
 نسیان آدرایام مایه بهر حال آئیده اگر بتلاش گذشت بر دخته متوجه مراتب
 حفظ **الغیت** باشد بجای است که دوستان در دربار گردون اقتدار بخیر ازان
 مهربانی آشنای که درین قحط سال موت توقع پایش نمانی از دشت **سپت**
 ندارد و از زودن ایشان در حضور پر نور خیمه ^{ای مکتوبه} طاعت مستحق محبت است
 دیر باز ایمین تحقق یافته است که در باب مهر انجام امور **مخلص** مستظر
 در وی کس نباشند که مخلص در امور خود وکیل مطلق مشفق بر حق آشنیق قدیم را
 میدانند پس زیاده زیاده است **شوا** **مطبوع** **علیحان** مهربان صاحب خاص

خطا انحراف
 را در عقب او بر بنی و
 خوبی بود در شنیدن
 که مخلصین را هم آرمیده
 و کس که در راه انحراف
 است درین مافق
 کار و بار سپردند
 کشف

سلامت مدت مدید گذشته که درود صحیفه انبساط بخش خاطر
 گذشته بیت بسیار صبح که نسیم نغمه میسندای گل مگر تو پای صبا را تکست
 هر چند که توجه کامر و ادربیش غایب^{۱۲} از حضور شامل حال خود میداند که صدق
 ارادت این ارادت شرت حکم القلب یهدی القلب در گوشه
 خاطر عطر جاودار و لکن تحمل انتظار اخبار راحت آثار شاق دانسته تکلیف دل مشتاق
 گاه بگایت بخت صحیفه مترصد یاد آور بهاست بیت بهانه ز مایه
 می توان کردن تا بنیقدر دل ناشادی توان کردن تو توجه در باب الفضائل
 مقدمه قرض شکر ساهو کار و بذل التفات سماعی مبارزه مهر انجام امور در بارز
 نوشته گرامی برادر عطف استنباه میر عطاء الله سلامه الله واضح گردید و
 از الطاف آن پیر یاران اقصی میش ازین توقع دار و بیت عالمی بگایه و یک
 آشنا داریم ما پیکر زهن سپر که اداری ترا داریم ما بحال انبساط و استقبال و توجه
 امید قوی است که بوجه علاقه تقاضای زنده نگور باد و ستادار نماید لکن سببی
 مذکور میوز دست از دینها جاگیر که وجه قوت دستار است بر می دار و خطی از

لکه هر دو صفت تو بیت این عارفان مقصود کام بخشیده درود میخوار و درود او باشد اگر باقی برمان
 کلام و صفت تو بیت این عارفان مقصود کام بخشیده درود میخوار و درود او باشد اگر باقی برمان
 کلام و صفت تو بیت این عارفان مقصود کام بخشیده درود میخوار و درود او باشد اگر باقی برمان
 کلام و صفت تو بیت این عارفان مقصود کام بخشیده درود میخوار و درود او باشد اگر باقی برمان
 کلام و صفت تو بیت این عارفان مقصود کام بخشیده درود میخوار و درود او باشد اگر باقی برمان
 کلام و صفت تو بیت این عارفان مقصود کام بخشیده درود میخوار و درود او باشد اگر باقی برمان
 کلام و صفت تو بیت این عارفان مقصود کام بخشیده درود میخوار و درود او باشد اگر باقی برمان
 کلام و صفت تو بیت این عارفان مقصود کام بخشیده درود میخوار و درود او باشد اگر باقی برمان
 کلام و صفت تو بیت این عارفان مقصود کام بخشیده درود میخوار و درود او باشد اگر باقی برمان
 کلام و صفت تو بیت این عارفان مقصود کام بخشیده درود میخوار و درود او باشد اگر باقی برمان

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

طرف آنهم بان توجه فرما در باب عدم مزاحمت در بیات بسامه مذکور حضور زریاره
 چه نویسد بز شوق موفوق آرزوی حضور موفوق السور به میهمان کاشف خود را
 سعادت میبندد اقبال منداطال الله عم کم وزید قدر کم از استماع اخبار کلفت آثار
 واقعه الم آفرین خان مغفرت نشان رحمان فلیخان و میر غفران باب میر محمد عارف
 عم بر غم افروزد و داغ بر بالاد داغ نمود و از آنجا که باقتضای کس بقدرت هم محبت
 و کرد و در با تفاوت پر و بیشه بین شاه راه در پیش کج قبل رباعی انسان که ز یاد کبر
 جگر دیش اندک قوی میشو و جماعتی بیشتر آمدند در غربت مرگیم تنهایی نیست
 یاران عزیز آن طرف بیشتر اندک حال چاره این در دید و اخیر از رضا بقصاید
 و کسان کسان خود را با من صبر و کثرت دیدنای نام بر ایجاد واقف رموز
 کون و فساد که بمقتضای فطرت بر سه تنهایی این در نیاید بدار پی برده اند
 یقین که هر شسته استنقلال از دست نداده بداد و بی دلاری و اما غنای بیست
 طلب خواهند پرداخت و نیز طلب را منظر اخبار نیریت جمعیت خود دانسته بر تراز
 از سوال خیر و اطمینان خواهند ساخت کم ز ندید ب المجد خوار رحمت الله خان

له واقعه کاشف
 عینا بخیه خلیه جازده
 و شغلی مغان خلیت و
 و زنده حال و کار و بیات
 تصدیق انظافان
 مضمون دوست که قبول
 و کنی واقع مایه در نشان
 و بنده موهوبه ز یاد کبر
 آن صفت تو در صورت
 تا بغیر شاد است مانی
 معلوف بیت اطالیه
 ان کا کبغه از آنجا
 بچهره که بس بدست
 معصیت از راه کاشف
 اندک معصیت در اول
 در آن کثیر از نیر
 مصلحه از آن خیر
 چنان خالی است که کون
 موجود شدن در او
 کفایت

تقاضای
 از آن

خان صاحب عالیقدر پیر بان لامت با وجود عدم دریافت دولت موصلت
 که وسیله حقیقتی تعارف جهانی است ^{۱۵} بسبب کثرت استماع صفات سیرا با حسنات
 زبانی خان که اعمی قدر قدردان بخال بخان سلمه الرحمان مراتب محبت آنقدر در دل
 نمود و منزلت حاصل نمود که زمی زیاد دست بنیاد و تمنای دست و اولیای
 دست شما غافل نیست ^{۱۶} مستحق باین همین میگرد در این ایام شرافت و
 نجابت آئین میرزا محمد امین که در ظلال افضال آن برگزیده ایزد متعال مسکن
 و در همه جا و بهر حال زبان شکر التفات گرامی زد در همین با دوستدار روایت
 اخلاص دست نموده و دست آویز درستی و راستی که از صفات اولی است
 در کم مدت زیاد از آنچه تصور در آید در خاطر جا کرده تقریب با تمام ^{۱۷} انجام
 تو مایش و دستدار و بعضی امور ضروری خود بخودت میسر یعنی که الحال نظر
 بر محبت دوستدار پیشین سابق مشمول الطاف خواهد بود و در اینجا هر چه
 عرض نماید بدل توجه خاص من و دل داشته دوستدار را مسمونت خواهد بود
 زیاد بهر شوق آنچه نویسد شوقست بیکر منم صدا بعد مدت تمتد کیفه ^{۱۸}

در طرح آوردن که خیم
 با کسرتن جهان باغی که
 ریش بمانی چون تابی نیست باغ
 بافتن و کسرتن جهان خطا
 شده یعنی بسبب کثرت استماع
 او و خانها آنقدر در دست محبت
 شما در میان جانان و کسرتن
 و قیامت کردی تو در جوار
 زبانی خان که اعمی قدر استحقاق
 استماع ^{۱۵} شده تو در شرف
 سابق یعنی خاتم سابق ازین
 محبتش مشمول الطاف گرامی
 بود استماع نظر محبت دوستدار
 که با شما دارم و شما با من با
 محبت او با من محبت
 با او زیاد تر از آن که محبت
 خواهد بود و بعضی امور ضروری
 اخلاص محبت است و در اینجا
 همین مراد است که در اینجا
 چهار محبت ختمت در اولیای
 یا بوسطه با یکدیگر است زیاد
 زمستی الطاف خواهد بود ^{۱۸}
 خافیم

برادر عزیز القدر که امت شمس سله الله الاکرم و روز بهجت آمد نمود سببت
تختت^{۱۲}

چونام نامیت بر نامه راحت فرادیدیم؛ چنان جو رسد کردیم که نیندارم ترا

دیدیم پندل لوجه توجیه در سر انجام همام متعلقه اینجانب هر چند نظر بر انجام
ست و معنی مقصود نیست ممنون یاد آوریم با سنا پخت، بیت

صورت و معنی مقصود نیست ممنون یاد آوریم با سنا پخت، بیت
خرشند^{۱۱}

التفات خاطر من خوشنود میکرد؛ دل بازی خو من از تو راضی بود میکرد
ای دل فریبک یا بنده من ۱۱ عیانت^{۱۲}

خط لاله گلشن سعادت و اقبال مند لاله دینچین طال عمره بسعی بازوی ان
ای حسرت^{۱۱}

فرمان روا قلم و دانش و پیش خیل ز فرقه نمود دیکین درین سفر سفر اتر که
ای حکم^{۱۳}

تقصیل تصدیحانش حوصله قدم و کاغذ بر نمی تابد جو اس کس و مدینه تعلیم از کا
درام^{۱۴}

رفقه شب و روز سیر خط حیرت و محنت رونما است فرصت دیدن خط کجا
سکینه

درین ایام اگر دست از اصلاح خط برداشته جهت تعجز القطار سخن
شمر^{۱۵}

گاه دست بدعا بردارند بجا است زیاده عمر باد و ثمره اشن هم میر مبارک

ایز و متعال در همه جا و همه حال حافظ و معین جوان برادر کرامی قدر عزیز ترا از

دل و جان اقبال مند قوت نشان برگزیده ایز و تبارک میر مبارک سله الله

سلسله تیره
بر کسکه آوردن امانت
جای مانع اندر آن که ادا نشد
بلخ میوان کوفت کارد کامیاب
عقبت آن است که موجب غم خویش
و در بنده ای که سوی
کرده خود را هم منت همام
بالفعل جمع میبخت کار خود
و اصل همام میبخت که در دنیا
هم آفریدند در عوالم غیب
عقل خط را در آن خط است
فوق سبب آن اوقات آن
استغناء و تقوی و محنت
و نفع و ایمان و تراج و
تسلط^{۱۶}

بوده یاد آور مجبوران مشتاق دار و شوق طاقات عدم المصائب زیاده
 از آن است که در احاطه بحر و تقریر در آید مصراع دل من اندو من اندو من اندو من
 در ایام مهاجرت که بفضل او تعالی شان زود تر باین نشین اندفاع پذیر یا غیر از
 رقایم انبساط شایم امری انبساط بخش خاطر مقصود نیست اگر گاه باین جور
 نشاء تطبیح بخش دل شتیاق منزل باشد گنجایش دارد در میولا معتمدت حدت
 لعل خان خدمت کار را اجرت خریدی بعضی اشیای ضروری با عرضیه بجات
 القاعمة الملك مبارک خان بهادر و خطی بخان صاحب یار میر باقرن باشا که ظاهر
 بتقریبی نو باو با چمن امارت بکلیف لغز مستطات ریغ فرموده اند
 شد اگر خان مذکور تا حال آمد تا شرف دارند عرضیه مذکور از نظر فیض منظر گذرانند
 مستوجب بیگام ضروری خواهند کرد و بر تقدیر عدم شرف داشتن خان مغزی
 آن برادر عالی قدع عرضیه مسئله را در وقت خاص بطالع لایحه در آورده است
 توجیه نمایند که سدی پیرار و پیه از قیمت افعال خیر طایفان سدی بلال از بیس
 بوعده ماهه خرید تا حال ادمی زسانیده بوصول در آید تا وصول از نظر کوه

بوده از افغان قضایا
 از دستوران بخیر است
 و معین آن نویسی بوده برای
 مخطوطت و حکم با بعضی
 معطوفه بخان صاحب
 آنکه از دستوران حافظ میرزا
 که چنین بخان صاحب است
 و او را یاد آور مجبوران مشتاق
 با بعضی میرزا شادان
 غایت هم

اکثر در جناب عالی یاد کرده با و ضرور یا از خود سر انجام نموده ارسال دارند و در

ای یاد دهنده ۱۲

یاد خود دارند و پندارند بجزیر نفع می رسد مشفق مهر با قدر دان سلاست خرد

الامور مرمیونه با و قاتنا بحسب صورت مراتب محبت و در او تحقق پذیرفته لیکن

استماع صفات که است سات زبانی از جن ربنا بقدر سعادت انبیا می فرستد

و اعتقاد تو در قرن صد ششم محمدی که اکثر سید گرامی شغل دارند

ارزوند و صومول اصالت بر ایا بخت دارد و تا طوبی این تمامه صد است که با وجود عدم

دست داد دولت ملاقات بضمون اینکه بیت محبت چه ضرورت است شخصی

هنوز با دین محمدیست عربی است و دست از مشاق را از مخلصان مصمیم نموده

به تسبیح قائم تو چه شایم کرم و ما با و بفرمائش تحایف این نواح بکلف ایما

فرموده اساس اسلام را استحکام بخشید بعضی مطالب توجه طالب علم ارض

معزی الیه ما واضح میسر خواهد شد تکرارش تحصیل حاصل دانسته صدراع فرانکر

اقبالکم مزید رب المجید بجا تم خان خلیف من قدر دان من بسیار هم بیان

سامی صحیفه بعد مدت بعد و در و نموده مشمول عواطف فرمود مصر ارج نقد

انتباه بدارند
سخن بفرمایند
آنست که در سعادت
بیدار است
صاحبان
اعتقاد را کسر و فساد
باری و در دن و کما
بسیار نفع
مستحق
کما در لغت
کین در جابغه
اسم فاعل

هم رحم از وی بسیار میدانیم ما؛ احقر سابقی فی الجمله شوال لطف آنچه بوده بندگی
 نه نگذاری بر بندگان کس سعادت نینمود حالاکه بحسب انقلاب روزگار در کج حمول
 گرفتار است اگر شمشول لطف ایشان با یغینت میداند سجان بشد دزدان
 خله مکان که منصف و اعتبار روزگار اعتبار داشت بغیر سلوک ما آشنایان قدیم
 هرگز بخاطر نمیکند نشست را انقلاب زمانه غدار که با وجود عدم اعتبار ما صاف
 خدا چو چندان بیکانه شدی در آشنایان مهربان راه یافت که گیت قلم بجهر صد بار
 نمی توانست با هر صلاح در خانه اگر گیت یک حرف راست اگر آنما بیدار
 دنیای نیاید در نظر دور بین در آشته توجه قدیم مبذول احوال مخلصانیم
 دارند گنجایش در مصراع بیکانه مششو که آشتا ایم وقوع تعویق در اطلاق
 محدود رای مهربان ایشان حمال چند اختیاری نیست قبل ازین نهنر
 ارسال فیین بدست معتمد شیع محمد محضن اراده صورت گرفته بود لطف
 وعده مذکور صورت بندد در کجا بتوجه گروه معدوم ان قسم دیگر صورت بست
 حالا اوسمی بکوت رای که از مدت رفیق و وقوع مقدمات است بخدمت میرسد

۱۰ انقلاب
 ۱۱ انقلاب
 ۱۲ انقلاب
 ۱۳ انقلاب
 ۱۴ انقلاب
 ۱۵ انقلاب
 ۱۶ انقلاب
 ۱۷ انقلاب
 ۱۸ انقلاب
 ۱۹ انقلاب
 ۲۰ انقلاب
 ۲۱ انقلاب
 ۲۲ انقلاب
 ۲۳ انقلاب
 ۲۴ انقلاب
 ۲۵ انقلاب
 ۲۶ انقلاب
 ۲۷ انقلاب
 ۲۸ انقلاب
 ۲۹ انقلاب
 ۳۰ انقلاب
 ۳۱ انقلاب
 ۳۲ انقلاب
 ۳۳ انقلاب
 ۳۴ انقلاب
 ۳۵ انقلاب
 ۳۶ انقلاب
 ۳۷ انقلاب
 ۳۸ انقلاب
 ۳۹ انقلاب
 ۴۰ انقلاب
 ۴۱ انقلاب
 ۴۲ انقلاب
 ۴۳ انقلاب
 ۴۴ انقلاب
 ۴۵ انقلاب
 ۴۶ انقلاب
 ۴۷ انقلاب
 ۴۸ انقلاب
 ۴۹ انقلاب
 ۵۰ انقلاب
 ۵۱ انقلاب
 ۵۲ انقلاب
 ۵۳ انقلاب
 ۵۴ انقلاب
 ۵۵ انقلاب
 ۵۶ انقلاب
 ۵۷ انقلاب
 ۵۸ انقلاب
 ۵۹ انقلاب
 ۶۰ انقلاب
 ۶۱ انقلاب
 ۶۲ انقلاب
 ۶۳ انقلاب
 ۶۴ انقلاب
 ۶۵ انقلاب
 ۶۶ انقلاب
 ۶۷ انقلاب
 ۶۸ انقلاب
 ۶۹ انقلاب
 ۷۰ انقلاب
 ۷۱ انقلاب
 ۷۲ انقلاب
 ۷۳ انقلاب
 ۷۴ انقلاب
 ۷۵ انقلاب
 ۷۶ انقلاب
 ۷۷ انقلاب
 ۷۸ انقلاب
 ۷۹ انقلاب
 ۸۰ انقلاب
 ۸۱ انقلاب
 ۸۲ انقلاب
 ۸۳ انقلاب
 ۸۴ انقلاب
 ۸۵ انقلاب
 ۸۶ انقلاب
 ۸۷ انقلاب
 ۸۸ انقلاب
 ۸۹ انقلاب
 ۹۰ انقلاب
 ۹۱ انقلاب
 ۹۲ انقلاب
 ۹۳ انقلاب
 ۹۴ انقلاب
 ۹۵ انقلاب
 ۹۶ انقلاب
 ۹۷ انقلاب
 ۹۸ انقلاب
 ۹۹ انقلاب
 ۱۰۰ انقلاب

بر طبق گرامی در حصول رسنارای مزبور خواهد نوشتید اینم مطالبی است
 بیت تو می باید که از بار بگری؛ فلک کشت گوگردید ما و السلام
 خیر الکلام بمعتبر خان نهال اقبال خان دی شان سعادت نشان سلمه
 السببی جاودان بار و فضل و احسان باد تکریر و تقریر دستاشوق مقدم
 در زبان نیست اغلب که مقتضای القلب میاید الی القلب از بزرگی و از بسیار
 اند که عکس نیز میبینی ضمیر میزند ه باشت بیت ر چهارند و لها موسمی در لسان
 کز آن مستند غافل آب و کلهها بر اعتماد پارس مراتب محبت و داد احتمال ظهور
 فراموشی که درین مدت رو نمود هرگز متصور نبود مصرع ز تو بود چشمم که
 نظر کنی کردنی بهر حال نمی یاقوع حالا شایان دوستی بائی قدیم است که آینه
 مانند گذشته نگذرد و حقیقت احوال خسته مال متواثر آشنایای تقسیم کرد که
 ام استظار صریح مسرت بار علاوه در جدای شود بنیل تو خبر در سر انجام
 بعضی احوال و در از نوشته و کالت پناه با لورای واضح کردید و مر برون با و آویز
 گردانید نظر بر اتحاد صورت و معنی کارهای انجانب هم در معنی از ایشان اند

بجای کسین
 فتح تو در وجه معنی است
 بین کله در اصل و معنی است
 کدر کلام عرب است
 یافته ام در این
 خوبی و وقع این
 گذارنده است
 فحشتم بغم فتح تهنه
 معنی کنار و میمون آداب
 عه علاوه با کسر بار
 که در کسر بار بنمونه و کسر
 بالا جای کسین
 بهر چه خسته یاد کنند
 و آنرا بفارسی کسین گویند
 و وقع فحشتم آداب

سعی فراموش نمود موجب نیست یقینکه در اینجا مخاطب کی و کین مذکور با آنها
 با اختیار آنکه کارشما دامن کی است ۱۲ روگردن

در آورده و در آن متوجه خواهند بود زیاده شوق و الدعا به عجایب یک
 خان عالیشان قدر دان بهر آن مخلصان سلامت شرح شوق موصوفت با
 مسرت بیرون از جمله حرف عبارات و متجاوز از قدرت لفظ و استعار
 تصور نموده حواله آن بوجوه آن بحدان بمقتضا مضمون بیت این جور
 هر درد و سینه یک می بود و او آنگینگی الف نسبت بهر چند دولت حضور
 ای سینه که تبه و مکتوب الیه ۱۲ سکله استعدا که ۱۳

دایم السور معنوی به پیشه حاصل است لیکن تخفیف الم دوری صورتی
 حصول نصف المقات یعنی ورود مایق بر التفات مشکل اگر گاه مبر بر روی این
 عطا مطلع خیریت ذات و ترقی در جا همیشه با گنجایش دارد و اغری میگوید
 ای آگاهی دارنده ۱۲ ۱۱ هر چه در کجاست

بالفعل در سایه اقبال آن برگزیده ایزد متعال است یقین که بهر چه التماس
 خواهد نمود بدل توجه خواهند فرمود در سزولاعرضه شایسته شوق و نهایت
 ماندن نه اثری به توقع هم با که در زمان در یافت سعادت ملازمت شایسته
 بیان صفت هر زمانه ۱۲ ۱۱ هر چه در کجاست

خود می یافت کجای لواب بفضل مآب ابلاغ داشته اگر توجه گرامی از نظر گرم منظر
 ۱۲ ۱۱ هر چه در کجاست

لغوی
 نفع اول و نفع
 بعد از نفع
 کونرا گویند که در
 بیان نام در اینجا
 حرف و عبارات
 استعاره مثل ایست
 مع در زبان
 کلمه و محبت
 داده میگوید
 سینه شوق و توج
 که یک سینه را
 بر کرده نوزاد
 بیست و یک

کتابخانه آستان قدس

شبهای بحر میگردانیم وزنده ایم ما را نعمت جا خود این مکان نبود اگر چه
 بمقتضای شفقت و ابروات معنوی دولت ملازمت روحانی که دوزخی سما
 ای شفقت مکنونی را بر ما صفت هر دو یعنی شفقت و ابروات
 ما لغزشی تواند شد هر وقت حاصل است و توجیه باطن فیض اطن با فانا و لوق
 بزم دل صدق منبر لکن طبیعت شوکر ده تربیت حضور کم بخورد مبرم
 لبر ز شوق به پیاید و تا بماند آرزو مکالمه زبانی که عبارت از صحبت ابا
 الفت و شست نسیان آشناروست می نماید پیرت چون جلا نماند
 شکست بهار دل طیبیدیم رنگ است اگر عرض ابروات بحدارج حاجت
 از تقاضا نماید است که از طاعت هر ت بر آید و شتا و محیط اعظم گشته که
 مقصود و چنانکه در اگر نقل بلین خاص کم بر ورقتن خطا شکسته خوب است
 و صبر و ازش از جدول معشوقیت چار ابرو غایت شود و توقع است در
 تنهای این محض دل و غلبین جمع جان بوده از اید و هوشادی جهان
 بیکانه نموده بمید آشنای خسته بریت آنا که خاک بنظر کیمیا گشته
 ایا بود که گوشه بیستمی گشته اعلام از شادالی یوم التعداد و شاد

شبهای بحر میگردانیم وزنده ایم ما را نعمت جا خود این مکان نبود اگر چه
 بمقتضای شفقت و ابروات معنوی دولت ملازمت روحانی که دوزخی سما
 ای شفقت مکنونی را بر ما صفت هر دو یعنی شفقت و ابروات
 ما لغزشی تواند شد هر وقت حاصل است و توجیه باطن فیض اطن با فانا و لوق
 بزم دل صدق منبر لکن طبیعت شوکر ده تربیت حضور کم بخورد مبرم
 لبر ز شوق به پیاید و تا بماند آرزو مکالمه زبانی که عبارت از صحبت ابا
 الفت و شست نسیان آشناروست می نماید پیرت چون جلا نماند
 شکست بهار دل طیبیدیم رنگ است اگر عرض ابروات بحدارج حاجت
 از تقاضا نماید است که از طاعت هر ت بر آید و شتا و محیط اعظم گشته که
 مقصود و چنانکه در اگر نقل بلین خاص کم بر ورقتن خطا شکسته خوب است
 و صبر و ازش از جدول معشوقیت چار ابرو غایت شود و توقع است در
 تنهای این محض دل و غلبین جمع جان بوده از اید و هوشادی جهان
 بیکانه نموده بمید آشنای خسته بریت آنا که خاک بنظر کیمیا گشته
 ایا بود که گوشه بیستمی گشته اعلام از شادالی یوم التعداد و شاد

کتابخانه آستان قدس

ز بی ماعت سعادت نشان میزان مبینیت تو امان که خوره بی نام و نشان

بدست یاری تو آفتابان ^{گفتار از نامه ۱۲} افتخار بگلک افتخار رسانیده یعنی درین زمان

ورود نوازش نامه التفات ^{مهر با ۱۲} تمامه قوم کلک عاطفت ^{صفت نوازش نامه} سلک مهر ^{مضاف است}

عطا و لطف کرم مظهر اتم ^{بهر با ۱۲} فضل و هدایت ^{صفت نوازش نامه} انعم و دستگیر بلا استباه ^{مضاف است} مکر مکر

انتقابه ^{بهر با ۱۲} کلمه شده و انبیا ^{آراه نمودن بر ماه دین ۱۲} فدوی ارادت ^{ذکر اول} امین محمد امین را که از مد ^{و اولی} مبتلا

گرفت غریت و آرزو مند ^{سلطان وزنده دارد در اول انبیا ۱۲} ملازمت فیض و سبب ^{ای صفت} رخسار کشتی و جمعیت ^{مضاف است}

بدعا خیرت ^{مخبر کردن ۱۲} گمراشد و بر احوال خیرت ^{مخبر کردن ۱۲} احتمال اطلاع ^{مخبر کردن ۱۲} بخشیده دل ارادت منزل

را از سگینه انتظار که ^{مخبر کردن ۱۲} صعب تر ^{مخبر کردن ۱۲} شداید مهاجرت ^{مخبر کردن ۱۲} است رمانیدیت ^{مخبر کردن ۱۲} چو نامت

گر اخی نامه دیدیم ^{مخبر کردن ۱۲} گهی بر دیدیم ^{مخبر کردن ۱۲} که بر کشیدیم ^{مخبر کردن ۱۲} از حالت پر طالت خود ^{مخبر کردن ۱۲} چه شرح

دید که دو سال بفاقت ^{مخبر کردن ۱۲} قدردان ^{مخبر کردن ۱۲} قدیم الاحسان ^{مخبر کردن ۱۲} نواب ^{مخبر کردن ۱۲} تهو ^{مخبر کردن ۱۲} در انتظار ^{مخبر کردن ۱۲}

بارقه رحمت آبی ^{مخبر کردن ۱۲} لب بر زد ^{مخبر کردن ۱۲} اتفاق ^{مخبر کردن ۱۲} نواب ^{مخبر کردن ۱۲} معری ^{مخبر کردن ۱۲} کیه را ^{مخبر کردن ۱۲} جمعیت ^{مخبر کردن ۱۲} خاطر خواه ^{مخبر کردن ۱۲} دست

نداد که ایفای ^{مخبر کردن ۱۲} مواجیه ^{مخبر کردن ۱۲} صورت ^{مخبر کردن ۱۲} بند ^{مخبر کردن ۱۲} در ^{مخبر کردن ۱۲} پاچار ^{مخبر کردن ۱۲} بضم ^{مخبر کردن ۱۲} اذ ^{مخبر کردن ۱۲} افا ^{مخبر کردن ۱۲} اش ^{مخبر کردن ۱۲} شرط ^{مخبر کردن ۱۲} طات ^{مخبر کردن ۱۲}

راضی ^{مخبر کردن ۱۲} تقسیم ^{مخبر کردن ۱۲} بوده ^{مخبر کردن ۱۲} در ^{مخبر کردن ۱۲} زمان ^{مخبر کردن ۱۲} غزل ^{مخبر کردن ۱۲} که ^{مخبر کردن ۱۲} محی ^{مخبر کردن ۱۲} نقد ^{مخبر کردن ۱۲} حجت ^{مخبر کردن ۱۲} و ^{مخبر کردن ۱۲} صداقت ^{مخبر کردن ۱۲} است ^{مخبر کردن ۱۲} پیش ^{مخبر کردن ۱۲}

مخبر کردن اول انبیا کلمه شده و انبیا فدوی ارادت امین محمد امین را که از مد مبتلا گرفت غریت و آرزو مند ملازمت فیض و سبب رخسار کشتی و جمعیت بدعا خیرت گمراشد و بر احوال خیرت احتمال اطلاع بخشیده دل ارادت منزل را از سگینه انتظار که صعب تر شداید مهاجرت است رمانیدیت چو نامت

پشاه فضل الله قبله معتقدان سلامت درود نوازش نمیکند ^{گرمی}
 معزز و مفتخر فرمود جهت ^{این} سر انجام امریکه بدان مامور بود بروی مقدر ^{بافتن موافق}
 بخدمت بزرگان اینچو و تقدیم نمود حکام الامور ^{از} مرمونه باوقایه این نتیجه ^{سختی}
 نقاب اختفا از روی حال نکشود هر چند نقین ارادت ^{است} شست است که چون ^{پوشیده شدن}
 حروریا انجذاب را مسبب بی منت اجاب سر انجام می نماید تا حال ^{بیدار کننده اسباب یعنی خداست}
 با فضال ایزد متعال امر مخطور صورت سر انجام یافته باشد لیکن از ناراستی ^{ای کاریک در خاطرش است}
 طالع خود ناستف که بخدمت گذاری کم و بیش در سنگ خادمان خاص انسلاک ^{انسانک در بسیار}
 نیافت مصرع سیاه در دو جهان روی تنگستینها ^{حقیقت احوال و}
 اقامت ب اختیار می کنن زبان معتقد می میان احمد بن عمر ^{مقصود} معروف خواید ^{باز تکلم}
 توجه بندگان را قدر نیست که بیگانه گاه را گوهر گردانند و زره را با نقاب ^{تقدیر از مالدار و توکل بود}
 اگر یاری طالع موجب بذل توجه خاص گرد و این ذره بمقدار را قدری ^{در این دور باخیز}
 قدرت تقدیم خدمت بهم رسد بذریعه خدمت خادمان جناب عالی ذمیره سعادت ^{در حاصل شود}
 از خود اندوزد مصرع یک نظر فرما که مستغنی شوم ز ابنا ی جنس زباید چه ^{ای خدمت گذاری خادمان}

تقدیم و بفتح
 با چشم و بند نشانی
 و در غیرین صورت
 و در اینجا بفتح و کوشش
 نقاب باشد
 آمده که بفتح او زند
 با بر غیر نقین
 و بفتح تون با این معنی
 خط است
 است ای کار که در ابواب
 اعلی اسانند یا بجهت
 که باز گردانند

جز عزم بندی تا زندگی بجای بماند
 قبله الفت برستان سلامت هر چند
 ای الفت در زندگان ۱۲ نیست
 طبیعت مالوف از بد و فطرت بان الفت پرست
 ای مالوف الفت یعنی با الفت خوار گشته ۱۳
 لیکن این بار بار کلفت جها جوت که کلفت خسار شاه جمعیت است
 منزل افتد از الفت پکلفت گردانید که به تکلف از نام الفت قطع
 مالوفش کردید و لهذا هر خطه خود با خود در عالم بخودی بخودی باین خطاب
 ای طبیعت الفت مالوف با، کرده و نه بخوبی ۱۴
 مخاطب است و مخی طبع حکیمت خویش کلفت زسد در جها ترا؛ الفت ترا
 خطاب کننده یعنی تکلم ۱۵
 گمیکه کلفت ز الفت است؛ آینه بصورت حال اجتناب سعی طریق محبت
 در دنیا و جهان ۱۶
 اجتناب احتمال دارد اما شورش حال را چه علاج و علاج اشفته حالی جان بد
 دست دار و حال گذشته و یا اندام اساس قدم الفت مجال در دست آمدن
 حال از دست رفته برگرداندک از دست چسبته نزد و با مجال اقبال
 بختی که موقوف مجال بر حال خیار ضایک است مصل من
 وصال مقصد او سو فریق ترک کام خود گرفت تا بر آید کام دوست محبت
 که صحبت بیگان نشان آشنار و آشنار و بیان بیگانه خویشی کلام فیض النیام

کلفت مالوف از بد و فطرت بان الفت پرست
 ای مالوف الفت یعنی با الفت خوار گشته ۱۳
 لیکن این بار بار کلفت جها جوت که کلفت خسار شاه جمعیت است
 منزل افتد از الفت پکلفت گردانید که به تکلف از نام الفت قطع
 مالوفش کردید و لهذا هر خطه خود با خود در عالم بخودی بخودی باین خطاب
 ای طبیعت الفت مالوف با، کرده و نه بخوبی ۱۴
 مخاطب است و مخی طبع حکیمت خویش کلفت زسد در جها ترا؛ الفت ترا
 خطاب کننده یعنی تکلم ۱۵
 گمیکه کلفت ز الفت است؛ آینه بصورت حال اجتناب سعی طریق محبت
 در دنیا و جهان ۱۶
 اجتناب احتمال دارد اما شورش حال را چه علاج و علاج اشفته حالی جان بد
 دست دار و حال گذشته و یا اندام اساس قدم الفت مجال در دست آمدن
 حال از دست رفته برگرداندک از دست چسبته نزد و با مجال اقبال
 بختی که موقوف مجال بر حال خیار ضایک است مصل من
 وصال مقصد او سو فریق ترک کام خود گرفت تا بر آید کام دوست محبت
 که صحبت بیگان نشان آشنار و آشنار و بیان بیگانه خویشی کلام فیض النیام

کلفت مالوف از بد و فطرت بان الفت پرست
 ای مالوف الفت یعنی با الفت خوار گشته ۱۳
 لیکن این بار بار کلفت جها جوت که کلفت خسار شاه جمعیت است
 منزل افتد از الفت پکلفت گردانید که به تکلف از نام الفت قطع
 مالوفش کردید و لهذا هر خطه خود با خود در عالم بخودی بخودی باین خطاب
 ای طبیعت الفت مالوف با، کرده و نه بخوبی ۱۴
 مخاطب است و مخی طبع حکیمت خویش کلفت زسد در جها ترا؛ الفت ترا
 خطاب کننده یعنی تکلم ۱۵
 گمیکه کلفت ز الفت است؛ آینه بصورت حال اجتناب سعی طریق محبت
 در دنیا و جهان ۱۶
 اجتناب احتمال دارد اما شورش حال را چه علاج و علاج اشفته حالی جان بد
 دست دار و حال گذشته و یا اندام اساس قدم الفت مجال در دست آمدن
 حال از دست رفته برگرداندک از دست چسبته نزد و با مجال اقبال
 بختی که موقوف مجال بر حال خیار ضایک است مصل من
 وصال مقصد او سو فریق ترک کام خود گرفت تا بر آید کام دوست محبت
 که صحبت بیگان نشان آشنار و آشنار و بیان بیگانه خویشی کلام فیض النیام

شب زور و زور شب متوجه دلجویی خاطر مستهام بیت بریت کرمصال دست

بنو دبا خیال ششم شوم خانہ درویش را شمع بی از مہتاب نیست پریشان

حالی جمعی از رفقای جدید و قدیم بر جادہ صدقت مستقیم آن برگزیدہ کرم

مستغنی از تحریر و ترقیم است بیت بر تمنای تو ای قافلہ سالار بہار کج کل جد

جدابوی جدا میکرد و پشیر ازہ بند مجموعہ کائنات تارنگاہ کرامت

را عجلالہ انتظام بخش این اوراق بریشان کرد اندام صر جادہ و ما توفیق

بر باد ز روند بتا لقبین ممانگ انت السمیع العلم بغالخان

ارادت قرین محمدین اگر خاطر خاطر صاحب مہربان مہر پیر لطف احسان

سلبہ الرحمان را یکسر متوجه باین رسمیت مے یافت در اوقات وقوع

کلفت تاکہ بروقی اقتضای تقدیر متغیر واقع گردیدہ تقدیر صبر

تقدیم کوازش مے شتافت کہ باد پای صبر تک قلم بیکلام از جولان صفر

سر می یافت از آنجا کہ مزاج کرامت امتزاج را لوه محمل و اشتقامت مید

کہ تذبذب و مصائب روزگار بر گز غبار غمی بر دامن مہبت عالی نہمت نمی رساند

تسویه کلمات متعارفه عالم فریب صبر و شکیبایی حاصل دانسته عمده امضی
 اوقات فیض سمات نکروید میست نزد نمود و بعد نذ فلکندن پدید ریاد و بکا
 مراد از اوقات صحاحه قات باشد در وقت صبح و عصر و در وقت نماز و در وقت خواب و در وقت بیداری
 گویند فلکندن هر چه عرض نماید از احوال حیرت آسمان کمال لاله الی ما حال اگر می بزرگ
 سراپا راحت فی الحمله بدیل کردنی منتظران فرود بخت آمو دهم پروخت
 حال لاکه گرمی میگامه تازه غلم شهرت افرخت تبصویر تعویق محاورت ابتدا و
 ایام مهاجرت آتش شوق دریافت فیض محبت سراپا برکت بحدی اشتعال غم و فک
 قلم خورش نمیشوند زبان کشود و اوست مقال شده لبان دوری صورتی زلال
 حضور غالب السور و میراب گرداند و دل دیده آرزو پرست را بکام دل رساند تا
 حصول این تمنای مقتضای تقضی حاصل گاه که متر صد گم فرمایند است آفتاب
 لطف گرم از اقی دوام طالع باد بغالب خان انا فانا استغای داعی
 صدق قرین محمد این بخواب ایوب مجلی عوات آنست که تا عید ارت عظیم
 فتوحات لاریب و مبدوم سجدوش و همبختان قد شناسان صاف فیض رسان
 دستگای حیرت لبان گرم معتقدان سلمه الرحمان با مصلح این دعا از من واجب

معنی بعضی از کلمات
 حال نشسته در وقت صبح و عصر
 حال نشسته در وقت نماز و در وقت خواب
 کمال لاله الی ما حال اگر می بزرگ
 استغفار نمودن خطای استغفار
 بعضی وقت ها می گویند که منقطع
 خدمت می شود مرغ
 بالفتح کمال لاله الی ما حال
 حال نشسته در وقت نماز و در وقت خواب
 از فریبی است
 یعنی کمتر و بسیار است لیکن مجازاً
 یعنی در وقت نماز و در وقت خواب
 زلال لاله الی ما حال
 شیرین است
 چو خدمت نشسته در وقت صبح و عصر
 از آب سیراب شده مرغ
 بالضم در ایام که در وقت نماز و در وقت خواب
 بخشش شده در وقت نماز و در وقت خواب
 که می خواند و در وقت نماز و در وقت خواب
 کرده شده و در وقت نماز و در وقت خواب
 ۱۲ عیادت

جهان آیین باد بچرخ و آله الامجاد چه عرض نماید از خلق و انظار خاطر ارادت
 که بنا بر استماع کرمی بیکانه رزم و پیکار تا رسیدن نوید فتح و فیروزگی بندگان مبارک
 فخرنامه ریاض احوال هندویت اشمال است کاش در کباب فیض انساب می بود
 که شدت استظار اخبار جمعیت با این همه ابوابی تابانی بر روی دل دیده شود
 بیسیا بیسیا میست ندادند در دست من اختیار که من خواستینم که هم بختیار
 بی اختیارانه بدر دوری ضروری ساخته روز و شب محبت روز با جم غفیر
 بتقدیم مراسم ادعیه نیاز شغل بردار است حجب دعوات متفرقی مدارج اجابت
 گرداننده فریب محیب قبل ازین نقل بر روانه غریبی که در باب و خط توجه
 سابق بخان فوقیت نشان فایق خان ترقیم یافته بود مصحح میان گرم گستر
 میان محمد حعفر برادر زاده مشفق مکرمت نشان محمد باقر سلمه اندک اکبر ابلاغ
 داشته از نظر کرم منظر گذشته باشد معتبری نظایر نمود که توجه خاص در باره
 سر انجام مطلبش کاریکه بر اسوار میکند بمضمون اینکه بیست توجه دل در پیش
 شده گرداننده هزار بار بر ابراج شکر چینی است پستی باقی حال توجه بحال غریبی

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در بیان بی بی زهرا علیها السلام

شکسته بال منج تراج حال مال است بیت یکی هنری نیست با امید تلافی ^{جمع}

احسان ^{کن} که بکار تو نیاید نه زیاده جز عرض زندگی چه عرض نماید ^{بخان}

هر چند بفضل واجب متعال در همه جا و همه حال نصرت و اقبال بین و بسیار شهبوس

مضمار ^{عزیز} و عفو ^{میت} که تا ز عرصه شفقت و حرمت خان صاحب ^{مهربان} مشتفق ^{میدان}

مختصا ^ن مظهره العالی است لیکن دل دوستی نزل تا وصول مزده فتح بمقتضا ^{۱۱}

بشریت ^{فی} آنچه مرد و دهنده ^{انگ} که ^{مصر} عدوای نیم شبی دفع صد بلا کند ^{۱۲}

هم خود بخواب ^{حالی} حیات مستعدی ^{ست} و هم جماعه ^{صلی} او فقرا را بدعای ^{تعمیل}

ظهور ^{شاه} بظفر سرگرم نموده ^{از} بفضل او تعالی شان ^{توقع} غالب است که خدا ^{کند}

نیا از مخلصان ^{بے} ریورنگ ^{زود} دهد و فاجابت ^{رسد} بیت از زیر ^{کرانه} تیر و ^{عما}

حکیم ^{یوان} باشد که زین میان ^{یکی} کار ^{کر} شود ^{در} زین ^{لا} عزیز ^ی از ارباب ^{عمل}

تغییری ^{نقشی} که شاید درین ^{امور} مکر ^{رتبه} به رسانیده ^{نوشته} آورد ^و مبال ^{نور} کرد

که بجز ^{بیت} سامی ^و شود ^و نظر ^{بر} اینکه ^{بیت} در ^{پنج} سری ^{بیت} سری ^{نهاد}

نیست ^{از} بقید ^{غیر} ز ^{مغزی} الیه ^{بدون} است ^{دعا} از ^{فضل} سبب ^{حقیقی}

۱ مال بود بر تو بدست
۲ مثال های صریح و مطبوع
۳ و بعضی کجا هم است
۴ و نیز لفظ صفت است
۵ است از اول گفته باز کرد
۶ غایت
۷ نوبت نیستند
۸ تا در این عالم
۹ سرگرم بود
۱۰ متغیر نشود
۱۱ که از دفع اول
۱۲ یعنی که در هر حال
۱۳ اما در اینجا
۱۴ و او است و وفای
۱۵ و نیز از طرفت او
۱۶ نفسانی طرفت
۱۷ و معمول دانسته

در بیان بی بی زهرا علیها السلام

که در عالم اسباب هر امر را بستمه^۵ سبب داشته دانسته ابداع نمود و تعویز موقوف
 صفحه بیست و یک
 بنقشه بر بند دست راست و نقش بر پای چپ کشیده در دستار که اکت آثار
 بنقشیده است ۱۲۰ وقت کجاست
 باشد و در وقت کارگوشه نقش نمایان بود و در اوقات برد و عمل فایده بروج
 بر فوج حضرت غوث الاعظم و شاه عالم و قطب عالم و شاه نور و بلاد و بر شیرینی
 خوانده و بعد از اسم می اسم بود که بیان گذرانده تعویز بر دست
 ای تقدیر بعد از اسم خود اسم می بود که بیان خوانده ۱۳
 و نیز بار سوره نصر یعنی اوجاء نصر اند و سوره نقش مذکور را در دستار
 ای بر نقش دیده ۱۴
 طرف راست بگذرانند و چیزی بطریق تصدیق بفرمایند و مساکین خیرات نمایند
 ترصد که استغفار ذاتی را درین امر کار نفرموده موافق مرقوم بجمان درازند و من
 مراد از طحا است ۱۵
 سازند زیاد و چند کارش رود و بر شوق و دعا فایده عارفه بجای خان
 المند شده و تقدیرین همین جهت قوی نیست خان صاحب غالب قدر شناس
 مجا و ما و آراسخان خان صاحب قدردان مهربان نظر العالی ظهور زین دعا با
 ای دستور در احوال ۱۶
 سحر و نیازهای نیم شبی زودتر صورت اجابت گرفت و معنی نصر من بشد و فتح و قریب
 ای صاحب
 صورت وقوع پذیرفت سرعت صورت زودتر نصر تمویل در عطا انبساط اگر این همه

۱۰ قدر در اوقات بر عمل
 ۱۱ بعضی در وقت بر عمل
 ۱۲ بر بند دست و وقت
 ۱۳ بنام از نقش در دستار
 ۱۴ جمع پنج سبب است
 ۱۵ تصدیق یعنی
 ۱۶ محبت با کس
 ۱۷ بعضی در وقت بر عمل
 ۱۸ قدر داده و در وقت بر عمل
 ۱۹ من غایت و در وقت
 ۲۰ بضم زین شد
 ۲۱ بعضی در وقت بر عمل
 ۲۲ و در خیال بر عمل
 نزدیک

نمی نمودند منت انتظار اخبار غیریت تا در مدار از روزگار و لها بر آورده بود از چند
 شب و روز و نوبت غیر از دعا ظفر انعام استعدای اغلای لوی اقبال فیض
 اشتغال مطمح نظر نداشت ز پس سبقت رحمت محبت دعوات که به تئاری
 عجاله علم اجابت در مضامین و افراشته کوه اندوه از دوش خاطر بار برداشت
 بیست شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای بهمت خود کار آمد ^{توصله} شد
 او تعالی نشانه این فتح نمایان از بجمع خیر طلبان فدویت نشان مبارک همایون
 و مقدمه فتوحات و ترقیات روز افزون کرد و اما در مجرای لاله الامجاد صاحب من
 که نقل کرده اند اشرف پیش ازین مصحوب میرزای عطوفت کس ترمیر از محمد جعفر سید اله اکبر
 ابلاغ داشته از روز نهضت می هر گرم دعا هست و داعی هر انجام مدعا شرح ^{توجه}
 پریشان حالی میرزای مهران میرزا سهراب کلمه الله الوفا بیرون از وصله حرف ^{که}
 عبارت است از وی اله التزام رفاقت فیض محبت غنیمت محض تقوی نموده بود
 لیکن برعت نهضت سامی و کثرت و فرض مانع ظهور عزم مشارالیه گردید
 اگر توجیه آفتاب در اوج اعانت خان فوقیت نشان فایق خان که میرزا معری

در روز روزگار از کوه
 نفع در آن کس که در آن
 در روز ۱۲ غایت
 لو که اول علم فوج
 شکر و احسان
 صلح علی افغان نظر
 که در این است ۱۲

بر قدم تو هشیان انگای کلی است پروانه نوازش نشانه باعطای قدری سپاسه
 قدم بکول رفیع در برینه کهنه شدن و کنگلی ۱۲
 که سبب نجات از بند قرض و سر انجام ضرورتی تواند شد شرف صدور یا مدحی
 ای تصدق استوار ۱۱
 عزم جرم دارد که خود با تحصیل ملازمت شتابد بر تقدیر عدم صورت بستن
 ای چه که کبریا ۱۱
 ایامی برای صاحب فیض رسان سله شد المنان شود که تعیین بومیه میرزای مسطور از
 تشکیله فاو کشتی بر آرد نبل فضل خاص حال فدوی باعث تکلیف بزرگان جرات
 نادان و در باطن ۱۲
 فدوی بجناب عالی میگردد و الا ذره را در جرم چه چیه یا از یاده بندگی ای بجان
 فرار زنده لوی فتوت و اقبال خان صاحب قدر کرامت اشمال سله الله العزیز
 ای چه که کبریا ۱۱
 المتعال در زمانه که زبان نیاز ز جهان بجانک رسا زنده نواز شرم بخونیا ز
 ای کارکنده ۱۲
 و دل و چشم بر راه مزده جان نواری ندای نصرت انما کوشش بر آواز بود ساجی صحیفه
 چون وحی از عالم بالا بشر نوید طلوع نیر فتح و ظفر از افق بازوی سحی نهم سپهر
 قطب ملک مروت نزل اجت شمول نمود و بر روی دل دیده در دستار جبار
 جمعیت آتار دیده ابواب عیش و انبساط گشود همیت رسید مزده که کل و نوها
 قطب گز داشت جان چنانو کل نشاط لبسه المنه شد و نقد سل افتتاح عقد
 ای بناد ۱۲

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۱

مقدمه عمده که از دست در عقده لغوی نمانده بدست یاری همت عالی صورت
 ای امر عظیم ^{۱۳} ۱۱۳۰۰۰۰ ۱۱۳۰۰۰۰ ای در کتب
 بست و فی الف تیره درون بگرنگی کلاه جگر داغ کشته بر خاک سید روی
 نشست ^{۱۴} ۱۱۳۰۰۰۰ ۱۱۳۰۰۰۰ ای در دل
 از پرواز رنگ روی دورنگان سیه روی دیگرنگان کسیورایهار بر سر خونی روداد
 کباب از ندامت و شرمندگی ^{۱۵} ۱۱۳۰۰۰۰ ۱۱۳۰۰۰۰ ای غصصان ۱۱ ۱۱۳۰۰۰۰ ای هر که
 بر کعبه بنین بر و سه منافقان ظاهر مؤلف و باطن مختلف از صفت هر آن نژادی
 اختلاف دارند ^{۱۶} ۱۱۳۰۰۰۰ ۱۱۳۰۰۰۰ ای در کتب
 بخاک نذر آفت گلشن شادی نشاد آب گردید و نهال خوشدلی به سر سبزگی گل سید
 خواهی ^{۱۷} ۱۱۳۰۰۰۰ ۱۱۳۰۰۰۰ زردانه ۱۲ ۱۱۳۰۰۰۰ ای در کتب
 زبان ناطقه در گذار شایسته تحسین لایست و ارتقای مراتب افرین پیام بدی مسموم
 ای در و در کتب
 خیال محال لبذا زبان کلین دل مجاز آبا یاری بیان معانی مبارک باد سیر ب ساخته
 ختم مد علیه عا و اولی امید غنیمت بود بهار و خزان تابناغ لب و زبان را در همیشه
 ای در کتب
 بلا فصل تا روز شماره عدد و دشمن تو روز و چو برگ خزان چو در مجلس تلوین خرد
 تا یکو بپزین
 چو کل به بهار با غنچه و کره برای و گهینی را هم رای صاف غیر میان قدر شناسا
 بهر بسته برون در حلق ۱۱ ۱۱۳۰۰۰۰ ای در کتب
 را سنجاسمت از مدت بسیار صداقت قمار در تضحیه مقدمه خبر با اختیار
 ای در کتب
 جو اضطراب بود حالا بعین محظوظ شد که انسان به تقدیم مراسم سخن تخرات
 ای در کتب
 و در دهم تا پنجمین جو صدق انبیین تصدیق اولاده فی طلب که غضن به تنای تحاد طایر
 ای در کتب

۱ کبکون کیویات
 ۲ کبکون کیویات
 ۳ کبکون کیویات
 ۴ کبکون کیویات
 ۵ کبکون کیویات
 ۶ کبکون کیویات
 ۷ کبکون کیویات
 ۸ کبکون کیویات
 ۹ کبکون کیویات
 ۱۰ کبکون کیویات
 ۱۱ کبکون کیویات
 ۱۲ کبکون کیویات
 ۱۳ کبکون کیویات
 ۱۴ کبکون کیویات
 ۱۵ کبکون کیویات
 ۱۶ کبکون کیویات
 ۱۷ کبکون کیویات
 ۱۸ کبکون کیویات
 ۱۹ کبکون کیویات
 ۲۰ کبکون کیویات
 ۲۱ کبکون کیویات
 ۲۲ کبکون کیویات
 ۲۳ کبکون کیویات
 ۲۴ کبکون کیویات
 ۲۵ کبکون کیویات
 ۲۶ کبکون کیویات
 ۲۷ کبکون کیویات
 ۲۸ کبکون کیویات
 ۲۹ کبکون کیویات
 ۳۰ کبکون کیویات
 ۳۱ کبکون کیویات
 ۳۲ کبکون کیویات
 ۳۳ کبکون کیویات
 ۳۴ کبکون کیویات
 ۳۵ کبکون کیویات
 ۳۶ کبکون کیویات
 ۳۷ کبکون کیویات
 ۳۸ کبکون کیویات
 ۳۹ کبکون کیویات
 ۴۰ کبکون کیویات
 ۴۱ کبکون کیویات
 ۴۲ کبکون کیویات
 ۴۳ کبکون کیویات
 ۴۴ کبکون کیویات
 ۴۵ کبکون کیویات
 ۴۶ کبکون کیویات
 ۴۷ کبکون کیویات
 ۴۸ کبکون کیویات
 ۴۹ کبکون کیویات
 ۵۰ کبکون کیویات
 ۵۱ کبکون کیویات
 ۵۲ کبکون کیویات
 ۵۳ کبکون کیویات
 ۵۴ کبکون کیویات
 ۵۵ کبکون کیویات
 ۵۶ کبکون کیویات
 ۵۷ کبکون کیویات
 ۵۸ کبکون کیویات
 ۵۹ کبکون کیویات
 ۶۰ کبکون کیویات
 ۶۱ کبکون کیویات
 ۶۲ کبکون کیویات
 ۶۳ کبکون کیویات
 ۶۴ کبکون کیویات
 ۶۵ کبکون کیویات
 ۶۶ کبکون کیویات
 ۶۷ کبکون کیویات
 ۶۸ کبکون کیویات
 ۶۹ کبکون کیویات
 ۷۰ کبکون کیویات
 ۷۱ کبکون کیویات
 ۷۲ کبکون کیویات
 ۷۳ کبکون کیویات
 ۷۴ کبکون کیویات
 ۷۵ کبکون کیویات
 ۷۶ کبکون کیویات
 ۷۷ کبکون کیویات
 ۷۸ کبکون کیویات
 ۷۹ کبکون کیویات
 ۸۰ کبکون کیویات
 ۸۱ کبکون کیویات
 ۸۲ کبکون کیویات
 ۸۳ کبکون کیویات
 ۸۴ کبکون کیویات
 ۸۵ کبکون کیویات
 ۸۶ کبکون کیویات
 ۸۷ کبکون کیویات
 ۸۸ کبکون کیویات
 ۸۹ کبکون کیویات
 ۹۰ کبکون کیویات
 ۹۱ کبکون کیویات
 ۹۲ کبکون کیویات
 ۹۳ کبکون کیویات
 ۹۴ کبکون کیویات
 ۹۵ کبکون کیویات
 ۹۶ کبکون کیویات
 ۹۷ کبکون کیویات
 ۹۸ کبکون کیویات
 ۹۹ کبکون کیویات
 ۱۰۰ کبکون کیویات

دولت تلمیث علی سید مرتضی که حاصل نمود و در روز ظلالت افضل یعنی دولت شاهانه ^{مفتوحه است} ^{چون جواب}
 میران قدیم میر نعم و میر نعم سلمه الله الکریم آسود و قدیم سعی فرسود لیکن حکم ^{از هر دو}
 الامور هرگونه با وفا تمامه الواجب حصول مقصود بر رخ آرزو گشت و لاچارم تقییه ^{از هر دو}
 خان صاحب بر بافضل و احسان فضل الله خان سلمه الله المنان عزلم ترمی شد
 زبان حال را باین ترانه حسرت استمال متمرغم خمی ^{درد} است از درد دست چکنو غم کیم
 عنوان رستم به بی مشوق آمده بود هم میران رستم؛ انشاء الله تعالی التبرط حیات
 و بذل التفات بروقت تقدیر سعاد حضور فیض گنجی بره و میکرد و زیاد
 ای التفات مکتوب الیه ^{چند خطه}
 چه عرض نماید جز غم بندگی نازندگی برای که ^{کیمی} رام قدر در آن رخسان دستگیر
 از با افتادگان سلامت فدوی سوای جناب فیضاب مجا و ماوای ندارد، لهذا
 بمضمون اینکه ^{چند خطه} است آن مرد بدر چون غریبان؛ گو در زیهفت از طبیان؛
 با وجود عدم اقتضای وقت بحکم الضرورات ^{بسیار} شیع الحظوات بعضی احوال کار بند
 حرات میکند که برادر عزیز علمت یار ساسی قسمت غم وطن خرم نموده ^{بسیار}
 رخصت است هر چند جوان را آمدنی و قریب القربان فدوی است بملاحظه ^{بسیار}

علی
 علی با بفتح و ز جازم
 بزرگ بصورت الف
 است بمضمون براه
 با خود با بضم براه
 رستن احوال
 برای یکتا
 مقصود بمضمون
 استن التفات کرد
 غم است
 بیضا حیات حال
 میکند چرا که
 ممنوعه است

مرضی خان صاحب کرامت نشان غالب سلطان سلمه السیاح که فدوی بدست گرفتگی
 ایشان دست بدامن دولت زده پیش از زیادت مشمول عاطفت است در باب
 دستگیری او نمی تواند بمبالغه عرض کرد و امید اودت تعطیلش باعث فرط قرض
 کردید و بدایع نرسید اسپ دوم بر او عید القادور حکم داغ بر بالای داغ بهرسانند
 بهر حال معنی کلام حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه در حق فدوی که اکثر از زبان ام
 ترجمان تراوشن شما بدست ضعیفان سعی تو سیر که قوی به نگر و نذر رسم تو لاغر
 شوی صورت پذیرگشت که ضعیفای ضعیف طالع بکشش فدوی قوی نشند
 و فدوی قوی ضعیف شد حال اخیر از نیرت و مبارک التفات علامتی تصور نیست
 پیش نینم طاقت در و تعافلت نیست بگر ز فیض عام می بخشی که اوقت است و قوت
 ظنان فیض اشمال نور بخش عالم باد بر ای که بینی رام قدر دان فیض رسان و سبک
 افتادگان سلامت جذبی بحسب سز نوست با وجود سعی و احتیاط بیامس و
 چاکه باعث محض تصادف لافند و لافخصی میکرد و سرشته احتیاط به اختیار
 از دست رفت و زفاقت برادران و رفقای قدیم و جدید باعث قرضداری

معمول سلطنت است
 که چون کسی اعبدت
 با سر او را به او
 را با سر او را به او
 و چون کسی
 از کسی عیبی
 مکرد و تا آنکه
 نماند است
 شدنش تقویت
 دوست ز در
 واقع نظر
 کشود را که
 کشود را که
 است لغات
 نامیدند
 متعلق فعل
 کشود را که
 و جازات
 ت در عید
 از او این
 از او این

گردید الحال که بفضل و سبب متعال و افضل فیض شمال آبن و سنگیز با افتادگان

شکسته حال پیش از مقدور ادای حقوق آنوقت و رفاقت نموده زور مقبضت
 از ^{۱۱} ۱۲/۱۳/۱۴/۱۵/۱۶/۱۷/۱۸/۱۹/۲۰/۲۱/۲۲/۲۳/۲۴/۲۵/۲۶/۲۷/۲۸/۲۹/۳۰/۳۱/۳۲/۳۳/۳۴/۳۵/۳۶/۳۷/۳۸/۳۹/۴۰/۴۱/۴۲/۴۳/۴۴/۴۵/۴۶/۴۷/۴۸/۴۹/۵۰

چاره موجود اضطراب بسا حل نجات کشیده راه افزایش قرض اسناد پذیرفت
 یعنی کرداب ^{۱۲}

فنی بحد توقع ادای دین سابق صورت گرفت از آنجا که ادای رومه چند کس
 رای انو ^{۱۳}

یک کس بکسر محال و اصال اقساط بقرضداران متعدد و متعذر لهذا از راه
^{۱۴} متعذر ^{۱۵}

فدوی نوازی امیدوار است که بشکر یاریک تریخی سرکار حکم شود که تسلی بقرضداران
^{۱۶}

فدوی نموده همه تمسک بنام خود بگیرد و از وجه تصدیق مقرری که ب فدوی حمت
^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰}

نی شود بقدر حاجت بهر ماه رسانیده تمه در وجه قرض وضع می نموده با نفاذ
^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰}

از دست تقاضای بانتهای نجات یافته من بعد گرفتار نشکند قرض هر که در زیاد
^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰}

التماس فضل در کم چه عرض نماید به فضل الله خان برده جنتم فضل و کم مسکت
^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰}

از چند روز در در چشمم که بیع عینده هینا و بیستم خودی میند و در یک طرفه العین
^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰}

ما کالج البصر و بمواووب صدر نکست طبعیاری در دوکان جانمی چندربان
^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰}

از این دیدم کشیدم در بیستم خون میکندم شنیدم بیستم در دوکار از بیستم نهان
^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰}

روید و در وقت
 منتعزات حقیقت
 قوی و خردان فصل
 کرده بود چنانکه زمین
 روشن بود و هیچ سوی
 در آن ۱۲ جایست
 ۱۱ نایب
 ۱۲ نایب
 ۱۳ نایب
 ۱۴ نایب
 ۱۵ نایب
 ۱۶ نایب
 ۱۷ نایب
 ۱۸ نایب
 ۱۹ نایب
 ۲۰ نایب
 ۲۱ نایب
 ۲۲ نایب
 ۲۳ نایب
 ۲۴ نایب
 ۲۵ نایب
 ۲۶ نایب
 ۲۷ نایب
 ۲۸ نایب
 ۲۹ نایب
 ۳۰ نایب
 ۳۱ نایب
 ۳۲ نایب
 ۳۳ نایب
 ۳۴ نایب
 ۳۵ نایب
 ۳۶ نایب
 ۳۷ نایب
 ۳۸ نایب
 ۳۹ نایب
 ۴۰ نایب
 ۴۱ نایب
 ۴۲ نایب
 ۴۳ نایب
 ۴۴ نایب
 ۴۵ نایب
 ۴۶ نایب
 ۴۷ نایب
 ۴۸ نایب
 ۴۹ نایب
 ۵۰ نایب

لیکن کارکنان قضا و قدر بکام اذاجاء اجلهم لایک تاخرون ساعة ولا یتقدرون
 باعانت فضل الهی آنجا بباطله را بر عزم باطل نگذاشته چنانچه صعوبت رمضان
 بمسافر سفر نمودند و مرض لبستر مرض الموت اقلنده در تدریر تا بوقت تسبیح فرمودند
 حال انشاء الله تعالی بعد عید که چندان بعد نیست فدوی بشرط رنگی جباره مرض
 تازه را که از چند روز عارض است بردوشن است گرفته در سایه حمایت آن حامی داین
 میرسد بنیت اینکه با قدری آن مقتدای از باب کمال نمازش بخواند تا به برکت نماز
 عرش تا از آن قبله اهل از باز تار و قیامت روی مرض بنید بریت هم شمشیر ^{البریه} که عجا
 ای بروش رسد ^{مقبول الهی} مسیحی دارد و خضر گشته تیغ تو بود جا دارد و زیاد چه عرض نماید خبر اینکه ^{مصرع}
 بهر حال که بستم باید تو ام چه **فضل الله خان** بعد مدت بعد در روز و شش ماه
 خان صاحب که مفری قدر دان خوشیذ فلک فضل و حسان له الرحامه فرمود
 برو قوع جرییم ^{ای خوشخواری} اضطراری مطلع نمود مصرع نا کرده گناه در جهان کسیت بگو بهر چند
 بسبب ای سفر دایمی از چند گاه دامن که توبه بزرگان است از تسبیح هر ^{مرا در امر است} بعض
 نیاز متعطر مانده لیکن واقف دلهاشا به حال است که در طی زیاد فیض نیاید حال

و هر دم از دیدار الطاف بی کنایه فیض از درود حاصل رباعی باد تو اگر چه در جهان
 و تن است ^{ای بی نظیر} در عالم آرام دل تشنگان است ^{ای بی نظیر} فیضی که باور کند از من هر چه از یاد
 بیشتر دوزخی شعله زن است ^{ای بی نظیر} و بدل تو بر خاص یعنی ^{ای بی نظیر} نامه فیض اختصاص
 حکم المكتوب نصف الخضوع کاه کاه آبی را تش شوق میزند اگر اکثر ظهور این توجیه
 خاص صورت بند از مخلص تو از یار چه بعد لطفکم و اقبال کمزیرید برب المجید
 به فضل اللہ جان دراز از عطای بندهای بد و مائیهای خاصه قدر دل
 قدر شناسد اوست نشان سله الرحمان اگر بنهار در جهان یزد از در مینور زبیرا ^{ای بی نظیر}
 بخالت نتواند بر دست مصرع لفظها میکنی ای خاک درت تاج مهرم نامه ما ^{ای بی نظیر}
 در وقت خاص نظر تو کند شست و معانی مضامین رنگینش بر ریح زبان خوان صد آ
 نشان بفرغان که بنشیند مشغول یاد اگر ای است مسموع سامعه فیض لامه کشت فدوی
 از مدتی ترقیم جوارش ما مورد بار و توجع تعلق در معاودت جلوه دار سر کار از زبان
 که موحش زبانی او معروف خواهد کرد بد در تبلیغ آن تا نیر و نمود بهر جان با دست
 بنیاد و نقل مخلص منزل است ^{ای بی نظیر} و آرزوی حصول دولت موصلت هر یار است ^{ای بی نظیر} مکن

تو را با دوستی
 این صفت نظیر است اول این صفت
 است این صفت نظیر است اول این صفت
 محمد و آرام و منزه است اول این صفت
 آرام دل میباشند خواجه اول این صفت
 با وجود وجوب رات بود نشانی
 دوزخ میکنند این در صورت با کمال
 اقطاع ضعیف است این اعداد اولی
 هم از غدا بر کرد نام بود اولی
 قدر آنجا که در خانه میکند این صفت
 که باور میکنند زمین اما در حقیقت
 اقطاع این ضعیف است اول این صفت
 جنت مختلف است در صورت اختلاف
 جنت آنکه با محبت فی نفس اولی
 است اما با عبادت و محبت بر زمین آن
 چنانکه با دوستی با عبادت حصول
 روح و تن است لیکن در روح بر زمین آن
 و بیارشی شعله دوزخ بر زمین آن
 که در کتب نصف کا حضور
 بیخارجه که از افاضت است اول این صفت
 دولت حاصل می شود نصف اول این صفت
 چگونه این اتحاد ۱۲

دل مصرع نیست در مصرع نیز که خریدار تو نیست ذکر می خیر مراجعت رایت
ظفر ایات باعث منع ظهور اراده گرامی شد و الا این بار بار در وجدانی اسامی
آفتد بر دلبهاران بود که تقدیر تصور طول سفر پیش از ایامی راحت انما حرف
بلا اختیار زبان ظم فیض بار قدر دان لفضل شعار رای مکرمت و تار سله اند الغرین
الغفار میگذاشت شاید آن سفر این سفر که بنا بر شدت الم دوری صعبت از
سفر است آخر شود درین صورت محقرت توقع حصول سعادت و نشاء مع موم
این بنام برین آیتین کرمها از یاد و پیشانی چون دعا گویم فصل
کرم فرما صاحب را با فضل احسان سلامت ارسال خالی خریزه و تریز این خریزه
چین خوان مکرمت عالی را چاشنی باب نعمت متعالی گردانیدیم بانا و شای
که ما بند کار را بخدای دل و ارجح جان فرستند چون او را نش نعمت واسطه آسایش
دلهاست و افزودن حکم آیه کرمه لکن شکرتم لازمی ندیم تقدیم مراتب شکر و تاملها
شکر عطا این عطیه را بگذاردش کونش تقدیم دیرساند و الدعوات مترقی مدراج
اجابت گردانیدیم کی تواند کرد شکر لطف پایان ذکر شود هر موزبان توان

احسان **فضل شاه خان** صاحب سربا فضل حساس است نوازش نامه فیض با
مخوب نگار و جلوه دار سرکار در اوقات شدت انتظار ترفیصا فرمود و در

کشتورفتخار فرمود **مص** بوسیدم و بر دیده گریان گذاشتم **خط** خط بر لبها
انگور لذت معموم نظر افروز گذشت **دو** شیشه کلاب جناب فیض انساب جوان عاقبت

ساحی حواله گسان شده معطر ساز مشام **نغمه** انسام خوابت بر چند درین سفر
بصر بهیجا با قابل سیر افتاد **لیکن** بسبب هجوم الم همابرت غیر که درت حاصلی و نداد

سیت نظری بر گل شبنم زده افتاد **مرا** انداز گشت دل او دیده تریا در امیر **عوض**
نماید که شبهای تناب بر کنار دریا شور بچه **بیا** بیهای یزور روز کردید و روز

پرسو بچه طاقیتبای خوش **افز** الشبک رسید خصوصاً **تث** تا زده هم که بنا بر
استیلا **چون** شده **جرمان** حضور فیض کن **نشته** اضطراب ترقی بود فرود **ما** متیاب در دیده

دل **تا** بگاید **نک** نموده **هر** کامل **بی** بخوابی **مخض** ز را **نید** ز **شب** خیال خواب
دولت **بیدار** شتافت **یعنی** خود را **تا** **قیم** در **سنگ** **ارمان** **مخض** **عزت** **منزل** **سنگ**

یافت **بست** آرد **بزار** ان **کلهای** **تساظ** **طلسن** **التعانت** **بی** **و** **دید** **سید** **بستر** **از**

عجوب
منصف این نظر
جای جوید که مع جواب
است آورده و جواب
جمع جواب هیچ جا دیده
نشد
نخست دل از غمت دل
را با یک کل از غمت
دید و را با غمت
داده میگوید که جز از
در ذوق نودم باه
پاره کردید و در آن
دید و در آن گشته بود
برگاه گل نشسته بود
ما دیدیم آن بزمک
حال خود را قتم

که حجی دید و شکی نیست خواب دیدیم آن سخن بردگن را آمد برایت بخت خواب آید
 من ز بکار آمد مرا چون بوقت طالعی که بالفعل داد اعتماد ندارد که التفات عیان
 که در خواب دیده به بیداری نماید بخمال عاده حلاوت خواب همیشه هر که خواب است
 بیست تا تو خواب آید میفت ز دیده خواب من دیده من خواب نشود و می شود
 درینو لامضون معاف و ضمه معدوم المعاف و ضمه که متضمن مذکور است که بود مقصود ظهور
 از صداقت فی الحکله تسلی خاطر فرمود که شاید حال ضمه است تخمیش از سابق متوجه
 اصلاح احوال عقیدت اشغال کرده و از بند شداید غفلت بخت نخست مصرع
 چه عجب بنوازند گداریا کجا بی بکاهی زیاده چه معروض دارد و جز از روی قدیموسر
 انبها ندارد به فرلباش خان خان صاحب قدر دان بسیار مهربان است بعد
 بعد در حاشیه خط کرامت نمط ای صاحب مهربان فیض سان سله السجا بباد
 سعادت بنیاد و بذل توجه خاطر متیاز یافته هم آغوش نشاید انبساط کردید اگر چه نظر
 بر امتداد ایام مهاجرت بمصدق مثل مشهور مصرع هر که از دیده دور از دل دور
 مصرع انیق در هم جرم از و بسیار میداریم ما؛ لیکن بنا بر قصد الطاف حضور و در

منبع به وقت
 طالع کرام در اصلاح
 میان بیچ که در حکام ولادت
 وقت سوال چیر زوق شرعی
 نمودار باشد اول طالع
 ولادت و تاملی را طالع
 کونیند از تر طالع زرد از کف
 در کونست و سعادت عیبه
 است ۱۳ و عجبت
 شکتی کتوب البیه در شب
 همین حال کاتب که نشسته بان
 که از آن کاتب نوشته ۱۲
 ای شدای کوی که از غفلت
 کتوب البیه از حال کاتب
 بوقوع آمده ۱۲

کتابت کتابت کتابت

کتابت کتابت کتابت

کتابت کتابت کتابت

کتابت کتابت کتابت

کتابت کتابت کتابت

کتابت کتابت کتابت

کتابت کتابت کتابت

کتابت کتابت کتابت

کتابت کتابت کتابت

دل ارادت منزل متوجه ورود نو از شش نامه علی است بیت هر که نوشته مکتوب
 غیر یاد کن جدا بنام من ای دوست خط نسیان کشن باقی عند اللطای بغیر لب
 خاضع فیض سران قدر دان معتقدان سلامت شرح تمنای ادراک سعادت حضور
 سراپا سرور اگر مقدر زبان قلم و قلم زبان می بود در می دست آویز شغل دلبند
 تخریب و تفریق از شکنج رنج مهاجرت نجات یافته و سلسله تسلیم اضطرار منزل
 می نمود بیت بی بیات چگونه سر کند گشت به دردم تیغ و پایی از حزن غیر از آنکه
 این معنی بدل نزدیک از ضمیر منیر منیر تنویر که مشرق انوار قدر شناسی است حواله نماید عکاس
 بنظر نمی آید بیت نیست بے وجه که بر روی بنیام غم در آن چون تویی در دل
 با توجیه گفتن دارد و الله الحمد لله توجیه بر رگان نور کار الحالی از ایام گذشته صرف
 این معنی است که آینه بخود گذشته در استلای بلای انتظار گذرد بهر قسم خود دل
 مواصلت طرب موبیت صورت بند و جمیع مخلصا خاص و جن طلبان خدایت نصرا
 پیوسته مستعدی تجمل ظهور این نیست اندوخته و در بجزای جلال دعوات سرگرم است
 بیت یک نوروی ندیدم که طلبکار تو نیست نیست مصرع زنی نزدیک تو

کلمه در در استقامت
 از غافل سر کند نقطه سخن
 در هر گردن مکتوب انگاری
 و چگونه است تقیام انگاری
 است دست دمع تیغ برای سخن
 تمنای سیر کرد از بند و آزار
 بای غرض خفا را راه کرده
 الحال کس کس کس در دم تیغ
 زدن تواند در صاحب
 پای او از خصل باشد در
 بر در پرتابش از آن فای
 و از فصول آن که خود جان
 کرد در از مقصود با نواز
 ۱۲ فاقیم
 تو را با تو که گفتن دارد
 و این عبارت خلاف
 حواره خانی و حواره
 این است با تو سخن چه
 حاجت دارد ۱۲ فاقیم

نیست؛ غایت شما در زود بنصه شهود و شاید چشم دل متظران چشم بر راه مقدم
 ای سخن غالبه ۱۱

مست تو ام کجای الیوم تراب قدم بجهت الترام روشنی تازه یابد تا حصو این
 فدوی صدقتمو که بحسب ظاهری چندی در تقدیم مراسم بندگیها یعنی تسویبه
 عریض نیاز انما مقصر مانده امید است که مورد انتقام نبوده مشمول لغزش و
 یاد فرمایید باشد بیست که ما مقصریم تو در یابی حتمی در جرمی میورد با عطا
 تست؛ شاید که در حساب نباید نگاه ما؛ چاکه فضل و رحمت بی منتهای تست
 محمد فاضل تازه رفیق که در علم موسیقی فارغ التحصیل و اویم آرزو مند ملازمت
 عیدم العید است بذریعہ عرض بندگی نیاز خود را بر پیشگاه خاطر عطا میکند اند
 و حقیقت دیگر عزیزان عزیز الوجود تازه وار دک درین حکمت تبارکی و بلند آوازی
 در آمده اند و محاکمتان خان ظلمت زده ای دل جان نوجوان که دخی از یاد گرمی
 متعلق بر شده اند ۱۲

غافل نیست و بر خیر طلب لازم نموده که هرگاه عرضیه بجانب طالبی برنگار و بندگی او
 معروض دار و تمام عیار بر آمده اند از نوشته میزری گرم که است ششم میرزا محمد ششم
 واقع خواهد بود دید حاصل آنکه بیست و هجدهانی بنو اباده همیای ای مردک دیده نر

۱۱ تا حکم بود
 و این لغت سیرانی است
 کابری خد خد صام
 با شیخیانی باشد بخال
 کند موسیقی بویند
 و در زبان جوانی بیخ
 سخن است ۱۱
 سخن بیکدیگر را در قدر و
 از تیر و عید بیخفت
 قیاب بر نشه الحاصل
 بنظر و بیخوتال
 خلقت زازاد
 بکلام از زود درون
 بیخه رنگ از غیب
 دور درون و خفا درون
 کون و غیب است
 بیخه فال غلبت حاصل شود
 بیخه در کشف تاریخ
 از از زلی داده
 اسب غنث ولادت
 حقیقت آن ۱۱

جا تو خالی است؛ زیاده بوات مقتضای ادب بدیم که لطفکم فرید رب الوحید
تغیر لباشن خان ^{جسب} که مستقر در آن مظهر لطف احسان سلامت ارادتین محمد امین
 هر چند درین متمدن ریعه عرفیه نازگاہی پیشگاه خاطر عاظم نگذشته لیکن آنجا
 نهان آشکارا نشاء به حال است که دمی از یاد گرفت بنیاد و دعای از یاد اجرت
 اقبال ابد امتداد که نوعی از عبادت را میباید غافل گشته سمیت کی بود
 غافل زیادت دیده نمناک؛ حلقه ذکر است چون ^{تت} شمشک خاک ^{بیا} بجا بنیاد
 قسم که شدت شداید حرمان حضور ^{تت} سر کبک بخور اقامت این دیار را برد اول صدق
 تا کو را ساخته و دوام آلام مهاجرت ^{تت} سر ایا کلفت خان ^{تت} زمان عیش و لخواه را ازینج
 برانداخته ^{تت} سمیت بتوز بر طرب ^{تت} در رنگ ^{تت} لغمه خون نیست ^{تت} مرده در درک چنگ آوری
 نیست که چیت استدعای کوتاه کشتن شب فریق دست دعا بلند نکرده و در شب
 که بیرون نشدن روز وصال سر عجز بنیای عشق ز سر سمیت کلام و در که مشرق
 انتظارم نیست؛ کلام شب که ^{تت} بر در و در کنارم نیست؛ ^{تت} عجیب دعوات که در لایسب
 حقیقی است بلکه ^{تت} بر تقدیر ^{تت} بر تقدیر بودن اقامت ^{تت} بر اختیار ^{تت} خاکسار درین دیار سببی که

که بخون خزان املش
 گنج در بود در از کج کل بود
 بنیضه دارنده و عارضه جی
 خان خان بنیضه
 خان در زمان بنیضه وقت
 قوند غرض وقت در بنیضه
 بنیضه در زمان خان
 بنیضه در وقت در بنیضه
 درک کل عورت است
 درک کل تاری ای دوست
 درک کل تاری ای دوست
 سوز مشتق غلط در خان
 مشتق کلین زین و کجا
 در حیدر زون ۱۱
 سوزناز و در و عضاف
 و این قسم اشغلت افقت
 جهان که مستفاد کون در آن
 زبات معاضد معاضد الیها
 معضد معضد معضد
 این وضع قابل تیره و خوشی
 در دنیا خود کوش و در لایسب
 منته بر با معاضد نسوا
 چنانچه سر برش و پای و کورین
 صورت زبات سر پای کور
 پوکش کور معضد معضد
 در معضد بر در که پیش کور در کجا
 شخص صاحب قدم در معاضد
 نمود ۱۲ در ۱۲ معاضد

با این بین تشریف فرمودن که امری درین نوع تواند شد از مکن قوه بالفعل آرد
 یا قسمت این ذره بمقدار این ملک فیض یار پردازد که بفرم وطن یادیرمایا
 کشته در راه اگر دست قد مپوس دست دهد در یاد و بر بدرقه توجه باطن گرم
 موطون بمنزل مقصود رسیده بقیه عمر مستعار در کج از و ادای دایمی به بزرگان
 قدر دان با بیت که بود عمر به میخانه رسم بار در کج کج از خدمت زندان ننگم
 در کج تا کجا بشرح جرد دل مقصد اوقات شریف کرد و اقبال کم و فضا کم مزید بر
 به لاله خوب چند ذات سیرا با التفات صاحب کرم فرمای قدر دان لاله حساب
 مهربان سکه الرحمان جاودان واسطه مراد غیر طلبان با ادارات وین حجامین
 که بمقتضا صدق صمیمی فراموشی فراموش نموده شب و روز بیاد بجهت بنیاد
 است عجیب دعوات بدوام دولت حضور موفور السور و بره و در ارد که بسبب استیلا
 آلام دوری ضروری متمسک فرمایند نگردد و بیت هر که از پیش نظر طرف باید شش آرزو
 یارب آن روز مبادا که کنی یاد مرا؛ ملازمه با شیخ سعید الرحمان برادر خجسته
 شیخ محمد سله الا حد بوجای سماعی در رکاب کب امی مراجعت نمود چون حضور بنا بر

قوه بالفعل
 در استعداد امکان نوع
 موطون
 مکتف با موطون
 که آرد ما با جتن کثرت
 کم لفظ جمع اختیار نمود
 تا دلالت کند کثرت
 طرف کثرت مفاوفا
 موطون
 غرضه تدبیر مباد
 دل رحمان بر جزو فک
 بر جزو اعیانت

بمقتضای
 عبارت گرفته
 برای علت کافی

بنام
 برای علت کافی

مشفق
 غفلت

وکیل داخل دستک مردم متعینه نشده در عمل بطرفی آمده توجه الادر با بختات عمومی
 مطلوب است این قسم که مرکز خاطر عاقل باشد بعرضه ظهور در آید و طور تو به با کرامت
 عرض نمودن حکمت بقمان موضوع است مصرع چه لازم با کرم کس تر طریق معطی
 آفتاب روانی فیض سانی طالع باد به لاله خوب چند قدر دان صاحب مرقم
 چه بان سلامت این مرتبه این همه امتداد ایام سفر که بعرضه ظهور ظهور نمود هرگز
 متصور نبود و الا روز نهضت ایات ظفر ایات بتقیید تام بتقریب رخصت بدولت
 ملازمت فایز کردید و خود را امتلای شکسته حیرت نمی پسندید مصرع حیف حیف
 که من در بجز در اشدم بحال الیل و نهار بختات خالق لیل و نهار مستعدی است که زود ایام
 دوری ضروری منقسی سازد تا بدریافت و ام حضور سرور بخوبی بدارک یافت پردازد
 تا ظهور این تمنا آرزو آنست که با وجود یاد دهبی از گوشه خاطر کرم ما ترجمه کند و دست
 فراموشی آئین همین است؛ و فراموشی کن مقصود این است زیاده بندگی به گو به پال
 هر بان کم یاد نمائنده بسیار بیاو آئینده سلامت عجب درین مدت همسرت کاتب
 یاد مشتاقان مجور که بیاد کفر لغی خود را فراموش ساخته اند بفراموشی هم محظوظ خاطر
 ای باشد ۱۳
 همه ۱۳
 ۱۳

لاله خاکی
 کبک بنور ذرا
 معجزه سینه
 در کمالی نورانی
 باشد ۱۲ ام
 معجزه
 معجزه و کسر
 نای خفته آوار
 وقت نهانی یک
 و کلامی بپندید
 ۱۳

نشید بیت شنب و وزم بیاد تو هم آغوشن بقربانت شوم کردی فراموشن ^{بهر حال}
 آینه اگر مثل گذشته نگذرد و محققا مروت و انصاف هست که اگر انتقام ^{بسیار زیاده ۱۳}
 مقیمان کشور راحت بر مسافران دی حیرت نمایان عدالت نیست بیت در دیگر
 که توئی بودم آنجا کافی است؛ آرزوهای دیگر غایت با انصافی هست؛ زیاده چه نوسم
 جز اینکه مصرع لطف بسیار طمع دارم و نمی ندم؛ آفتاب یاد فرماییدها از افق دوام ^{طالب باد}
 به جسونت رای مهربان صاحب کم گرفتار مستلهم چه شدت شد کاید استیاق
 بمشابهت حد جرات فراق از احاطه شرح و بیان تجاوز دارد؛ لیکن این بار بار صبح ^{است}
 انتظار ضرر قدم مسرت لزوم که هر بار در یزیر بعهده نظر همیشه افتد این بار تا حال
 در پرده اختفا هست خنده کران می نماید ^{بیت} برگزیده بودم ای جان کز درد دل
 بنا لم این بار بردل من غم میکند که گمانی نشاید این بار بار اقامت در بلخ افکند
 و بر باغی شدن ^{بیت} ای می که توجه بستند مصرع هر چه می خواهی از تو می آید اگر نه نوردان
 هشت حیرت بنا بر شدت تضاد و بی سفر که نمونه سفر هست کم بیاد و بی خود پر دارند
 معذور اند بر مقیمان اطمینان لازم که همیشه سرخوش صهبای فراموشی نباشند ^{بیت}

ک
 باغی بلخ بسیار بوده چه
 باغی محضه مقیم ماغ و
 محضه ماغی گفته باشد
 از آن شراب خوش حال
 بان کسی که سخی و
 با عقل بات و در سراج
 نوشه که می چند
 مشهور اول سرفروش
 بعد از آن تو باغ نوزان
 سبب بعد از نوزان
 ۱۲ حیات

ما حبیب نبی و باده همایی بیاید آر مجبان باده بهار ای بیاض اشعار خاکسار ^{درین}
 باده پیمون مجھے شراب خوردن و نشاط کردن ^{۱۲}
 ایام اکثر در کار میشود غالباً تا حال اشعار مطلوبه نقل شده با اگر زود عنایت ^{شود}
 مجھے معقول میخون مجھے حقوق ^{۱۳}
 زیاده چه بر نکار و جز شوق منیهایت به جسمونت ای شیکار سونگ ^{نکار}
 مهران تعجب فرماست درین ماه مبارک اکثر مخطوطه ظاهر بود که خدمت سامی رسید
 شرف مواصبت خواج صاحب مهران که از مدت آرزوی آنست در یاد یکین ^{شد}
 حرارت ندره بانضمام تقدیم بعضی امور ضروری گذاشت آخر الامر معنی الامور ^و
 مرمونه باوقایتها بصورت عارفه جسمانی که از چند روز عارض احوال است ^{که}
 به حال المرفی واقع انشاء الله تعالی بعدی که بعید نیست بشرط حاجتدار ^{کاف}
 می پردازد شرح پریشان حالی توابع میر سید احمد سلمه الله الاحدین قوطان ^{با گنج}
 پذیر نیست خصوصاً درین ایام که خبر توجبه خواج صاحب جانب بالا که شکر است گرفته ^{۱۴}
 فرضه دران مایوس مطلق شده اند بلکه بسبب عدم ظرورتاً توجبه مومنین ^{میر}
 در سر کار اعی خلاف واقع تصور نمود بقاضای شدید که مورت بی ناموسی ^{است}
 پیش بنید از آنجا که میر مذکور از ازمند در جناح خواج صاحب اعتقاد و در خدمت ^{آن}

قضا آرزو کنی
 بند از قضا
 پس در جناح خواج صاحب
 نیز قضا را تا کس
 قرض خواه را از تو
 گویند غلط میکنند
 موهبتم
 فتح و اوقات بدیم
 مفتوح و دایم فقط
 خوب رسید و در
 بسوی او در آورده شود
 غایت
 مورت بضم ک
 رساننده در جناح خواج
 ملحق رسانند اعجاز

که در بعضی موارد...
 ۱۱۲

از دسترسین خلیف
 در متن مکتوب الیه
 توابع خود را از ۱۲
 علی ای عزیز
 کون منور البقیع
 نواز شایه
 آصف جاه خیر

بهرمان اتحاد است و بالفعل توجه سماجی بکار کرده مامور اندک جمیع توجه آبروی ایشان
 و البته توجه خاص است قلت فرصت مجوز بوقت تحریر نشده و الا نخواست که
 موجه باطنها حال جماعه توجه طلبت دار در حال اقسام توجه که مبدل شود بجات
 و با وجود دستگیری میزند که از احوال متعلقان مشارالیه اینهمه به توجهی در عالم درو
 بسیار بجا زیاده هر چه بخاطر رسیدن اولی الی دعا و اللیعا به میر میخرف قلی
 میصاحب مفرمای قدیم الاحساس است هر چند بر قین میدانند که تدبیر امور ضروری
 نوعی که در خاطر خاطر نمودند و محض صحبت خواهد بود و مصرع به پیر به پند
 و لایست با لیکر عدم اطلاع بر ما فی الضمیر تخمیر اکثر اسیر بندگشویان دارد
 مقتضای الطاف قدیم است که مفصل بقلم در آید تا دل صدقت فنرال از روطه تدر
 بر آید کیفیت طبیعت میر صاحب کرم گستر میر صفدر سلمه لاکبر برضی میز و ظاهر است
 درینو لا از استماع خبر طلبت شدن توابع از ترمی به تر نام و بر طرف نمودن شاگرد پیشه
 و عزم خرم حضور و دست بخاطر مشار الیه راه یافته در صورت تغافل امری نیست
 که پیش از نظر پاراداده سماجی اراده ایشان بکار از عزم جنبه نماید است بظهور در آید

ایشان بعد مدت ممتد درین حد و نظیر بر سر انجام کاری که سر انجامش در نظر ^{ای دراز} ممتد
 بر هیچ مورق تعظیم دارد غنیمت دانستن صلاح وقت بل از جمله واجبات است زیاده چه غیر ضمیمه
 بزرگنیکه مصرع تراویده بنیاد دل پوشیاری بشیر انداز خان صاحب بسیار مهر با بشیر ^{بیشتر}
 مروت اوجسان سلامت آرزوی موصلت سر ایا راحت زیاده از آن است که عمر ^{هفته}
 نخر در آید لکن الحمد که بعد مدت صدق ارادت این ارادت شرفت عکس پذیر ^{است}
 ضمیمه کرم تخم گریه خاطر عاظم را متوجه یاد فرمایید اگر دانید یعنی این عمری صدور ^{است}
 صحیفه سرور معصوم ^{نور} عطا می خطاب و اضافه از جناب ائین جای در سعادت ^{است}
 انستقام انتعاش تمام بخشید بیست برین مژده گرجان فشانم است ^{یکه} این
 مژده راحت ده جان است ^{پو} و ارب العطیه این عطیه همید را مبارک ^و میایون ^و وسطه
 رقی روز افزون کرد و انا در خبر رجعت که ظفر اثر گرم است در تصویر انشاء ^{الغیر}
 عظمی است کنشانه پیام نجات می یابد تا ظهور این تمنا ^{ببین} آئین چشم بر راه ^{یاق}
 بیست بگفتی ز تو راضی بود و آن تمنا ^ی اگر تحصیل حال ^{زیاده} چه نویسی ^{خبر} اینکه
 شوق از چه نوی زیاده است به نواب ^{مهور} خان ^{گور} ارادت آئین

عکس مانع از وفات
 آنرا نشان استیلا و ده مونسو الع
 عاقبتین مع خاقان
 شش بارش از برگ اناغ
 به بیست نفع اول کسرتان
 وقت بدستخانی شش روز شش
 قریب اناغ

محمد امین معروف باریان جناب سبطنا نوابفضل قدس سره قدس سره قدس سره قدس سره قدس سره قدس سره
 را سخنان مد نظر باد قبل ازین بکر عرض بلوغ یافته بشرط عدم ظهور نارسانی طالع که از
 چند گاه هست از کریمان قسمت بر نمی آید و بعد از مطالعه فایز نشده با دین و احوال
 همدان که داوود و محمد خان ببار طلب غایب حضور فضا که نظر را گاهی موی العیاض
 احوال خیریت اشمال حکم که بیست نفاصه سنجی بود نامه چهرت که مکتوب بر روی
 جبریل بن بند و تفصیل شداید و تحریر و دید او تحصیل حاصل نیست صبح و دایمی
 اعتدال اعلام قبایل انعام مستعد حصول دولت حضور غایت معصیت و حجرات
 باین توجه خاص کتاب تمنا که انداخته علی کل شیء قدیر از فضل قدیم توقع مستقیم است
 امتداد ایام دوری از آستان و فیض نشان موجب کم توجهی نکرد و بیست ماه هر جا که مستم
 ترائی پرستم و زحام می التفات تو مستم خبر التماس یاد فرمائی چه عرض نماید
 بنواب متبره جهان کور نش صلاوت قرین محمد امین جناب سبطنا نوابفضل
 قدس سره را سخنان مشفق معتقدان سلمه الرحمان اوج گرای درجه اجابت باو نمائ
 در یافت سعادت حضرت کرامت که شوم تر به نیست که نواند عرض من و بیست و شش تا و تقریب

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

حضرت کم با شرحه لایم بالقلم ذکر عراضین از مخرم به قلم و در نو از ششماه دانست
 شمامه که در ایام حرمان ملازمت وسیله جمعیت نیز از آن منظور است لایم نمودن
 نارسائی نامه برکن و یا نامساعد طالع بر بجز بای قلم تا طاعت تم کرد بدکه با وجود
 درود و در نجات عنایت آموذ جمال جاگیر بخیر و در ظهور این آرزو ابرو غنچه ظاهر نسیم
 و الا احتمال سلو تو عهد از آن که مفر ما می شغوق مصرع و نیست که عفتن نمک بکند
 وقوع واقعه خان شهادت نشان تهور در خان علیه الرحمان الغفران مخلص ابرو را
 بجا که نشت نشانده آه سرد و اشک در دیده خوانان صادق را با شک و
 رساندن از آنجا که با تقدیر مستع التعمیر قدرت بهیچیکم مدد و بر شرف نیست غیر از ضمیر و
 اشتغال به عاقتلای مدارج عمر و قبال آفتبده مال در مان این در دیده دو منظور
 نگردید و استعجال اظلال افضال را در برگاه واسطه جمعیت فدویان صمدت
 نشان در مصرع این عاز من و از جمله جهاتین با دیه از احوال ششماه استمال خود
 گویم که انکستم بهتر است میر حبیب مهران بلا شتابه میر فرشته که در سر کار عالیخان
 شهید با مستیاز تمام مسکونی دند و اکثر دولت حضرت عباسی دند و حال آنکه قسمت

۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

چندگاه درین نواح بسر برده با جوان شایسته هندوستان مراجعت فرمودند ^{مفضل}
 ظاهر خواهند نمود مقتضای فضل قدیم آنست که امتداد در میان حضور و دوری مسلمانان
 یاد فرمائی فدوی قدیم نکرد و که فدوی نظر راستباده را یاد کرد امت بنیاد نمود و آدم
 در حلقه مکوشان ^{علاء} اثره ارادت و اتحاد مورد مراتب تقفد و داد میداند و می باید به
 مانع زودینت بودم که نیز احشیم؛ افتد مرابروی تو به اختیار حشیم؛ در همه جا و همه حال
 خادم راسخ متصور گردیده نوعی توجه خاص است بدان با بد که چنانچه توجه عالی درین
 ملک سیده چند سال تماشای نیرنگی روزگار نمود الحان افضل متعال از نیجا آیین
 شایسته معاود و صورت بند و صورت وطن ^{بسیب کثرت مدت مفارقت چشم}
 هم معاینه نمیشود و چشم صورت بنید بیت از نگاه لطف کار کیمیاگر میکنی ^{توانی}
 خاک نازار کنی که میکنی اظهار احوال مرستار الیه نظر سابقه معرفت تحصیل حاصل
 دانسته تبه تفصیلی پر دازد اما جملاً ^{اینکه بودن این قسم جوانان نژاد طلب در کار دیندار}
 بهتر دست دید صلاح دولت است ^{بیت رفیق خوب کیاست چون کسیر عالم در عالم است}
 بهر که افشته کیمیاگر می توان گفتش در فقای بهر نیکو اگر چه از بیم بهتر اند و از نیکو نیکو نماند

استبداد
 تنه با کجای استبداد
 و منفرد بکلاری شدن
 بی نظریه و منفرد و متقل
 بودن بر یاد ارادت ^{۱۱۷}
 بزرگ کبر و
 پای معرفت مکر و فریب
 و طمس و فرود
 مجاز این معنی عجایب است
 بفتح اول نیز زده مانع
 نود از نگاه لطف
 آنچه معنی این بیت سابق
 مرقوم گردید در اینجا بود ^{۱۱۸}

لیکن چند کس مشن میرزا اعظم بیک میر عاشق علی میر خجسته که اکثر مصد کارهای
 عمده شده اند و شیخ محی الدین عرف پیر صاحب که در مردم و کهن جمع صفا حسنه
 امتیاز دارند و امور سپاه گری که از ایشان بظهور آمده بشریحی تواند در آمد
 قابل امتیاز و نوازش اند و جوهر شناسی نظر کمیاب اثر بر که در جو حال امور در فضا
 خواهد شد مصراع پر لازم با گرم گستر طریق مو عظمت خوانی شایسته قدر دانی و
 فیض سانی جاودان تابان باد به تهور دل خان بندگی بنده کمترین حمدین مقبول
 باریابان جبا فیضیات خان صاحب قدر و انصاحب فیض سان سلمه الرحمان باد فدوی
 قدیم هر چند از چند گاه در ظاهر محبت و اسب العطیه از دولت حضور بر و در
 بحران موسوم است لیکن ^{مقتضای} قدم اعتقاد دمی از یاد گرامت بنیاد و دعا از یاد
 اقبال اندامت داد غافل نیست فرد گریه دورم از بسا قربت دور نیست بنده
 لطف شمایم تنها خوان شما درین مدت سباز اقتضای قسمت ره نورد وادی تعطل و
 بی جمعیتی بود عمده از تسوید عراض نیاز مقصود مانند لب آنکه بدل و گرم خام بر احوال
 صداقت مال الشیرین دل فدویت منزلت است سخاوت که بعضی حال شست شامان

نام نهاده شد دولت آن
 کرده شده و بعضی با نظر آن
 کمال اول فرج
 قدم
 دل از برین نشاند و در برین
 و کسبکی و فقیه بود آن مانع
 از بود فقیهین
 فرما که نهایت نزار و
 هم قسمت
 با فسخ حصه از آن با کسر
 حصه آن
 و نشنیدن بیخ میوم که
 فضل و کم خواص بر احوال
 من میندول توانست در

نگهدر خاطر کرد و در احوال بدستگیری افضل از دستمال زبورق معیشت کرد ^{ای تیره و فاضلا شدند}

پریشانی برآمده رو بساحل جمعیت آورد یعنی بزرگان این دیار از راه قدر دانی

بقتضای تمام از غم و وطن باز داشته پیش از لیاقت کمترین توجه خاص نگاشتند

و بآبرو که ملحوظ نظر بود دست نرزم رکاب داشته ضرورتی جهت اندفاع کان فرمودند

که فرمودند دل ارادت منتر است با جمال عرض حال حال نمود بهر حال نظر حفظ

عزت و آبرو بکام آنکه بیست اگر نیم مانی بعزت دیدند از آن به که خوانی بیست

از قلمت و کثرت نظر برداشته در همه حال راضی بقسمت بان شکر رب العزت

اعتمادی لواجی دولت ابد مدت است مصلحت بهر جا که مستمتر سعی چشم توقع که در

هر حال بهر حال از گوشه خاطر عاظم خود نگریده گاه گاه بعنایت عنایت ممالق

مشمول عواطف باشد بآید جرات حدایت دید بهر **داخان** عزیز ارادت

ارادت آیش محمد آیش بنیامین خانبه خانبه همان حسب قدر دان قبول باد آرزو

ملازمت بر ایاراحت زیاده از احاطه شرح بهمان است و بیان در وجدانی گرامی

بیرون از قدرت قلم دور بان **سبت** جدائی آتش تیر است می سوزد و در اجازت

عبارت بقول اول
مستحق است در قول
بدستبازی با رکاب
داشتند جمله مقفله
در استحضار حال واقع
است که صفت حال کمال
کنند ممتنی که کمال
دوین وقت که خوان
چنین است ضرورتی
برای ضرورت الخ

خدا که رفیب بیل ز داغ جبر آرزو در عالم کون و فضاء توقع دوام جلالش آید

و تکیه بر باد مصرع بر که آمد بجهان ز ابل فنا خواهد بود لهذا دل صدقت منزل

و فوق از این اختیار میخواهد که برفقت آن قدر دان شفقت شاعر بگری نماید

کرد و در بد وقت فوعالی بوکل رسیده لقمه حمیم خیر جلال البقیه در گوشه از نو البیرو در

انزوی سبت آرد تر صد که وقوع دوری ضروری که حصن مقصدا فی تقدیری هم تعجیب

حقیقی ب اختیار یابد که عجز نظر مانده در وقت توجیه حضور بر پوز موجب این

بموجب ز دیده دور نگردد مصرع از دوست یک اشاره و از من لب در وید زیاده

جز عرض نیاز به عرض نماید بر میر محمد زمان میسر صاحبان مشفق قدر دان است این

سپهجوم روز کاری است که یک قام چون حرف غلط از صفحه ضمیر نظیر یک رنگ سپه

مخوشنده گاهی غلط هم مخلوط خاطر غلط نمیکرد مصرع خاطر نا اوست هم شبکا

این چنین باد از روز استماع خبر که در آرزو واقعه خاتمه باشد نشان نور افشا

علیه الغفران بنابر عدم ورود عنایت نامه صد و اخبار و حشت آنا شب و روز

اضطراب در آید و چند زبان بعضی عجزه مجمل خبر نیست ذات سر ایالت

کون فکرون کون فکرون
سندون فکرون فکرون
ازین بر و نظر و جهان ازین
این نقش بر آن کشید کون فکرون
عنت و عذاب ازین در کار
بمورد ازین کار عذاب
و این بگری ازین کار عذاب
عقوبات ازین کار عذاب
بیکاری که ازین کار عذاب
که ازین کار عذاب
کون پس ازین کار عذاب
فایده ای ازین کار عذاب
فایده ای ازین کار عذاب
بمورد ازین کار عذاب
فایده ای ازین کار عذاب
بمورد ازین کار عذاب
فایده ای ازین کار عذاب
بمورد ازین کار عذاب
فایده ای ازین کار عذاب
بمورد ازین کار عذاب
فایده ای ازین کار عذاب

مسئله ^{تعمیر} مستعجب بقدم مرامیم ^{تعمیر} سکر حافظ حقیقی کردید لیکن دریافت احوال برادران مهربان

بوجوه شیخی بیشتر باعث تشتت خاطر شد و عجب مکرر نایق نیاز ابلاغ ^{ای بر دشمنهای تنگدود}

داشتند و با در انتظار و در جواب مهرت انساب بسز کرده بلکه هنوز در غم ^{ای ناخورد}

است غالباً نارسائی طالع باعث نارسائی نامه رآن شده با و گرنه توفیق ^{ای ذیل غالب}

بوجهی من الوجوه مقضی این همه بواجب نیست که سالها بر شحات ملک عطف ^{خزان}

سکت بهره یاب نکرد و مصرع چه بد کردم بمن خاطر نشان کن مهربان من ^{خاطر نشان کردن معلوم کنانیدن}

گذشت آنچه گذشت آئیده مثل گذشته گذرد و بسیت دریافت توایم هر کجا ایتم

بیگانه مشو که آشنا ایم و ز صد که احوال برادران مهربان زود ز بقدم آید یا خاطر ^{صفت برادران}

منتظر از شکسته انتظار بر آید از احوال ملال اما مال خود چه شرح میدهد که بعد رسیدن

از کرپه بارکات اسپان اسباب بقرضی ایان حواله کرده غم وطن مضمر ^{ایه چه اسپانیا}

ناگاه مشیت ^{ایه} الاسباب بصورت توفیق بزکان این ملک جلوه گرفته با وجود

عدم قصد بسیر زنجیر قسمت نمود و بعد چندی آمدن بعضی برادران دیگر سوای ^{مبتدا}

برادران در عبد الجواد باعث افراط قرضداری و پریشانی گردید درین ایام ^{برادران ناجایب}

مسئله مستعجب بقدم مرامیم سکر حافظ حقیقی کردید لیکن دریافت احوال برادران مهربان بوجوه شیخی بیشتر باعث تشتت خاطر شد و عجب مکرر نایق نیاز ابلاغ داشته و با در انتظار و در جواب مهرت انساب بسز کرده بلکه هنوز در غم است غالباً نارسائی طالع باعث نارسائی نامه رآن شده با و گرنه توفیق بوجهی من الوجوه مقضی این همه بواجب نیست که سالها بر شحات ملک عطف سکت بهره یاب نکرد و مصرع چه بد کردم بمن خاطر نشان کن مهربان من گذشت آنچه گذشت آئیده مثل گذشته گذرد و بسیت دریافت توایم هر کجا ایتم بیگانه مشو که آشنا ایم و ز صد که احوال برادران مهربان زود ز بقدم آید یا خاطر منتظر از شکسته انتظار بر آید از احوال ملال اما مال خود چه شرح میدهد که بعد رسیدن از کرپه بارکات اسپان اسباب بقرضی ایان حواله کرده غم وطن مضمر ناگاه مشیت الاسباب بصورت توفیق بزکان این ملک جلوه گرفته با وجود عدم قصد بسیر زنجیر قسمت نمود و بعد چندی آمدن بعضی برادران دیگر سوای برادران در عبد الجواد باعث افراط قرضداری و پریشانی گردید درین ایام

باقضای آب خور در آن همه عازم وطن شدند و قرض منه آنها برین بی دست پا
 افتاد و الا صورت همین معنی باعث اقامت بی اختیاری است و الا مصرع در
 دیار یک توئی بود نم آنجا کافی است ^{بسیار} زیاد چه عرض نماید خبر بندگی بمهر خندان
 میر صاحب روان شوق مخلصان سلامت چه عرض نماید که تمنای حصول ملاصحت است
 مسرت چه قدر گریبان گردان صدقت منزلت نظم خواستم در و شوق بنیان است
 بتو گویم که هم تو در مانی باز کفتم چه حاجت است بقول آن که تو خود در دلی و میدانی
 پیش ازین متواتر تالیق نیاز به ترسیل داده لیکن عدم ورود جواب نارسیانی طالع کعبت
 نارسائی نامه بران گردی مطلع گردانید فی الواقع بیست و یک سال است که تو کتب که به آلودم
 که با دویم نم برود کاغذی که تم دار و اگر چه درین مدت کاغذی حقیقت احوال خبر مان به کتب
 در نیامده که واقع شد اید انتظار کرد و لیکن چون به سبب قلق و اضطراب که از راه
 ارواح صمیم دار و اکثر مشفق حقایق رویداد که کسب بر روی داومی بود مگر زبانانی
 معتبری استماع نمود که برادران مغفرت نشان کریم شاه و میر میران بمقتضای سعادت
 شربت شهادت چشمه زدند و جان مخلصان در کعبه غم واکم کشیدند شوقین

لق قلوب
 قلق و اضطراب اکثر
 متفحص حقایق رویداد
 می بود شکر طاعت و
 فولد مگر زبانانی معتبری
 استماع نمود که برادران
 و در وجه کعبه
 شکر آورده که
 صفت قلق و اضطراب
 و در صفت رویداد
 فاضل
 اضطراب و آزار می
 صمیم

علم آفرین ابواب غیبی بر دل کشود که نمی تواند عرض نمود ^{پس} دست آنچه برین می رود که بر
یاری رحمت تو بیخواب بیان صفحه ۱۲۳
 شتر مرغی ز غم میزدی کافران بر جنت الماوی علم از آنجا که با تقدیر مقدر بر حق
 قدرت مقاومت مقهور ^{بهر} نیست و غیر از هر نیم شکایت این دردی در او ^{مقصود}
 منتهی است آن زمانی هر آینه ایجاد گوین بر بدتره همت جلی و فطرت از لی رزقاری ^{این}
 مستقال شده باشد حق تعالی آنقدر دانرا لبع طبعی آرزوهای بی بهره در گرداند
 بی چون این پرو و نه مال کشن ^{بدر} سیاه و الغم البدل آن ^{بدر} مسافر کشود مغفرت
بخند آفرین و بهتر
 به شیخ عزیز الله شد که بعد از روی بسیار و انتظار مبشمار دولت قریب ^{جوار}
 قدر دان صاحب شفقت شعرا شفیق بلا اشتباه عزیز الله ایله الله و ابقاه و
 و توقع انقضای ایام دوری ضروری ابواب بساط برود دل غمخیزه کشاد و غمخیز
 از فضل الهی امید قوی است که کامیاب تمنا کرد یعنی دولت موصلت دریافته
 از منت گشتی نامه پیام نجات یا بدیست شوق بر هر کرده ام از وادی دل ^{بهر}
 که چه بسیار است ره آخر بمنزل میرسم شب نیست که بی یا و اگر می گذرد و دوری
 که استغفار با حستان جمیع کمالات ضرورت ^{مگر} و معنی با بین برین مذکور محض فردی

در دست کسی که می تواند بر این
 علم آفرین ابواب غیبی بر دل کشود که نمی تواند عرض نمود
 شتر مرغی ز غم میزدی کافران بر جنت الماوی علم از آنجا که با تقدیر مقدر بر حق
 قدرت مقاومت مقهور نیست و غیر از هر نیم شکایت این دردی در او
 منتهی است آن زمانی هر آینه ایجاد گوین بر بدتره همت جلی و فطرت از لی رزقاری
 مستقال شده باشد حق تعالی آنقدر دانرا لبع طبعی آرزوهای بی بهره در گرداند
 بی چون این پرو و نه مال کشن سیاه و الغم البدل آن مسافر کشود مغفرت
 به شیخ عزیز الله شد که بعد از روی بسیار و انتظار مبشمار دولت قریب
 قدر دان صاحب شفقت شعرا شفیق بلا اشتباه عزیز الله ایله الله و ابقاه و
 و توقع انقضای ایام دوری ضروری ابواب بساط برود دل غمخیزه کشاد و غمخیز
 از فضل الهی امید قوی است که کامیاب تمنا کرد یعنی دولت موصلت دریافته
 از منت گشتی نامه پیام نجات یا بدیست شوق بر هر کرده ام از وادی دل
 که چه بسیار است ره آخر بمنزل میرسم شب نیست که بی یا و اگر می گذرد و دوری
 که استغفار با حستان جمیع کمالات ضرورت و معنی با بین برین مذکور محض فردی

منزل نگرود درین مهم بغضین بزرگیم کاری از دست آن عالی دستگاه قوی
 بعضی کار سخت و مشگل ^{۱۲} آن
 بعضی نسیب در کوه ^{۱۳}
 بعضی نسیب در کوه ^{۱۴}
 بعضی نسیب در کوه ^{۱۵}
 بعضی نسیب در کوه ^{۱۶}
 بعضی نسیب در کوه ^{۱۷}
 بعضی نسیب در کوه ^{۱۸}
 بعضی نسیب در کوه ^{۱۹}
 بعضی نسیب در کوه ^{۲۰}

دقت و تبحر
 آمد انجمن
 پس از او
 صاحب فرست
 صاحب فرست
 صاحب فرست
 صاحب فرست
 صاحب فرست

می کشود لیکن شاید لطیفاً تمام جلوه‌های نمودن آنکه زبانی مهربان بلاشباه میسر است
 سیده اشده که بر فاق خان عالی قدر فوت نشان غالبان سله السیجا بتا زکی درین
 نوع تشریف فرما شده اند مفصل کیفیت ^{۱۱} حوال خیر مال دریافتہ جو ابر مراد در سبک
 تما کشید و با شمع ^{۱۲} مزده شیر بعد العشر رطب اللسان شکو و ایتب گریه
 ایزد و ایتب اعلام دولت التیام ^{۱۳} راج گرای مراتب عمل کرده اند و خیر طلبان
 تو حیر طلب از بند حوران نجات بخشیده در طلال تفقه اشمال یکام دل رساند تا
 طرب این تمام بر انگای قدم لطف عطا ملت کش گاه یاد فرمایند است بریت ^{۱۴}
 زان چمن آرزو که یکام دل تری رسد ^{۱۵} من در فشتانی حیرت که ز نامه کل لیری رسد
 خان صاحب را با فضل و احسان بفرض الله خان سله الله الممان که از مدت عمدت
 قلعه لری تری درین ضلع تشریف دارند و فی الحقیقت باعث بودن خیر طلبان
 افضل قدیم ایشان است قبل ازین چند فیل او اندهند و سندان نموده بودند در او
 زن مسدی با این قیمت ^{۱۶} و نیزه از روی نیمه بوجه سله حریده در وجه کار سازی
 صرف نمود و تا حال پنج سال گذشت یکدم عاید نکشت درینو لاکه مسند حکومت

۱۱ و نصیبین در آن زمان
 ۱۲ عسر بالضم
 ۱۳ دشواری و دشواری
 ۱۴ کار ۱۲۱۲
 ۱۵ اول بر سکون تالی
 ۱۶ بجمع تریع نر زبان
 ۱۷ اناج بانفع
 ۱۸ طرف بالای
 ۱۹ و گران امر در گردن
 ۲۰ بجمع غبت و میل
 ۲۱ از ترکیب اسم
 ۲۲ معنی فاعل حاصل میشود
 ۲۳ ایشانی
 ۲۴ ای پادشاه در این بقراری
 ۲۵ کردن باشد

بهر حال در ابتدای حال التزام حضور مرتضی و قطع نظر از حضور رضا و الدین که عقلاً
 ای حال سوره اربعه ۱۱
 و نقلاً فرض است امر رضای ثانی خود ایم مطابقت استه خود پسندی اصلاً نفرمایند
 که در آن وقت از آنکه در آن وقت
 بجز نوشتن نمیشد عمل نمود و مشتاقان را سپردنشان در جمعیت نمایند زیاده چه شود
 بجز اینکه بیست ^{بهر} روز و خوش کنیز که چون جناب پنهان زیر پاپا بود از خود
 ایام هرزه گردی کوتا بود به عهد الستار مهربان صاحب کم یاد فرما سلامت
 پیورده و بیفایده گردید ۱۲
 شدت شداید اشتیاق و وحدت انش فراق زیاده از وصله صرف عبارت است
 علاوه انش اینک درین ایام صعوبت انجام انتظار خبر راحت از خیریت احوال خبر
 مال از حد خیر و تقریر تجاوز نمود عجب که در نیت هجرت گابن نام این مجبور
 از دل دیده دور سپهریم بر زبان قلم عبودیت میگذرانم ما بغلط بر زبان
 ما را شکایت از قلم شکایت است و عجب که با عزمه عزیز القدر صحیفه القدر
 صد روز فرمود و خلدش تلخیص عالم امتیاز حاصل نمود سبحان الله بیست و یک روز
 ای کله که در حقیقت دعاست بر سلامت که در آن روز
 بنامه وفا و پادشاهیه سلام هم از من دریغ داشت پنهان بیست اگر یاد کنم در
 که کسی یاد و همیشه یاد تو در جهان من با دو قطعات میندی که بمهر با تو و التیام

درست یعنی در حضرت شد
 خودتان نموزن کلام کردی و در وقت
 بیخبر از ساعت بود و طرف او درین
 ذات مطلق کردی و درین حال
 برهه گردی خدا حاصل نشود و درین حال
 تمام بیخاطره بود و هرگز از دست او
 نوشتن از دست او بیخبر
 مطلق بود و بیخبر از دست او
 و طاعتی نکردی و درین حال
 انکار صفتی کردی و درین حال
 بس که ازین نظر از دست او
 خود را باس از که جنبه است و تمام
 بینه ازین نظر از دست او
 سخن از قلم او و تمام
 علاوه با کسر و یکدیگر
 نهند معجزه کردی و درین حال
 بر چه که بر تو نبوی نماندند
 آنرا بفکر کسی با گردید در غایت
 تو یکبار نام از دست او
 بیست صنعتی گفت که درین
 بنامه و از جانب کفار گفتند
 کرده تو و یکبار بیده بیخبر
 اول صنعتی گفت و در مصلحت آن
 خود خطاب کرده ۱۳

مست رام ابلانغ یافته بود دامن زین آتش شوق مشار الیه کردید لیکن بحکم
نسخه مکتوب البیانغ نموده بود ۱۲
 الامور مرفونه باوقایها حصول رخصت موعی الیه تا چندی غازه تغذیه
 دارد انشاء الله العزیز وقت مقدر بطریق میرسد و علم علی امیرالمؤمنین
 میربان صاحب این سلا شریک آرزوی دریافت شرف حضور نشاط معمور مقدر
۱۳۱۰ هجری ۱۳۱۰ هجری ۱۳۱۰ هجری
 زبان علم بود و می شغل تحریر ابشتیاق و مصاب فریق پرداخته از چنگ
 الم مهاجرت نجات حاصل منمو دمیها که کیت قلم درین می جان کر الکنده
۱۳۱۰ هجری ۱۳۱۰ هجری
 ستم و شتر شده این مدعی متمنع الاظهار بر در گم بیت بیگ کنگ ز شتیا
 مانده نامه ما چون زبان لال بر گز و انشد با چار با نهار ما فی الضمیر پر دازد
 که بتقریب بعضی امور و از جناب خا نصاحب قد دان عالی شان تهور دل خان دستور
 یافته بیدر قه توجه کرم فرمایان عالی توجه از جمادی الاول هزار کات رسید و بسبب
 تشریف داشتن گرامی در قلعه از راه شدت تمنا باری تا بانه بر خود سجده بی اختیار
۱۳۱۰ هجری ۱۳۱۰ هجری
 باین ترانه حسرت نشان منم کرم کردید بیت کعبه را دیدم دلم از درد تنهایی
۱۳۱۰ هجری ۱۳۱۰ هجری
 گذشت و محفل آرای که ما را خواند و خود همان کسیت و از بس سبتل شوق

له احتیاج
 آتش شوق و غیاب
 انکار زین با دامن
 افروخته غیبت
 کیت بغم و فزع
 سنج رنگ که بر پای
 زنده بان هم در سایه
 باشد غیبت کعبه
 سر کعبه کاف فارسی
 بر آید اوله انتهای
 و بین صبح
 در کجای یافته
 و اگر یافته شود در قلعه

در صد و آن بود که خود بسهامی خدمت برسد لیکن که چندی خبر سرعت معاودت
 گرامی ازین اراده باز داشت اگر احتمال اینهمه توقف می بود هرگز درینجا توقف
 نمی بود بهر حال الخیر فیما وقع حالازو دیده و دل آرزو پرست از شکست انتظار
 برآورد که بودن اینجا بدون موصلت آن کرم فرما بر دل محبت منزلت شایسته
 زیاده ازین طاقت انتظار طاق بیست بیا که در شب بجز تو چشم گریانم چو
 زخم آب سیده بهم نمی آید خبر وقوع واقعات وحشت سمات که ناگزیر روی حیات
 است بصورتی که خاطر عاظر نقد غم و الم افزوده نمی توان عرض نمود لبند الحمد که
 آن دانای اسرار تکوین ایجاد پیش از همه عالم بی ثباتی عالم اند ما دوی
 مراتب مصابرت درین امور گرامی تحصیل حاصل دانسته در همه حال بدعای خیر
 انما مشغول بر دوازست مصرع آتی تا جهان باشی تو باشی به سلطان محمد
 سلطان اقلیم مروت و جهان سلامت شوق دیدن باز یاده از احاطه شرح و بیان
 است بیت شوق در گفتگویی گنجینه بحر اندر سبوحی گنجینه همیشه مریز خاطر دار
 که وقت فرصت خلصت حاصل نموده چندی بخاطر جمع دست بهم می گرامی دریابد

صد
 بختی از کجی و
 نقاب در بر عیون
 ۳۲ حجاز ای مقصد
 نمودن و در بیان
 ۱۲ غ
 طاق غصه کویک است
 کعبه تا جبهه را
 طاق کوبیده را
 ۳۲ ح
 گریانم چو
 گریان من چون چشم
 آرزو سیده التیام
 نمایا به ۱۲

لیکن کجسابق دست نمیدید بای حال کجکم الامور منسونه باوقایها مستظر ظهور
 وقت است انشاء الله العزیز بر وقت مقدر فایز آرزو میکرد و مبرمج نومیدستوان
 از و با کدلداری کند؛ درینو لا گاو ان بار بر دار چه غله بدست او نیز و سنگ
 ارباب و نگاه بخدیت آن والاد سنگاه میرد یقین که بمقتضا قدم تو جبه
 کام و امیدول تو امید فرمودم مژدم و باد به عالی خان خانصاحب غالب قدردان
 سلامت در وقت وقوع مهتمه لازم الوقوع که وقوعش در نظر ارباب دانش دل
 دیده که در مرام نیست ناگزیر زمان قلم در زبان را بکلمات مصابرت ستا شد
 نمک تازه بر جرات پاشیدست و از نقد هم اسم متعارف چه اند فاع اندوه
 جگر و ساداشتن کو یا کوه اندازند بلند بناخ تراشدن خصوصاً بنحایت قدر در
 همدان که واقفان لر کون و فساد و عالم روز نگوین و ایجاد اندر فی ازمین مقوله
 به علم آوردن زیره بکریان و ستادون است و حکمت بعمان یاد دادن لهذا اعیان
 کمیت کلک صداقت سلک از آن وادی جان گرامعطوف داشته زبان
 ارادت بیا ز آبادای مراتب دعا که ورو دایمی خیر طلبان بی ریاست کو برمود
 بیان و طایفه

لیکن اتفاق آمدید
 وقت مقدر فایز آرزو میکرد
 از و با کدلداری کند
 ارباب و نگاه بخدیت آن
 کام و امیدول تو امید فرمودم
 سلامت در وقت وقوع مهتمه
 دیده که در مرام نیست
 نمک تازه بر جرات پاشیدست
 جگر و ساداشتن کو یا کوه
 همدان که واقفان لر کون
 به علم آوردن زیره بکریان
 کمیت کلک صداقت سلک
 ارادت بیا ز آبادای مراتب
 بیان و طایفه

ادبیست

ای مهربانی

ای مهربانی

عقل

قدردان

تغذیر

صبر کردن

تعالج

ان

ای جهان

ای جهان

ای کار بیخاییده کردن چه زیره از کرمان می آورند

ای از باب اظهار برای صبر

بیان و طایفه

و استیصال آیات عمر و اقبال آنهم سپهر افضل را بروفق آرزوی خیر خوانان قدوت

استمال مترقی مدارج کمال گرداند و آرزو مند آن برخواه را از نو بد ریافت

بالا برآمده بلند شونده ۱۲ و ۱۳

دولت حضور میسر و گنجور بکام دل رساند هر چند ایام دوری ضروری جناب عالی نظر

تامل بسیار کم می نماید لیکن مصرع درون دیده اگر بنم نموست بسیار است بی زیاده

چیز عرض نماید غنای قدس بوس است و بس خدا کند که زود دست دید بجنبه و کرد به درویش

صاحب محبت و مشفق و مهربان سلامت فیض علم فاو فتنه معدوم المعایر و فتنه بر عزم خرم

این صنایع جهت علاج آزار چشم که چشم بیدار بپنجه کشیم مبینا دور و نمود و بر حقیقت

احوال کرامت استمال مطلع فرمود اگر چه حکمای حقاقت مدعی درین حدود معتقد اند

لیکن حکمیکه حکمت او اعتماد کلی توان نمودیم حقیقتی است و بس تعالی و تقدیر

اگر بیاستد نیز ظاهر بر وفق مضمون مصرع بر توکل زانوی اشتهر به بند و رجوع با طیبسان

این نواح دلنشین شده باشد چه به ازین شاید که اسباب تبییر عزیزی از معالجان

این حوالی را سبب رفع آزار گرداند لیکن رای حسب فیض رسان بد نظره عالی انان

بعضی موافق که مرکز خاطر خاطر خواهد بود مجوز توجه باین سمت نیستند بموجب

بعد از آن اطلاع این معنی نمود ظلمت نمود و الی یوم الموعد به **مصطفی** هر صاحب
 فیض سان شفیق قدر دان سلامت هر چند توجیه عالی از قدیم بر احوال میرزا لطف الله
 که در همه جا و همه حال طب لسان شکر احسان آنقدر دان اندمبندول منکیر و دو مخلصان
 را مریون منت بسیار زد لیکن درین ایام ظالم با بقضاء وقت کمی توجیه بسیار بعمل آمد
 لهذا موعی الیه بسبب کثرت توابع و قلت ایام موقوف شدن اجاره موضع
 معلوم مضطرب شه خود را بجنور فین گنجور رسانید و به ملازمت بزرگان فیض سان
 بهره ور گردیدند رای صاحب قدر دان مکر الرحمان بعد دریافت احوال از راه شفقت
 قدیم سه چون در مابینه از طرف خود مقرر نموده در باب بحال داشتن رعایا سابق
 بدستور معمول بگریزی دست هر قوم فرمودند و با وجود عدم عزم میرزای معری الیه
 با التزام رکاب سعادت انساب نظر برفاقت سامی خصمت نمودند از آنجا که پیشانی
 موعی الیه از شرح بیان مستغنی است توجیه آن والا توجیه قدر دان بحال ضعیف تعیین کرد
 غنایات قدیم از نقد و اجاره بطریق معهود موعی الیه داشته و توجیه عطار ایضا مریون
 عطا ماه به راه رسانیده نوعی توجیه فرما خواندند بود که مخلصان مکر درین باب

این معنی قدیم
 و کینه در میان کرده
 شده ۱۲ احوال
 و در کتب
 برای معنیست مقرر
 کرده شود قتل میرزا
 و دست بر ۱۲

مصطفی
 هر صاحب
 بیگ

ای توجیه بلند در ۱۲
 ای ریاضت
 ای توجیه بلند در ۱۲
 جاری کرده شده ۱۲

ملک دل میں ارادت نشان مسکند درود نواز شامه کرامت شمامه شعر بر وی یاد
 تازه که بمشیت مقد حقیقی روید و نظر بر نوید سلامت ذات عالی درجا که در همه جا
 و همه حال محفوظ حفظ معال با در نظر ان بواجب جمعیت او نسا طر روی دل و
 دیده چه جور ان چشم بر آه اخبار صیرت آثار کشاد در باغی آدم چه سر نامه لطف تو کشود
 چون خاتمہ شکر بنیاد سجود پدید شد ز در و شر جان دل کوه الم این نام بود
 بلکه آئینه رحمت بود اکثر بزرگان امید یار علی الخصوص را ای صاحب ریا لطف عطا
 سلمه الله تعالی شب و روز بجناب مجلی عوات داعی خیریت و سرعت معاودت
 آن قدر دان عالی منزلت اند و جماعه دعا گو یا نرا که سابق هر گرم دعا نصرت ایستاد
 بودند باز مشغول فرمودند و ابعط یا تیر دعای این داعیان ریا راز و بودید
 اجابت رساند و تعطشان و ادوی دوری بحاله زلال وصال فیض شامه شاداب
 گردانیدیم ای خوش آنهم که وصال تو میسر گردد و چون نفس جان بلب آمده ام
 برگردد و پشید شدین عزیزان عزیز القدر مغفرت نشان خصوصاً مشفق شمع مجید
 و انوی میرحمید الدین که هر دو بمنزله عم بزرگ برادر مسترک صداقت قرین بودند

این بیت مصطفی است بر
 مصحف اول و جان موصوف
 بپ آورده مصنف آن در پیش
 محکم در وقت مضایق الیه
 باشد یعنی آدم خوسر
 که وصال تو حاصل شود
 مانند نفس که در حالت
 ناله بسوید از باطن
 فرمود و چون جان
 که در فرق تو لب آه
 است بسبب وصال تو
 باز تن بخود کند

صبر و شکیبایی است از اینجاکه با کارکنان تقدیر نیروی هیچی نشسته ضعیف را که موصوف است
 بصفت خلق الانسان ضعیفا و حی محمد و نیست رضا بقضا او تعالی شانه را در او ای
 پیرا دره خنده است از زود و بوقت ۱۲
 در دیگر تراش دانسته اما فانا بعبای عافیت تمومندی ذات فیض سما و تعجیل
 رایتا که امت آیات شغلن بردار است و است حقیقی برود بعرضه ظهور در دالده میرجم
 ای شرف عا ۱۲
 از چند گاه در شهرت شناید غمخیز بر بعد نشیدن موجب امر عالی بتلی
 و دل ای می پردازد حالا چند که از توابع دیگر معجز میگردد غیر از فضل که عالمی
 فریاد رخ و نذارند یقین که فیض عظیم دستگری جماعه بیکسان خواهد بود و ظلمت عدو
 بر المعبود بعرضه بری غمخوار و جوای ای خبار من بحیر از خود مسلک عمر و انا نامه نامحی
 که بمقتضای اتحاد مغربی تضمین کنونیات ضمیمه بود در شهبانم طرفه نکسایا
 نمودیت مکتوب دیده مرادش ساخت این نام بود جامه یوسف بود
 تسویه احوال شنت شمال مکر در خاطر فارگدشت لیکن نظر بر وجهت
 تحصیل حال دانسته مجوز صداع بیکدیگر نکشت قطع استم در سوزنیهان را
 بنویسم که هم تو در مانی باز گفتم حاجت بقول که تو خود در دلی میدانی درین

لله عز و جل
 از غم نزار که اول
 بقیع اول از زود
 تا اول غصه صاف
 بودن و بکنون غم
 پس از کسب
 در مصیبت عالمی
 خود بخیزد و غم

ای شرف عا
 ای شرف عا

ایام دست برد ایامی که ارجی تمام ضبط و بخان طاققت از دست برده و من
 در پیش خوشی دوست را ممانه بکنگو در آورده کوم و چه نویسم روزی نیست
 که سوزش اشتیاق دل مشتاق را خورشید اساز صبح تا مسامه روزی نیست
 سوز دو شبیست که تب شعله فراق جان مودت تو امان شمع نشان از
 شام تا سحر در کج سوز که از نیندازد بیت بی تو هر روز ماه و هر شب سالی
 شب چنین روز چنان آه چه شکل حالی است بهر حال در ناد عالم کثرت یاد مست
 بنیاد شب میرسد و بسیار دیوانخانه میانه بنیاد شبهای مصال دور میگردد
 تصویر شبهای سهرت نمازانی حکم وصف العینش نصف العینش دل مبرور آیم غمش
 شبها بستنی می سازد و در می مضمون اینکه مصرع یاد وصل تو بچران سب صدالم است
 باز دیار و مراتب عالمی پردازد و خصوصاً مقدمه که شبی بکرامت غلام نمود و خاطر
 مشکل پسند با قبالتش توجه فرمود اکثر کربان گیر دل و تشوش افزای خاطر است
 مصرع دل اندومندم و اندم و اندم دل تو یواست مطلق محب دوری را عجاله دفع
 نماید تا گفت و شفقت در دل یکدیگر بیواسطه نامه و پیام بر صفت ظهور در آید مرتب
 ای زودتر

نغم ایامی که در کون
 را و اول صفت
 از آن که در زمان
 صفت با شکر و کرم
 زودتر از روزی
 غایب است از دست
 شرح ایام کرم
 بسیار سخن که در
 خوب سببی
 ۲۰۲
 فصد بلوغ نگاه
 در تن خیمه
 پیش ۱۲

یار این آرزوی من چه خوشست؛ تو بدین آرزو مر ابرسان؛ بگردد غایب
 خاتمه مشفق مهربان که فرمود آن لامت قیمه سیرا اشتقاق تمام وفاق که
 بسبب ایلمای اتحاد معنوی اکثر مضامین محبت آئینش بنیایب دل تو در منزل
 از زبان قلم تو در قلم تراوش یافته بود و باید و می شایه وصال او روزی بالحقصال که
 یادش در ایام مفارقت و لیلیا فراق کای حکم و صفا العینش نصف العیش دل مجور را
 هم آغوش نشاید تسلی می سازد و در می مضمون اینکه مصرع یاد هر لطف بهر آن سبب
 الم است؛ باز در ایام تب تالم می پردازد و در پخته هم مطمئن و هم در کرد اب
 انداخت پیست من دغم و دل داند زین نامه چو دیدم؛ صد بار زینبانی و کردم
 بیچیدم؛ و روزی نیست که سوزش اشتیاق دل اشتاق لانه نشید آسا از صبح تا
 مسامدوش طینس از دوشنبی نیست که تب شعله فراق جان مودتیا مان چو
 شمع از شام تا سحر بکانون سوز و گداز نیندازد؛ بیست بیست روزم کام و شربت
 شبتین روز چنان آه مشگل نیست؛ تفصیل حال آنی که در زمان مهاجرت
 بسر برده میشود مگر مخطور خاطر کردید؛ لیکن نظر بر اتحاد حاصل در عهده

دل آنج تصفوی کاتب این
 عبارت آن است که در عالم
 اتحاد هیچ کس از اشتیاق
 و فراق بر جان منکد است
 و در آن مجور است که آن ایلم
 کند جان نفس من نیست
 اتحاد و فراق من از زبان قلم
 نشاید باز آید

اصطلاح
 ای عبارت ۱۲

عنان باد پای خلمه از ان وادی در چید میت خواستم در شوق نهار از تو بگویم
 که هم تو دورانی باز گفتم چه حاجت بقول آن که تو خود در دلی میدانی نه آنافانا بجا
 او تعالی تشنه مست عیست که حجب روی ضروری زودتر اندفاع پذیرد تا
 شنود در دین یکدیکریو سطره نامه پیام حسب دلخواه صورت گیر و دست یار این
 آرزوی من چه خوش است تو بدین آرزوی من بران کیفیت از صدقت این
 الان کماکان است عزیز میل پوری میل محبتی که دارد سعی معقد و بر بعضی ظهور
 نیزه اش حکم الامور مرسومه باوقاها باالفعل چنانچه باید بر بعضی ظهور نشانی است
 و العاقبة بالعافیة به حال بخان خالص که مفرمای مهربان خودم قدر دان
 طرب آمود رعایت نامه عالی باد الی انکور صلاوت معمر که هر خسته انبساط توشه اش در
 آفتاب خوشه پروین گوی سبقت می رباید و هر دانه نشاط نشانه اش لای مثل علی
 کواکب از خجالت کیفیت در درج شب متواری می نماید در سراسر با سعادت این خورشید
 چین خرمن عاطفت لذت یاب گردانید و کام و زبان ارادت ز جهان را چاشنی
 عطایه فیض انما بحکام دل رسانید سینه کی توانم کرد شکر لطف بیا بیان نون گوگرد شود

حلاوت باقی
 شکر این نشاندن در کربان
 متواری با فم شود
 شکره پس
 نفاذ اول و سکون نمان
 و در فرزند می نمان
 وین چشم است نه
 صیف جمع خالک بعضی کمان
 ازین جور که قلا باقی اول از
 اوزان جمع نیست مرغ
 معقول است یعنی عطا
 کرده شده ۱۲

هر روز بان نخوانم شمرده حسن تو بخانه آباد و اسباب فضیلتی ز یاد الی یوم فی فضل
 رب العباد مصرع این عازم و ز جمله جهان آمین باد بالنون الصادق الخالص خاصا
 بسیار مهربان سراپا شفقت و کرم مستلاح ز بازوی دل مبتلای فراق یعنی ناز و محبت
 باغبان بخش طاق در حالت شدت شدید اشتیاق بر بوق مضمون خوشدل کند
 خیال تو چون کشیده راه تسلی فرمای خاطر مشتاق گردید و دیده در دوری دیده
 از تماشای رنگین بهار ماضی در نشین چمن نیشا ط و لیسند چشید بیت نقش
 نیم نقطه مرقش صبر امیدم خط شکرش از آنجا که در عالم اتحاد سجا در برابر فرما
 تود و ذخایر است بکرم بیت جذب بهر محبت از دو جانب میشود یا میجوید دم جو
 یار میجوید دم و بنا و علیه با وجود دوری ضروری ضروری و تر و دشمن بلوری که بر نور
 بازوی کمت عالی نیت عماله حسن انجام پذیرفت دل دوستی نزل از شریک غالب
 آن شمار زنی اباز مضا شهما مت و فتوت تصور می نمود بهر چند در بهر جا و بومه حال
 حفظ حافظ متعال اقیینا حافظ و ناصر احوال یکدیگر میدانند و میدانند که پاس مرتب
 صورت نظر ارباب معنی صورتی پیش نیست یکسان باشد در شاد و در غم و معنوی که

شرح تصانیف
 تا به هر یک از این
 استوار کند از وقت
 شرح
 سر بر بیجا در آن
 جمع سر تا ۳۲
 شرح
 بار اول از این
 بار اول از این
 شرح
 با فتح ترک
 در اول نشاند
 جنت و نوزاد
 شرح
 دفعش از
 و صفو نانی
 غایب

علی
 ای زیاده
 فی فضل

رب العباد
 الخالص
 خاصا

بسیار
 مهربان
 سراپا

باغبان
 بخش
 طاق

خیال
 تو
 چون

از تماشای
 رنگین
 بهار

نیم نقطه
 مرقش
 صبر

تود و
 ذخایر
 است

یار میجوید
 دم و
 بنا

بازوی
 کمت
 عالی

آن شمار
 زنی
 اباز

حفظ
 حافظ
 متعال

فرموده اند مصرع بر توکل زانوی اشتر تب بند^{۱۱} احتیاطا ارسال جزوای مرسله سابق
 اتفاق افتاد شد الحمد للمنه که با بنیم احتیاج روندا و پیش از رسیدن منم با تمام رسید
 بیت شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا پر خستهای محبت خود کامران شدم ^{۱۲} حالا از درگاه
 والای استیعال شنب روز بل و مبدم مستعدی اندفاع حجب مهاجرت است و در حجب دعوات
 زود و بعرضه ظهور آرد زیاد چه بر بنکار در به غا ارجان نواب عالی رغبی اللقائت
 شفقت و کرم سلامت چند روز پیشتر بی سبب این خاطر بود و مظاہر امکدری رود
 که دل دوستی من را بر چند متفحی بود و چون نقاب اختفا از روی کشود و عدم وجدان
 و چشم و مبدم اضطراب می افروزد ناکاه نصرت صحیفه ظفر انما بشر طلوع کوکب و اقباب
 و منضم من احوال صعوبت اشتغال آند روز جان سوز که بفضل این روز و متعال بخیر گذشت و بود
 جمیع آمو نمود و در باعث که درت ناکهانی اطلاع بخشید معنی بیت لبها
 و شمس را ز بر یکد گرداندر پرواندا ز و نشین گردانید و بنا بر دریافت عافیت ذات
 سراپا التفات مترقی در ارج انبساط فرمود و هر چند شربت شهادت چشمه جمعی
 برداشتن فو از رفقای گرامی طبیعت غیر طویت را منقص ساخت اما الحمد للمنه

سابق از سرانده
 بود جان عزیزان
 اکنون فرستاد
 نفس معصوم
 فتح نون و
 غنیمت جو رسد
 محله که در تبریز
 اعیان است

که مزده سلاخی سماجی بتدارک همکاره برده نخت مصرع اندر میان جمع چو جان
 آن یکی داد و داد از دست خاطر خاطر مشکلی بسندی بر دای از نومه با استغنا که از خود
 نیم مستغنی و بی پرواست مصرع بخود نمیرسد آناه تا با ما چه رسد به یقین میداند که
 اگر عشر عشر آنچه مخلصان را سبقتند استعداد خود در یافتند ضمیر فضیلتی با درک
 کیفیت خود بر دوازده این همه در بندگی و صفت تهنوت خود فعل اول و ستان
 منزل ای بار در ارتش اضطراب نیندازد بهر حال گذشت آنچه گذشت آینه اگر
 محفل و تامل در جمیع امور اندکی بر دلها می مخلصا میجو رحم فرمایند از موت چه دور است
 میکویم که آتش رنگت کمال بویگرداند و آلهی آن کمالش طبیعت شوکت داند و نه قریب محیب
 تعویذ هر سله سابق عمل غریزی است که مکرر نشن عمل آورد و قد لک فی الحکمه اثرش
 بطبقت است اگر آئینه نیز احتیاطا همین طریق معجز باشد بجاست بیت حرز
 جان و دعای دل ای باب فاست بگو بداند نشن جو تعویذ به پیروز خوشی زیاده چه
 نگارش نماید جز شوق و الدعا فو المده عابه غالب خزان که فرمای ارادت
 سلامت نوازش رفته پراچ با جمیع صنایع دور و نموده معزز فرمود مصرع

سلاخی سماجی بتدارک همکاره برده نخت مصرع اندر میان جمع چو جان
 آن یکی داد و داد از دست خاطر خاطر مشکلی بسندی بر دای از نومه با استغنا که از خود
 نیم مستغنی و بی پرواست مصرع بخود نمیرسد آناه تا با ما چه رسد به یقین میداند که
 اگر عشر عشر آنچه مخلصان را سبقتند استعداد خود در یافتند ضمیر فضیلتی با درک
 کیفیت خود بر دوازده این همه در بندگی و صفت تهنوت خود فعل اول و ستان
 منزل ای بار در ارتش اضطراب نیندازد بهر حال گذشت آنچه گذشت آینه اگر
 محفل و تامل در جمیع امور اندکی بر دلها می مخلصا میجو رحم فرمایند از موت چه دور است
 میکویم که آتش رنگت کمال بویگرداند و آلهی آن کمالش طبیعت شوکت داند و نه قریب محیب
 تعویذ هر سله سابق عمل غریزی است که مکرر نشن عمل آورد و قد لک فی الحکمه اثرش
 بطبقت است اگر آئینه نیز احتیاطا همین طریق معجز باشد بجاست بیت حرز
 جان و دعای دل ای باب فاست بگو بداند نشن جو تعویذ به پیروز خوشی زیاده چه
 نگارش نماید جز شوق و الدعا فو المده عابه غالب خزان که فرمای ارادت
 سلامت نوازش رفته پراچ با جمیع صنایع دور و نموده معزز فرمود مصرع

مخلصان را سبقتند استعداد خود در یافتند ضمیر فضیلتی با درک
 کیفیت خود بر دوازده این همه در بندگی و صفت تهنوت خود فعل اول و ستان
 منزل ای بار در ارتش اضطراب نیندازد بهر حال گذشت آنچه گذشت آینه اگر
 محفل و تامل در جمیع امور اندکی بر دلها می مخلصا میجو رحم فرمایند از موت چه دور است
 میکویم که آتش رنگت کمال بویگرداند و آلهی آن کمالش طبیعت شوکت داند و نه قریب محیب
 تعویذ هر سله سابق عمل غریزی است که مکرر نشن عمل آورد و قد لک فی الحکمه اثرش
 بطبقت است اگر آئینه نیز احتیاطا همین طریق معجز باشد بجاست بیت حرز
 جان و دعای دل ای باب فاست بگو بداند نشن جو تعویذ به پیروز خوشی زیاده چه
 نگارش نماید جز شوق و الدعا فو المده عابه غالب خزان که فرمای ارادت
 سلامت نوازش رفته پراچ با جمیع صنایع دور و نموده معزز فرمود مصرع

بوسیدم و بر دمک دیده کشیدم نامارسانی این نارسائی مقصری خدمت عقیدت
انتما برنگ لطف عطای نقد سائل صدقا لایق و لایحی است اگر آیه کریمه

من رحمة الله امیدوار کرم نمی نمود تصور کثرت معاصی سپردن ایام حیات ستار
بسیار دشوار بود بیت کرام مقصر تقوی دریای حتی چه میکه میرود با عظمی

انشاء الله الغریز عنقریب چشم دل از کجی ترا بام فیض التیام منور بسیار دو با
وجوه نارسائی اضطرابی می پردازد بیت اند دوری ز خدمت صبوری بود

که بسیار دوری ضروری بود پوزیاده بندگی تازندگی به حاجی محمد حسین
همه بانامت صد و التفات نامه انبساط میگامه با تعاش نام رسانید و حلاوت

انبئه مرسله نشسته نشاط را دو بالا کرد انید انبتک انبیا تا حسنا به چند وصول
مفاد ضما و در زمان مهارقت تسلی بخش دلهاست کین با وجود این همه قرب

اقتداد ایام منت کشتی نامه و پیام بر خاطر محبت خلیه گران می نماید منی انتظار
هر ای که کشیده لاچار خود غم استحصال موصولت موفور المرسر نمود از اینجا که مری

گرا می متوجر رفح حج مهاجرت نیست و توجه باطن تفقد موطن بصورت توقف رایا

باید داشت که در روزنامه
در حقیقت باطل بود و بوی است و
میان مصرعین جمله ستارک مفرد
و کاف که موعود خالی از بی علت معنی
آنکه در دور بودن از خدمت مکرر آن
عقود نیز بود و کین در آن اوقات
بیاچار صبر باید که در کار بسیار دوری
بسیار دورت واقع میگردید
بسیار میباید بختی که تا نقل
اقتداد ایام و مفعول او تن منظر
کشتی نامه و پیام و مفعول تا پیش
لطف حاجی محمد حسین
موجب است و اوله جا کفره فارسی
است متعظا حاره بختی علاج
بسیار نفی آن لفظ لا را طر علی است
درست نیست بلکه جا را بکفت
بمعنی للعلاج و الاله و باغ و مراع

سعد است جلوه که کردید و دل او دیده مشتاق لامبتلای شداید فراق پسندید ^{مهر}

تبعیت مزاج بر دخت و بدوری ضروری درخت بیت خوش باش که مانوی

بهجان کردیم؛ بر خود دشوار و بر تو آسان کردیم؛ زیاده چه نوشته شود جز اینکه ^{مصرع}

دریا تو ایم بر کجا ایم به حاجی محمد سیان حاجی صاحب بیار همه با سلاعی ^{نامت}

عالی رسید و عنایت دالی اینچه چاشنی بخش دانقه صدقت کردید مصرع ای و ^{قیق}

خوش کن وقت ما خوش کردی؛ وعده و رو و انبساط آموذ پیش از عهد سعید بود ^{بعد}

عهدیم ایغای عهد که نظر شدت انتظار حکم وعید دار و خیل بعد محمود ^{صفت عدم ایغای عهد ۱۱}

بیت ای همه وعده ات وفا میشود و نمیشود؛ محض از تو با صفا ^{مشود}

و نمی شود؛ چون شد اید انتظار از حد بگذشت و طاقت تحمل در دو مهاتر با وجود ^{انهم}

قرب مسافت طاق گشت ناچار خود غم دریافت دولت نمود صلت نمود ^{انشاء العزیز}

غفرت میبرد و دل او دیده مشتاق لبکام دل بر سر زیاده آنچه نوشته شود

شوق است برین قمر لباش خانانصا خبثت بسیار همه باکم یاد فرمای ^{نامت}

سلامت در نهات که صدور ساسی صغیفه مست بخش دل دوستی منزل ^{نگشت}

سیت از یار کس نمیکنی باد این پیشه تو مبارک باد ^{بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ} که نوید سر پاپام
 رونق پذیر فین خدمت بخشی کری هو جبات و کس بذات فیض سجاویم را و در
 آرزو در آرزو و دوامان او جان بلای التماس مال ساخت استعال این
 راحت شمال المبارک همایون مقدمه تزییات روز افزون کرد اند در حق الجلال
 متضرع بودم اتب نو جواد لخواه بودن طلب محال نمودست لیکن نظر پر یا شفاق
 قدیم اگر یاد دوستان مجرزه گاه که در گوشه خاطر عاظم جواد شده باشد کنجایش دارد ^{است}
 دریا تو ایم بر کجایم بیگانه بشو که آشنایم بی زیاده چیه کارش رود خشوق
 بنوع غایب خان نواب بقدر قدرت ان شفیع مخدوم مهر با سلا گو دو می ^{آنست}
^{که یک کلمه قدرش غایت است ۱۲}
 و لحظه وزمانی که نظر بر کرمی بنکامه قیامت علامه که او تعالی شانه جمعیت
 با انجام رساند بی زود خاطر و بی دعا نیاز آنگاه که محبت الدعوات عشرتیه از اقریب
 اجابت کرد اند بگذرد سیت نیم یک لحظه از یاد تو خاموشی فراموشی شده از د
 فراموشی خصوصاً شرف دانش آن یکله ناز عرصه ظهور با وجود فوج قدس تفاوت کثیر
 بیشتر از لشکر ظفر سیکه وانا فاناسکار طلب بودن بل تقصیه نمود دل محبت منزل
^{۱۲}

بسم اللہ الرحمن الرحیم
 غایت از یار کس نمیکنی باد
 رونق پذیر فین خدمت بخشی کری هو جبات
 آرزو در آرزو و دوامان او جان بلای التماس مال ساخت استعال این
 راحت شمال المبارک همایون مقدمه تزییات روز افزون کرد اند در حق الجلال
 متضرع بودم اتب نو جواد لخواه بودن طلب محال نمودست لیکن نظر پر یا شفاق
 قدیم اگر یاد دوستان مجرزه گاه که در گوشه خاطر عاظم جواد شده باشد کنجایش دارد
 دریا تو ایم بر کجایم بیگانه بشو که آشنایم بی زیاده چیه کارش رود خشوق
 بنوع غایب خان نواب بقدر قدرت ان شفیع مخدوم مهر با سلا گو دو می آنست
 که یک کلمه قدرش غایت است ۱۲
 و لحظه وزمانی که نظر بر کرمی بنکامه قیامت علامه که او تعالی شانه جمعیت
 با انجام رساند بی زود خاطر و بی دعا نیاز آنگاه که محبت الدعوات عشرتیه از اقریب
 اجابت کرد اند بگذرد سیت نیم یک لحظه از یاد تو خاموشی فراموشی شده از د
 فراموشی خصوصاً شرف دانش آن یکله ناز عرصه ظهور با وجود فوج قدس تفاوت کثیر
 بیشتر از لشکر ظفر سیکه وانا فاناسکار طلب بودن بل تقصیه نمود دل محبت منزل
 ۱۲

انقدر در کرد این طریقی اردو که قطع نظر از قلت آرام خورد خواب کثرت تفکر تصور
تا غلبت تشریف داشتن و نه تا غلبت اهل لب بودن ۱۱

استعجال مزاج شهما انمزاج درین امور کمال طلبت ایطینان لایک هر از یاد رومی
ظرف استعجال ۱۱ ای مورد کمال

الرحمة بقصا قضیه زمین بر زمین آنچه بعد آید صلاح وقت و عین مصلحت خواهد بود

کسین بودن فوج هر اول از همه در بارین فاصله که بر تقدیر اتفاق کار که وقتش معین
است ۱۱ ای جلد ۱۲

اعانت و خبر گیری میگرد که متغیر مانند کز بسیم سیدت نایدید چه رسد بچوستان بود
ای ۱۱ ای جلد ۱۲

مبارک رضان به یاد الله الاله که دستور العمل روزگار اندر دنیا ببارعج منباید
ای ۱۱ ای جلد ۱۲

معنی زیر فیا وقع دلنشین بوده فی الجمله سلمی بخش میگرد و الا استیلا که پروا
ای ۱۱ ای جلد ۱۲

آن شهسوار ضمنا استغنا از حال خود و اصد قادر آرزوهای مجانب میجویر بود
ای ۱۱ ای جلد ۱۲

نیست هر چند تسوید این مقدمات بخیرت گرامی علی الخصوص زمین مسافت بعید
حیاتی ۱۱ ای جلد ۱۲

مخصن تخصیص حاصل بر دانتن است اما از آنجا که خود را با وجود بعد جسمانی که در بدیه این
ای سبب آنکه ۱۲

ملاقات روحانی نمی تواند شد در راحت و محنت شرمیکه غالب میداند بنیابانه بنکارش
ای ۱۱ ای جلد ۱۲

ما وجه علی الاحتمالی پر دازد که پیش از پیش آمد کار سپاه گری رعایت مراتب داری
ای ۱۱ ای جلد ۱۲

اول در ضم و اول فوج
کزانچه پیش از این
این فوج تکلیف
آنها ای بودی در آن
فکر شدن کار
سپاه گری
توجه بر کار
بایدی نیست
انگار کمال شجاعت
بایدی بله شمار
که منسوب بقت
سپاه گری است
در طاعت مرتب
سوار است ۱۲

در هر آن که بسیار یکی چست بستن از این حزم و احتیاط دور در ایام دست داد
 دولت حضور کاین عدم قبول صرفه بوقوع نیامده در زمان دوری هم اگر حکومت است
 حضور علی با چه دور بلکه بسیار لغات مراتب حفظ العیب ^{منه} ضرر و زیاده شوق و دعا
 به فضل **الشیخ** خان صاحب مهربان است صد در می چینه سر ایام سر و سر بخور سندی و لیکن
 رسانید و به دریافت مزده حیرت کرامی منبسط گردانید زمین دار ناعاقبت اندیش که
 از راه کوتاه بینی و کور باطنی بجوم شجار و بنوه حجار را احضار عاقبت اندیشید بفر
 کثرت جمعیت سودای تمرد در سر داشت بفضول فادرتعال و توجه فرمایان تقدیر ^{سین} شمال
 باستعمال کمال تکلیف اعمال و خامت مال سیده آورده دشت ^ع بال و نکال کرد حال
 انشاء الله الغریز عنقریب مراجعت صورت می بندد و از الم دوری ضروری است
 دست میدید صبحصال البعونه احسانه بسیار قریب لطلوع تصور نموده طمانخان
 مقیم راحت و یاد فرمای نه نوردان اودی جهاجر باشند خطوط خان غالب
 قدر دان مکه الرحمان درین اثنا متواتر رسید نو اب مبارز خان بهادریست بارش
 بنور ^{نام وضع} نیست تمت تشریف دارند و خال اندک و رزده کرده بیشتر و مخالف تالی از

۱ حاصل از این فقره
 ۲ دولت از یکی و حضور
 ۳ من قبول نمیکرد و بعد از آن
 ۴ زبان عیب و دوری
 ۵ من قبول کنست و عیب
 ۶ کینه با فقره
 ۷ مفسد با دانش و فاسد
 ۸ اعمال بی ادب
 ۹ فطانت با فقره
 ۱۰ و کران ن و دیگر
 ۱۱ فاسد کار شدن
 ۱۲ و بال با فقره
 ۱۳ تا کوار و در توار شدن

از جمله شکر این مرحمت سرپا راحتی نمی تواند برآمد بیت کی توانم کرد شکر لطف
 بیا بیان تو که شود میوزبان نتوان سرد احسان تو؛ اللهم زد فردی زدی میزبان
 میز صاحب این ساجده میسر یا انبساط و سرور من نیست عید سعید که بجمع دوستان
 مهربان مبارک میایون باد در ساعت سعید رسید و بسرور رسید مصحح جان
 کردیم که پندارم ترا دیدم؛ بادکش مسئله راحت بخش جان کردید و چون
 بیت بادکش بالنسیم مساست؛ دم و زور و بخش اعجاز است؛ بتازگی دل نشین
 کردانید مصحح ای وقت تو خوش کردی و خوش کردی در بغل خان نواب
 قدیم الشفاق قدر دان مکرم فیض سان سلامت شرح آرزوی حصه و دل حضور سرور
 سرور بسروان از لحاظ قدرت قلم و زبان دانسته بعضی مدعا می برد از دل بعد استماع
 کدورت از رحلت نواب مغفرت ما طالب الله ترأه بمک تقدیر کن عرض نیاز
 ای عالم خونت ۱۲
 ابلاغ داشت و پرو و نایق التفات کمان نارسائی نامه بران را بدرد جانی نیست
 ای صاحب قلم بسیر ۱۲ ای صاحب قلم بسیر ۱۲ ای صاحب قلم بسیر ۱۲
 و از سبب آنکه نشسته کم توجهی که می کردی نظر بر سوابق عیایان امیر کاشف غیب مصحح
 آری مصحح ۱۲ ای صاحب قلم بسیر ۱۲
 که عقلمش نمیکند تصدیق برانید و الا دل صدقت منزل که از مدت قسمت بقوت

۱۲ غیبت
 خوشبو کند خدایتان نامک
 غمناک در این بخت تو در آرزو
 غمناک التفات قدرت
 غمناک ۱۲

قلعه‌اری قلعه تهر می‌تعلقه کرنا تک در گوشه غزلت ساووزرکان قدر دان شغل
 پردازست و به توقع صدور صحایف قدر شناسان مهربان خود را به تسلط طینان
 آشنا سازین بزرگ‌گونه نژاد و ضطراب بود الحمد لله والمنه که درین ایام میشت
 نوید سرت جاوید رونق پذیرفتن مسند وزارت و کهن بذات ذات الحیات
 و تشریف داشتن در رکاب نواب معالی القاب قمر کاغذک جناب مدظله العالی
 سامعه افروز گردیده جوایم مراد در سکن آرزو کشید و جیب مانان او جان را
 مالا مال انبساط و جمعیت گردانید و استیصال این مژده سرایا رحمت مبارک
 و همایون مقدمه ترقی اقبال و زافزون گردانا و بحمد آله الامجاد و تظلمت فاقه
 امارت و ایالت مرتبت نواب سعادت آند خاں بهادر که اراده دریافت
 سعادت ملازمت نواب مستطاب مدظله دارند عزم حزم دارد له بعد مدت
 ممتد دولت حضور بزرگان مهربان که طبیعت ارادت طوبیت از ابتدا خو پذیر
 است در مایه در صورت ظهور این معنی توقع قوی است که در دوری دیرین
 دو پذیرد تا حصول این تمنا نظر بر الطاف قدیم متوقع گرم فرمایند است
 نیاوده بدی

امارت کبک
 امین و دولتی و باغ
 نشان و علامت آرام
 ارباب است
 کون ۱۲۴۳
 بافتح وقت و با تغییر
 وقت ۱۲۴۳

بنو ابی‌البخاری نواب صاحب کج فرمای مهربان فیض بخش قدردان مستأرزوی ملازمت
 سرایاست را چگونه شرح در آنکه زبان جامه در بیان نشنید و قصور اعتراف دارد هر چند
 بحسب ظلم هر بدر دور دولت حضور فضیلتی مستلاست لیکن مقتضای قدیم بندگی
 در دعای اعلیای لوامی دولت ^{انتم الله المنة} که سبب دعا نای سبب ریاضت
 ظهور نشافت ^{مستوب بشفای شغل در نده} چون که قرار یافت یعنی مسند بخشگی گری و کهن با زبانت ^{است} بر ایالات
 رونق گرفت در آن جهان با سخنان صداقت نشان جمعیت ^{است} خواه پذیرفت ایزد تعالی
 این مرده جان بخش ایامی مبارک کرد امان و نیز طلب صادق الاخلاص را عمیاس
 توجیبات خاصه کمال سانا و نیز طلب مجرم جرم دارد که بر فاقه امارت و ایالت
 مرتبت نواب سعادت شد خان بهادر که تهنیه دریافت حضور مجمع النور نواب ملک خباب
 خوشیدر کاب منظره العالی دارند خود در ادر ظلال افضال بر کمال تفضل اشتمال رسانند
 در نصورت عنقریب متوقع است که دولت ملازمت سامی دست دید و در آن
 آرزوی پست کامیاب تمنا که در دنیا ظاهر این امنیت ترصد دارد که با پس اشفاق
 قدیم در گوشه خاطر عاظم جاد داشته باشد زیاده چه عرض نماید غیر از آنجف قلی

نیفتاده که تن با طاعت بیان نام در دین تامل دوستی منزل تحریر یا فی الضمیر
 لحنی از بند ترود و وارید اگر بطور مترسماں روزگار بتقدیم مراسم متعارف پردازد
 به تبعیت رسم قدیم طبع مشکل است را در محفل تازه گویمان عرق عرق النفل
 بسیار دهنده گوش و کردن عید حبه نوید را بلای تنهیت وجود کرامت آمو آن
 برگزیده ایزد معبود که بفضل او تعالی شانده همیشه واسطه آسایش و ضریح خاطر مخلصان
 را سنج با وزیب و زینت دلخواه بخشیده هر دم بزبان مقال باس نزارند و نواز مزمزم
 بسیت عالمی که پدید مبارک باد بر توعید نو پند من مبارکباد از روی تو گویم عید را
 رب العباد مراتب انبساطی طلبان جناب فیض ما با آنافا نازقی پذیر کرد انداد
 بنواب سعادت اللہ خان قبله امین ارادت کزین مسکن بعد خصیت از
 جناب عالی عازم منزل مقصود شده او ای ماه مبارک در نواح نیلور و غیره محلات
 متعلقه سیادت و کمالات مرتبت ساجد بر ایا لطف و عطاسید مصطفی سلا متعلق
 که بصفتا حمیده صورتی معنوی موصوف اندر سید و دوسه روز بتقیید سید عزیزی
 اقامت رود و از اینجا که فدوی قدیم در پیجه و بمکه آن حال و مقال رطب اللسان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳

الذبح

شکر عنایت سابق و حال سید زحی از دریافت مراتب قدر دانی و فیض سانی
ای عجب کتاب است ای سید منور

آن فیاض قدر شناس حلقه ارادت جناب فیض صاحب کوش در جان کشیده حجت حکام
اساس صداقت بجز غیر نصیحه نیاز سبقت نموده از نظر فیض مطلع خواهد گشت

و جویش از راه کرم عیم باینکه موجب دیدار مراتب خلاص سید مذکور که مجموع
مستوجب حیات خالص تواند شد مرحمت خواهد گشت مصراع لطف کن لطف کن

بیکانه شود حلقه بکوشش قدری بپای باقی از محال انوار حلقه سید مشار الیه که با وجود
صفحه تعلیم

ویرانی حال در دو سال سید نشن جمع کامل احتمال کمال دار و تحقیق نموده نیم ماه عام

کرمانگ شد انشاء الله العزیز بعد رسید بمقام مرقوم بپای باقی حجتی المقدر
ای استوار استوار

تقدیم نموده مفصل معروض دارد بر تقدیر عطای سید و تفویض تجویز فدوی تو معصوم
ای تقدیم آن

که جبرای فدویت قدیم مجدد العرصه ظهور شد بدو بخلاف حال مورود افضال خاطر

که توقع دارد در مصراع قدیم خود را بنیفرای قدیم بعضی مطالب تو بطلب سید مذکور
کاتبه

از روی خطی که فدوی بحجت دست نگاه اعتضادی با پاورای نوشته معروض در باب حضور
کاتبه

خواهد کرد دیدن بل توجه کام و ادراخ المهور مستطوره باعث آبروی فدوی و صلح دو
کاتبه

ای عجب کتاب است ای سید منور
عزیز از طرف خود منور
موفق و خوش بخت بود
موفق باقی در آخر
نه بین لفظ یافته
و قفسش ظاهر است
بغیر آنکه حد و قفس
منوع می شود که آن نام
بوره با که معوض نشن
شرفی که در آن روز
و جای روان از آن در آن
کرده است و با اصطلاح
بعضی تا آخر سید
عزیز است و سلام
کودک ۱۲
توجه طالب تو طلب
بعضی طالب سید مذکور
توجه مستطوره الیه منور
است ۱۲

بنیاد عالی است زیاد چه عرض نماید جز اینکه مصرع بنده ام مضموم دعا گویم تذکره از ذوات مکتوبه در بیست و یک

قدر دانی تابان باد برای کهنی رام ذات سراپا التفات را می حساب فیض

مظہر اتم لطف و احسان بمجمره سایه گستر مفارق و خیر طلبا باد نیاز فرین محمد امین که در همه

جا و همه حال یاد فیض نماید و سید جمعیت را این مضمون نموده علی الروام بدعا عمل

لواهی دولت اقبال عدم مال مشغول بردار است بعد در خطوط بزرگان ارکات در کتاب

بودن خود در شکر کلفت اثر لاجل محض دانسته آخر شعبان عازم منزل مقصود چشمه

و آخر رمضان بملازمت قدر دان ناشهر بره و گشت اما از صرمان حضور بر سر سرد

بر خود بیچید و اختیار زبان حال این ترانه جان کداز مترجم کردید بیت کعبه را

دیدم دلما ز درد تنهایی گذاخت محض آرای که ما را خوانده خود همان کسیت خبر

عزت مراجعت عالی فی الجملة علی بخش خاطر منتظر میکرد و الا تصدیعا تیکه از دوری ای اشک

جناب فیض کاشیده و میکشد بیرون از احاطه تحریر و تقریرت بیت در امید

توزنده میدارد و گویند سوزش سخن نمیکند تقصیر چون جلال اراده اقامت این ملک

نیست و یکبار رفتن بوطن بعضی امور ضروری ضرور اگر معات و در با سعادت زود

فردی که در این
مقام است
بسیار خیر است
و اگر باطنی
بسیار خیر است
بسیار خیر است
بسیار خیر است

حضور بندد بهتر و الا ایما شود که بدولت حضور فایز گشته رگباری وطن کرد و این
بدون حصول سعادت ملازمت که با عقدا فدوی فی الحقیقت ملاقات حضرت ظهور کرده
ندکوری بخود کران می یا بدیت هرگز چنین بودم زرد در دل ناله ام این بار بر دل من گم
میکند گران می نه زیاد چه چیز ضماید خبر بندگی به **فضل شاهان** خاصه امهر با مقیم
قلوب مجبان سلامت قبل از استماع کشتن مزاج و باغبان ^{۱۲۰} کسلی بر فراغ نمود و اقمتر ^{۱۲۱} استیلا
یافت و دوستی تحمل بار شدلشن بر نتافت هر چند کافیت موجودین در نیافت بعد از
کیفیت احوال خیر مال که بفضل الهی قرنها و قرن عافیت باد بعرضه ظهور شتافتن معنی
معنوی بدار چ دریافت شتافت آری بیت این شوشن عمر در دونه یک بود
و دو اکیسینه پشانی مطلق زودتر نموده شفا که باعث شفاست میر سازد تا دیده
آرزو پرست بکام دل کھلو آرزو پردازد که مشایده اجاب را اجبار در حال ملال سبب
ملال است و در زمان سر و صورت سر و برحق یکدیگر را از ظلال دوری و بدو ام ^{۱۲۲} حضور
میر در اراد با الهی و آله امجاد مسرع این عاز من از جمله جفا این **فضل شاهان**
فیض سان صاحب من درین در خاطر که بدی احوال عم مکریم بدید آمده و چوب مرد و کله

مزقوم گشت از نظر اصلاح خواب که شدت اول شب فری هم دولت حضور حاصل می نماید
 زیاده بندی به باقر علی خان کویر گوش نهوشن حلقه بگوشان دره صدقت سلامت
 تصور در در گوش حق نهوشن که گوش هیچ نونده گشنواد و بگوشن ز ساد گوش مش
 این گوشه نشین زاوید عقیدت را برنگی گوشمال غم میرساند که نمی تواند بگوشن نشین
 بیت مراد پردی است اندر دل اگر گویم زبان سوز ز پود و گویم در کشم بر سیم
 که مغز استخوان سوزد و پهر حال گوش را و از ندای فرصت سراپا راحت تصور نمود
 باین مژده جان بخش راحت بخشند بیت بهر نوید حجت گوش تو نهوشن من و سرت
 چو حلقه در گوش بر صد است که گوش با فیض نهوشنی بهوشن همیشه هم آغوش نشاید آرام باد
 بغال جان صیاد صید مضامین بسته سلامت غزل صیدی مانند غزال مسند
 برنگی از صخرای خاطر بسته که هر چند قزول می نماید دشت بیاض که در مسواق آن
 ابوی چه بسته را بر بخیر صرف مقیدت بود نیز نظیر می آید چون بالفعل تقدیریم بعضی
 امور ضروری فرصت تفحص نماید در متوقع مملکت است انشاء الله تعالی باطن خاطر
 متفحصه بشرط بهم رسیدن خدمت میسرند و میر العابدی العافیة بنو ابی مبارک

۱۰ این سخن در این فرصت
 ۱۱ این سخن در این فرصت
 ۱۲ این سخن در این فرصت
 ۱۳ این سخن در این فرصت
 ۱۴ این سخن در این فرصت
 ۱۵ این سخن در این فرصت
 ۱۶ این سخن در این فرصت
 ۱۷ این سخن در این فرصت
 ۱۸ این سخن در این فرصت
 ۱۹ این سخن در این فرصت
 ۲۰ این سخن در این فرصت
 ۲۱ این سخن در این فرصت
 ۲۲ این سخن در این فرصت
 ۲۳ این سخن در این فرصت
 ۲۴ این سخن در این فرصت
 ۲۵ این سخن در این فرصت
 ۲۶ این سخن در این فرصت
 ۲۷ این سخن در این فرصت
 ۲۸ این سخن در این فرصت
 ۲۹ این سخن در این فرصت
 ۳۰ این سخن در این فرصت

گویش فردوسی صداقت قرن محمدین کجای فضیلاب قدران مجا و آب راسخا
 تکیه پناه غیر طبعی خانصا محبت بمان طله العالی اوج کرای مرجه قبول باد آرزوی ملازمت
 سهر سهرت زیاده ازان که عرض نماید و حضرت نارسائی بوقوع تعویق رحمت بزرگ
 بیش از آنکه بقلم در آید زبانی اتفاق که بعد سالها بسعاد ملازمت رسید و بنا بر امور ضروری
 لایعنی روزی بکام دل کامیاب گشت حضور مکر دیدیم بیت آنقدر صبحصال تو نکرده
 سپید شد که کسی شبیه داغ دل خیران زود بهر حال الخیر فیا وقع حال الانشاء الله تعالی
 عنقریب بدرقه فضل الهی روانه حضور سهر سهر و میگردد و انفضال مقدمه قمر که
 بر اعتماد بزرگان اتفاق افتاد چندی باعث توقف اضطراری است و الا البته
 زفاقت شیخ صاحب مهربان مشفق محمد شیخ نور محمد سلمه الله الاحد که بسبب احوال
 مردم این دیار با وجود توجه ظاهری بزرگان عازم منزل مقصود شدند و جمعی مودت و تفضل
 احوال کثیر الاختلال حواله زبان بهمان موعی الیه نموده عنان باد پای خامه نوادای
 طول کلام معطوف دست به دست قاصد چون سخن بود نامه چه چاپ مکتوب
 پرچیز ان بندد و بابی حال در همه جا و همه حال خادم راسخ جناب عالی است امید وار است

این نامه را
 از دست
 مفضل
 و این
 آن
 وصال
 نکرده
 این
 این
 این
 این

ای کوروشی
 ای کوروشی
 ای کوروشی

ای کوروشی
 ای کوروشی

ای کوروشی
 ای کوروشی

ای کوروشی
 ای کوروشی

ای کوروشی
 ای کوروشی

ای کوروشی
 ای کوروشی

ای کوروشی
 ای کوروشی

که با وجود عدم ایاقیت در کوشه خاطر فیض نظر جاودا شسته با سبت فدوی معتقد
 دوست این بزرگوار جهان در دلش بودش جاودش فخر بجای زیاده بندگی نازند
 بنواب مبارز خان خانزاد عقیدت مند بدینچند ادای دات سیمات نیاز را وسیله
 حصول سعادت دانسته بعرضن بار یا بان حضور که مخور قبله زما فی زمانیان کعبه جهان ختیا
 می رساند که مترده عالم نواز ظهور تازه نهال بوستانها جهانی گلشن آرزوی غلامان
 صدقت نشان بکلهای نشاط و تفرات مراد شکفتنی جاوید خشید رشک و فضل
 ساخت علم انبساط دایمی بر حوضه که با فدویت انتمای فدویان بودت تو امان از دست
 فروغ بخشنید لعل طلع این الالوکب سپهر کشور ستانی را بر جمیع بندگان جناب
 عالم آبا بحجسته و مبارک کرد انا و کون نشات تهنیت مات خانزادان ابدت یا
 را بدرجه اجابت رساناد بطرفه و فضله بنواب مبارز خان خانزاد صدقت پیوند
 بدینچند بگذاشتین کلهای تسلیمت نیاز بر سر عبودت طراز سروازی تازه حاصل کرده بر ضر
 سر بلندی یافتگان پایه قرب آستان عشر نشان قبله بندگان کعبه فدویان می رساند
 که نسیم نسیم بودید سر تازه پذیرفتن دولت و اقبال نظر ظهور نهال حشمت و

۱
 بجز این فدوی معتقد
 دوست بجز عقیده مکتوب البیر
 فاعل کل بود کار
 ۲
 اول واقع شده اذنی
 فاعل بودتانی خورشید صفت
 فو قطع اغناس بعضی
 لایق و مناسب است
 تو امان بخشید تو امان
 و نسیم سرورن بودم
 که ایک محل از راه تو بود
 این نشانی تو است بعضی
 ۳
 ابرویات

اجلال کم بفضل یزد متعال در ظلال الفضائل که امت شمال شمرات کمال عواقب شریک و با
 با و کل آرزوی معانی خوانان را شرح الا اعتقاد را چمن سخن گفتگی عطا فرمود و وجیبان عقیدت
 تو اما نیکو بگمای از دملو نمود و استحقاق هر فیض گنجور این نوبه با و ه چمنستان کشکوشانی
 را بر جوی فدیویان عبودیت نشان مبارک می یابون کردانا دو تسلیات نیست آیات این
 غلام فدویت التیام را که با وجود عدم حصول سعادت ملازم است که می یاخت صحت بمقتضا
 غلامی موروثی حلقه بندگی بندگان جناب علی در گوش دل و جان از پدر بر جبه قبول
 رسانا و بفضل و کرمه می میان حسین علی قدسنا من مهران نظر فیض از اسلم الله
 العالمی که امری قوه التفات نمود شعر را بحلال عقده شعر بدیاجی که در معاکوئی
 روشن از بدر زنیه و نمایان تر از فلک زجاجی است در و دمنو دو معزز فرمود اشعار شاعر
 مذکور اکثر مابل است خ صفا شعر مرقوم که کرامت سکت است مود و خیال تو
 می رود پانصد و پنجاه و چهل بر دوی خیل کنر منخواهد و هو اعظم رسائی فکر اطمینان
 خاطر است که درین ایام حکم کبریت احمد دارد و بهر حال نظر را متشال امر تخریج بانفعل خاطر
 رسید بعضی می رساند که حساب بجد یا نقد در صرف تا است که تلفظ و ترکیب

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

پانصد و یک میشود که با لفظ قرار هم عدد دست و مفقود عدد عین است و از
 عین آفتاب از آفتاب مهر و از مهر محبت ماسوی محبوب مراد و آفته و چهل عدد
 میم است و عدد میم تلفظی که دو میم و یک یا با نود میشود و نود عدد و صد
 و صد و ثلث را شبیه است بچشم و از چشم نظر بغیر ملحق نموده میگویی که خال تو
 دل عاشق میبرد و قرار از ان می ریاید و محبت و نظر را از ماسوی قطع نموده بسوی
 خود میکشد که محبت غیر نماند و نظر بغیر نیفتد بیت ما نظر العین الی غیره
 اقم بالله و آیات و شایده این معنی است و الله اعلم بالصواب بمیر علی رضا
 صاحب حقیقت انما راغب صید و لها سلمکم الله تعالی از استماع نویدیم سر سبز
 حسن را انجام مراسم شربت خوری سامی سامعه را الذی دست نداده غدا
 شکر کیفیتش نه خامه را بر شک افزائی نیست که علم نکرد و باز از شیره
 شبنم بنیتش شور خلاوتی بکام نیفاده که لذت تقریرش لبهار ابریم نجس اند
 انجن عیش و نشاط از سر رونق گرفت و بازار بخت و انبساط بازی گری پذیرفت
 و ایست متعال استعجال کمال این شادی را مقدمه شادی عمده نماید و نظموه

صوری و معنوی سلامت نامه معنی اما متضمن بر بحث معنی چند بیت مشهوری
مولوی معنوی که در او این دفتر اول فرموده اند مشهوری در غم ما روز ما بگیا
شد و روز ما با سوز ما همراه شد و روز ما گرفت گور و پاک نیست و تو مان
ای آنکه چون تو پاک نیست و هر که جز ما می ز آبش سیر شد و آنکه بی روزی است
روزش دریش شد و در نیاید جان خسته بیخ خام و پس سخن کوتاه باید و سلام
و ارشاد اینکه خیر طلب نیز بد ریافت معانی ابیات مذکوره تا مل نماید و آنچه بخاطر
عطف است بر بحث معنی چند بیت ۱۲
رسد بعضی رساند رسید و بافتی از صورت و معنی رسانید هر گاه بسنج سجان
ای نام ۱۳
معنی رسد که بر سانی سخن دست رس در دست دارند کینه معنی رسیده خار ترود
ای قدرت
از پای طبع یکسر کشیده باشند این نار سا طبع را بهر صورت در بی معنی صرف
ای تمام و با کل ۱۴
در معنی خود را مدف تیر سلامت نمودن است ناچار بگم انما مورد معد و رو افغان
بجور استمال امر گرامی لازم دانسته آنچه بعقل ناقص رسید بعضی آن جمع کمال
صوری معنوی میرساند بنظر توجه اثر خواهد رسید و با اصلاح بهره در خواهد
مولوی معنوی نظر بر احوال ماسیه کاران بزبان فیض تر جان خود بیان می نماید

ع
در این کتاب
و کا موبین
زین و در جای
تلفیقی
و تلفیقی
مغز مراد
ارشد

که روزهای مایه روزان در غم احوال خود یعنی غمی که لازم حال عاشقان حقیقی نیست
 گذشت و روزگار ازین غم که در غم ماسوای بسبب گرفت سوزنا عارض گشت
 بای حال روزی تا هر نحو که حرف شد گوشه باشد غم نیست تو با ما با ^{خطاب}
^{ای بهر حال} ^{ای بهر آنچه} ^{که ترا با ما است} و عشق که ما با تو داریم و ایمانماند که
 دوام محبت تو دولتی است که هر کس قدرش نداند مگر ساکنی که در بحر عشق تو صفت
 مایهی بهر ساند که با وجود دوام آشنائی آب یکدم بی طیش طلب نماند ^{بیت}
 گوییم که بر آفتاب در بندگی که رسا حل نیل مستسقی اند و دیگر که سوای مایه است ^{یعنی}
 جوش عشقش بدان درجه رسیده که بکلی از غیر تواند بریدن بی از دریای محبت سیر ^{بکلی}
 و تسلیم است مثل زمانه و غیر بطاعت روزی شبی و دیگر که مکتب شی شغل پذیر ^{ای تا}
 تواند که دید بخلاف مایهی غیر از آب میچکس او را بدم الفت نمیتواند کشید و آنکه بی ^{نفس}
 محض است یعنی از دولت کلی و ضروری عشق معشوق بر حق مطلق بهره ندارد و شر
 ضایع نشود و عمرش باطل مصرع عمر ضایع سعی باطل راه دور و چون دریافت
 این مقدمات مقدم بر فهم نیست بهر بیت آخر ختم بیان این معانی فرموده ^{مورد}

پس سخن کوتاه بایده السلام به جسمونت رای غایت نامه نواز ترش آمورد
 رای صاحب کرم گستره قدروان مظهرتم لطف واحسان ظلمکم الله تعالی بدار که سزا
 متضمن مانع الضم صد اقت تخمیه بود در حالت شدت شدید اشتیاق وحدت
 حرار فراق بود و مسعود مسرت اند و در بندها عطا فرمود و اتحاد مضمون
 توجه نشو مضمون و نشین این شعر قدیم بنازی و نشین نمود میت و نشین
 در شین راز و بر یکدگر اندر پرتواند از نهال عبارت که از شاخ و برگ صرف لفظ
 آن کل رنگین جال و جان بر سبب بیان توان گذشت در کل زمین دارا لانشاء
 غشی نقیذ نشو و نما یافته و الفاظ و استعاره که از نارسائی کلام درین مقام
 بعرضه تحریر و تقریر همیشه بد بگرم مالایندر کله لایترک کله ضروره بدست یاری
 و یامردی قلم بجوده گاه ظهور شتافته بر آریاب اهمیت از هوید است که عبارت
 مبتذل شوق و شغف قطع نظر از عدم صلاحیت شرح در دل تو دود منزل
 به صدق بیت مکرر چه سحر آمیز باشد و طبیعت را ملال انگیز باشد
 بر طبایع مشکل پسند ناگوار است ناچار سعی در تشوید این مرتب تحصیل حاصل پیدا

منه تقییر با یوانت که
 در جماعه لغوی تقییر کرده اند
 گزین است و روایت در
 معنی اصل حلا حلیه
 آردی بود و الا کلام از آن
 فانی
 چون که یکی از بدیقات
 در بنیاد جمیع اشعار است
 کردنت بدیقا
 معنی موی کردن را
 لغت بدست در جماعه لغوی
 بلا اعتباری و تقییر
 عبارت معروفی و تقییر
 کلام بدست در جماعه لغوی
 که بدست است استعمال
 شان از بدیقا و بدیقا
 قدردان بدیقا

ع

ع

ع

و حاله اش بوجدان بحدان که مشرق النوار لطف و موت است اولی انکاش است
 خبر دوست زدن بر سک دل می راندند هر نفس غاصد او می رود و می آید احوال نازند
 اشتغال احوال بنا بر عدم تعیین وضع بمعرض عرض دریناید چند گاه بحسب
 در کولار بود و بی اختیاری خان فضل و احسان ملاحظه نموده بموجب طلب نواب
 معنی انقابت احاطه تر تن گیری بملازمت بهره و رگر دید و بمخاطب پیکاری ما
 بمبا لغه تمام مقرر کرد اندیکه زمام اختیار جمع کار و بار ملک مان بدست اقتدار
 خلف الصدق یعنی خان معزی الیه گذارند و نیز طلب رفاقت خان مشار الیه
 در انتظام امور بریم شده سعی فرود نماید چنانچه در باب عهد و پیمان
 موعود باقسام و ایمان در میان آمد مگر خط طبلد خان مذکور و انه شد ظاهر
 در او واسطه محرم محترم رسد بعد رسید ایشان بر تقدیر سخن شنوی بر کار
 و موافقت قیمت چندی اراده بدل مساعی جمیده در انتظام مهام سرکار
 تخلل انار دارد مسبب لاسباب سباب الخواه میگرد و الا عزم لشکر نواب
 نظام بخش عالم مصمم است مصصر عتاد در میان خواسته گرد کار حسیت نواز احوال

اینک
 یعنی نفس نامه
 است که در وقت دارد و از او
 دوست ما بر سید است
 نوبت بفتح اول و ثانی و سکن
 موعده و مصمم و جمع کردن
 در دست و در نوبت و در
 در وقت و در وقت
 یعنی نواب که در
 در تمام امور
 یعنی در تقدیر و در
 در زمان و در وقت
 در انتظام و در وقت
 با چندین

در وقت و در وقت
 در وقت و در وقت

زیاده بندی در تعریف رفاص مبریان حصا. درین روز تا غزالی از غزالیان

شوخ آورده تازه درین دیار وارد شده که چون اسم خود عمر زید را بفرمود و بفرمود ^{شوخ} ^{بوقت پیمان} ^{بمردن تا سخن ۱۲} ^{است} ^{بهر} ^{چهره}

شمع محفلها قدم در تیری نوک نماند ^{شوخ} ^{بوقت پیمان} ^{بمردن تا سخن ۱۲} ^{است} ^{بهر} ^{چهره}

و سخت کوفی و تندرستی دل را با یانه اش ^{شوخ} ^{بوقت پیمان} ^{بمردن تا سخن ۱۲} ^{است} ^{بهر} ^{چهره}

سلسله محبت برایش تنگند از سستی ^{شوخ} ^{بوقت پیمان} ^{بمردن تا سخن ۱۲} ^{است} ^{بهر} ^{چهره}

فکلاف کیتانی نیز ندرند و نغمه سیر ^{شوخ} ^{بوقت پیمان} ^{بمردن تا سخن ۱۲} ^{است} ^{بهر} ^{چهره}

در کوثر فاخته که در گلشن جهان ^{شوخ} ^{بوقت پیمان} ^{بمردن تا سخن ۱۲} ^{است} ^{بهر} ^{چهره}

وقت بقیع واقع شده بیت از حسن ^{شوخ} ^{بوقت پیمان} ^{بمردن تا سخن ۱۲} ^{است} ^{بهر} ^{چهره}

تورس کمر بقر بقیع ^{شوخ} ^{بوقت پیمان} ^{بمردن تا سخن ۱۲} ^{است} ^{بهر} ^{چهره}

لیکن بچند سلسله سرور و نامهربان ^{شوخ} ^{بوقت پیمان} ^{بمردن تا سخن ۱۲} ^{است} ^{بهر} ^{چهره}

بیکر و دمیث بی تو ز سیر باغ چه دل ^{شوخ} ^{بوقت پیمان} ^{بمردن تا سخن ۱۲} ^{است} ^{بهر} ^{چهره}

زود بیایند و زنگ عم از آئینه دلها ^{شوخ} ^{بوقت پیمان} ^{بمردن تا سخن ۱۲} ^{است} ^{بهر} ^{چهره}

نواب صاحب قدر دان قدیم الاحسان ^{شوخ} ^{بوقت پیمان} ^{بمردن تا سخن ۱۲} ^{است} ^{بهر} ^{چهره}

بعضی اظهار در آید هر چند بگویم که ^{لا تقظوا من رحمته} اند از اجابت ^{فی مطوع} متوجه

شفاست لیکن بمصدق اینکه میرت انگس که اولش عدم اضرش فباست در حق او

تجان ثابت بقا خطا است ^{اندیشه} ظهور امر ناگزیر که هیچ دی حیا را از آن که نیست

اکثر گریبان گیر خاطر بیباک و فکر ادای قرض که سواى قرض مردم و وطن درین ملک متوجه

تقصلا از رگان قدر دان قریب بچهل و پنجاه رسیده صفحه دل را بناحق بجنبه غم نمیشد

چون ادای قرض کمو بالفعل بوجیه متصور نیست و تسلی قرض خوانان اطمینان خاطر خود ^{خطبه}

کشاکش اماند با ضرور امیدوار است که خدمت متعلقه حضور طلب بنام نوز ^{چشمی}

غلام سوال خان که باقبال عالی خدمات عمده میتواند بر راه نمود مقرر شود تا قرض خوانان ^{ای خدمات عمده را بر سر بنام می تواند داد}

توابع لواطی مطایبان باشند و غیر طلب صعوبت این فکر که سخت تر از مرض ^{فی خطبه}

نجات یافته دمی چپ که با قیامت با سود کی در سایه بلند پایه سیر بر روی بیت اگر

کار یک کس بسیار شود و زوری یا رحمت پر نقصان شود و زیاد چه عرض می ^{ای از همه شود}

الله الحمد المنه که بعد مدت ورود کمیت آموذون از شناسنامه می صاحب ^{دست} صاحب ^{موصوف}

کم یاد فرمای صد اقامت سرشتان منظره الرحمان سر انگسار ذره عقیده قرن محمدین را

که بیاد مستر بنیاد و دعا از یاد مراتب عمر و قبایل افضل شمال روز شنب و شنب روز
 میرساند چون ماه و مهر باوج ^{الکسیر} انجبار رسانید ^{مفعول} بیت رسید قاصد و زان جا ^{الکسیر} گریختی
 بنام کم شده نامی ^{بیاورد} چخسته نامه ^{مفعول} نامی وقوع ^{بیاورد} مقدمات ^{بیاورد} شست سہات ^{بیاورد} که بوجہ شستی ^{بیاورد}
 کردید بقیع انجامیده بمقتضای شربت خاطر فایز اساعنی بصحرائی تا کم کشید آخر الامر
 معنی آیه عسی ان تکوهوا شیئا و هو خیر لکم ^{بیاورد} در نظر نامل صورت ^{بیاورد}
 کشته تسلی با بخشید بیت ^{بیاورد} که بر دالت ^{بیاورد} عدد پرفنی ^{بیاورد} پد بزنی ^{بیاورد} بار بر زنی ^{بیاورد} و با ^{بیاورد}
 آن منج افضل از دولت ^{بیاورد} زوال علوت بیت ^{بیاورد} عطا فرموده است ^{بیاورد} که لعل کو بهر نظر ^{بیاورد} گیمیا ^{بیاورد}
 عاقبت نگریش از سنگ نیر نازش ندارد ^{بیاورد} در بیت ^{بیاورد} ابل امت ^{بیاورد} حوادث کی نماید تنگ ^{بیاورد}
 آب دریا خشک است ^{بیاورد} که دید محراب ^{بیاورد} شود چون ^{بیاورد} انظار ^{بیاورد} بوعز ^{بیاورد} کار ^{بیاورد} تقیست ^{بیاورد} بفضل ^{بیاورد} الهی ^{بیاورد} امید ^{بیاورد}
 است که غم ^{بیاورد} بی ^{بیاورد} قاین ^{بیاورد} احوال ^{بیاورد} بر ^{بیاورد} ملال ^{بیاورد} نیز ^{بیاورد} بزرگ ^{بیاورد} در ^{بیاورد} دوش ^{بیاورد} تا ^{بیاورد} جمعیت ^{بیاورد} بوجہ ^{بیاورد} مود ^{بیاورد} بر ^{بیاورد} رو ^{بیاورد} نماید
 بیت رسیده فرود که ایام غم نخواهد ماند ^{بیاورد} چنان ^{بیاورد} ماند ^{بیاورد} چنین ^{بیاورد} نیز ^{بیاورد} بوم ^{بیاورد} نخواهد ماند ^{بیاورد}
 تا ^{بیاورد} ظهور ^{بیاورد} غم ^{بیاورد} نکو ^{بیاورد} تقیست ^{بیاورد} که ^{بیاورد} در ^{بیاورد} جمیع ^{بیاورد} امور ^{بیاورد} احتیاط ^{بیاورد} موفور ^{بیاورد} تا ^{بیاورد} مقدور ^{بیاورد} منظور ^{بیاورد} نظر ^{بیاورد} در ^{بیاورد} بین ^{بیاورد} خواهد بود
 مصلحت به ^{بیاورد} بقیع ^{بیاورد} حکمت ^{بیاورد} آموزی ^{بیاورد} چه ^{بیاورد} حاصل ^{بیاورد} از ^{بیاورد} احوال ^{بیاورد} خود ^{بیاورد} در ^{بیاورد} عرض ^{بیاورد} نماید ^{بیاورد} که ^{بیاورد} با ^{بیاورد} وجود ^{بیاورد} بزرگ

بغیثت عیال
 ناخوشی از بیرون راه
 وی بنیاد شست
 و بی فکر در دالت
 آخ مصلحت اول شربت
 و مصلحت ثانای علت جزوی
 خدوف بیعی از احوال
 دشمنی که بر بیرون
 خدوف بیعی از احوال
 چه آن حال که افزون
 توانست دشمنی کوایم
 ازین تو بود بر دارین
 مانین تو دانی از این
 قصد پاک تو فکر بین
 تا از در جنت منت
 رسید که از دست و
 دشمنی خلاص یافتی
 پس این محل در کتاب
 نجای می

قدردان و حشمت طبیعت و اراده لشکر و انبیا کجاست هر ملک همیشه افزایش دارد و شاهان
 در عاز و در منصفه شهود شتاب تقصیر این مجال از انبیا حلقه فیلبان تا یعنی انبیا کجاست
 نشان که چندی کجاست طوعا و کرها در اینجا بسر برده بجناب علی امیر مومنان
 خواهد رسید منصوبه سعی فیلبان ملک که چندین فیلسفیه است بزیر من در آورده
 در سر کار شاه و وزیر نیز ترا از اسب گردانید و جان بازی خود را از زور خود یاد می گزیند
 سوار رسانید در بیغمه در دست نه نشست از آنجا که بمقتضای غیرت رخ نیت
 از هر خدمت که رود دید بر نمیکرد اندا که در سر کار و فیض آثار که پیاده اش بر سوار خانهای
 دیگر امتیاز دارد در رسد کجاست که گنجایش باشد گنجایش با بد گنجایش دارد و نظر بر
 حسن صداقت و فدویت او در وقت که وقت عرض نیست بعضی از این امر است نمود
 فضل و کرم عالم پرورد حق او هر چه بخواهد فرمود عین کرم خواهد بود و ظلم محدود
 بر العجب و به سلطان محمد خان قدس شایسته این سلطان فکر و قلوب مجاب
 سلامت غایت نامرئی بیشتر تهنیت عید سعید در سالی سعید رسید و لیس در
 دخواه رسانید زین نامه مرست هنگامه که بر سطرش شدیدت قبیل بود و برین السطوره

و در این کتاب
 بیان میکند
 و در این کتاب
 بیان میکند
 و در این کتاب
 بیان میکند
 و در این کتاب
 بیان میکند
 و در این کتاب
 بیان میکند
 و در این کتاب
 بیان میکند

در بیان صفات
و احوال حضرت
امام رضا علیه السلام

در بیان صفات
و احوال حضرت
امام رضا علیه السلام

فنا بچهره آرزو روز عید میکشود از فیض طاعت آن روشن گشته شود باین معنی آیه توج
 بالنهار و توج النهار فی الیل بعرضه صور شتافتن دیده الم دوری ضروری دیده
 بتصور اول دولت بخریافه نور تازه و سپهر اندازه یافت برین قاصد سید و س
 مشام من در چرخ نامه داشت مگر نافه سخن و استعال ابن عبید فرخ فال را بر جمیع قدر دان
 تفقد اشتمال مبارک ایوان کناد و بعید آینه که چندان بعید نیست مخلصا قریب و
 بعید را بکامل کامیاب دولت همی گرامی گرداناد این دعا از من در جمله جهان امین
 تا ظهور آرزو هم بر آئین مترصد یاد فرماییدهاست زیاده شوق و اندام نواب
 طالب محی الدین خان عرض داشت فدوی صداقت آئین محمدین کلبا شکی
 رازیب فرق عبودیت ساخته بعضی با زبان خناب فیضی انوار مستطاب علی القاب سجات
 گستر آفتاب زهره پرور میسازد چون و این حق و مقدر مطلق در هر زمان مست
 را بوجود قدرانی بوقت می بخشد که عالمی در سایه عالی پایه اش کام دل کامیاب عا
 ام روز سعادت افروز ذات ذات الحسانت نظرتم قدر شما و فیض شما مصداق این
 ایند فدوی انما که عمری خدمت بزرگان قدر دان کسب سعادت نموده با وجود و
 مستطاب علی القاب سجات

دولت قدم بوسه علقه بندگی جناب عالی در گوش جان افکنده عزم دارم که بقیه عمر ظلال فضل
 بسز در گذر روز و در پاره آنکه امت نشان در همه این سر ملذبی با بد با جمیع که دارد سعادت و ملازمت
 حاصل نموده گویم مقصود بیچک آن دو وجه جان فشان بر روی کار آورده و مشتمل بر فضل و کرم با مضموع
 دلیری بین از زیاد بندگی و عزم گویان زندگی را بی سبب چندی صفا قدره است که در حساب آن ایوان است
 بی آنکه نشاید و اندوه صلت و اجابت و استقامت است که اگر عزم نیست است که با فضل استوار
 متصور بود تا بقای حیات معارف و تجویز دوری از حضور فیض معجز نمود از اینجا که تذکره در معانی
 اختیار از عزم دوری خسته صوفیه را بنا بر حجت میباشند و تنگ را این شعر بر مردم تازه بر جواد
 می پدید آید از دست دور و زنده ام زین نازنده ام شمرنده ام شهر چند جواد
 منزک بن و چنان که باید می تواند بیان نمودن حکم انظار و ان الباطن حالت طایر از بیخ چسبند
 زبانی برادر عزیز لاله جو کس معررید و جمله از چهره حال باطن خواست که هر قصه سخن
 بود نامه چو چاک که در غم تنهایی قدر و زیاد زین مستوجب توجی است لیکن اینهمه فراموشی که گاه
 بعد از ما و بغایت غمناک می باشد یا اینست که در مقتضای فضل و کرم آن که در غایت
 من خود دست و پا در کفایت کشایم و خود گو که فراموشی جناب است با بی جان است و اگر

ع
 ملاحظه نام این
 ای از دست
 دور ماند ام
 ع
 زین که ایاز
 گناه دور ماند
 ۱۲

دولت از درین سخن
 ۱۲

فندی و بعض

اور ضرر و ضروری التوبه

خوف و امداد

عالم و توبه

عظم و توبه

بفضل الشان

فرمودند و در یاد توایم حلقه در گوشش برادر عزیز جسوت رای بسبب طرار و الهه ضعیفه
 خود جدائی ندوی اختیار نموده در ظلال افضل امیر یقین که بمقتضا عمومین بخش
 مشمول عنایات خواهد شد مصریح بر لازم با کرم گستره طریق موعظت خوانی و بعضی امور
 ضروری التوبه نیز معروض خواهد بود تقض حاصل شود به اصفا خواهد فرمودم بلکه محدود
 بر المعبود برای بر هیچ رای صاحب فیضان قدر شایسته انحصار سلامت از
 حصول دولت بهتری گرامی نوبی که ممکن دل صداقت منزلت بجلا حظه آمدن
 در سلسله تیرسمان و در کار که اختلاف داخل زبان نشان محتاج شرح و بیان نیست و اند
 عرض نمود و توجیه قدیم سامع شاید فدیوت بندگی این مجوز از دیده دور و بدل در
 حضور فی است بهر دست زد و کس دل میدانند بهر نفس قاصد و میرود
 و او آید از در غرر جسوت رای بسبب طرار و الهه ضعیفه خود جدائی ندوی اختیار
 نمودن بهر دست فیض مویست میر از آنجا که بیکانها بتوجه عالم نواز بکام دل گستر
 موی الیه که نسبت بندگی جان جناب علی دارد یقین است که البته مورد الطاف
 خواهد بود و دست در سناز الی گمانی محروم شود که بادشتمان نظر داری اتوا
 ای جسوت را ۱۲

صاحب پرستان فرزندانی قیم

دل جان سلامت شش شوق و بیست

دولت حضور در امر و در کار گویای عقود

زبان فانی بزرگ است بر دست از نقل

ظنون در دست از

۷۴ شد از طریق

قطعه نظم سخن در توبه

سخت و شیرین

چند خطی که از آن صحابی این

میخواهی که از اول جمله که عبادت

سخن است این آثار عبادت را که ای

بیت تمام

سازید ز یاد و توبه

بیت تمام

بیت تمام

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
نی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔
